

میراث شهاب

سال شانزدهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۵۹

بهار ۱۳۸۹



شماره استاندارد بین‌المللی: ۴۷۸۳-۱۰۲۹

ISSN:1029-4783

فهرست مطالب

کیکج در نسخه‌های خطی

۳..... سید محمود مرعشی نجفی

رسالة تصحیفات میرداماد

۳۱..... به کوشش و پژوهش جویا جهانبخش

بازخوانی شرح حال نویسی علامه مرعشی

۶۷..... سید رضا باقریان موحد

دیوان غزلیات بنایی هروی

۱۲۵..... علی حیدری یساولی

به دنبال ابن ندیم

۱۳۷..... عبدالحمید معرفزاده

شهباز

نشریه کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره)
- گنجینهٔ جهانی مخطوطات اسلامی -

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی

شناسهٔ پستی ۳۷۱۵۷

تلفن: ۸- ۷۷۴۱۹۷۰ - ۷۷۴۳۶۳۷

[http:// www.marashilibrary.com](http://www.marashilibrary.com)

[http:// www.marashilibrary.net](http://www.marashilibrary.net)

[http:// www.marashilibrary.org](http://www.marashilibrary.org)

E-mail: Info@marashilibrary.org

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

دکتر سید محمود مرعشی نجفی

زیر نظر شورای سردبیری

ویراستار: حسین رفیعی

- میراث شهاب، مشتمل بر اخبار کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره) است و در ضمن آن به مسائل ذیل می پردازد:
- معرفی نسخه های خطی کتابخانه.
- تصحیح رساله های خطی کتابخانه.
- معرفی کتابهای چاپی نفیس کتابخانه.
- معرفی انتشارات کتابخانه.
- گزارش سفرهای علمی محققان کتابخانه.
- مقالات ویژه کتاب پژوهی و نویسندگی.
- مقالات ویژه کتابداری و کتابشناسی.
- مقالات ویژه معرفی کتابخانه ها.

● هرگونه استفاده از مطالب میراث شهاب منوط به ذکر مأخذ است.

● مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده آن است.

● مقالات رسیده، بازگردانده نمی شود.

● میراث شهاب در ویرایش مقالات آزاد است.

● میراث شهاب در پایان هر فصل منتشر می شود.

صفحه آرای: محمد محمدی

کیکج در نسخه‌های خطی

سید محمود مرعشی نجفی

نسخه‌های خطی اسلامی، میراث ماندگار دانشمندان پیشین مسلمان و از ذخایر ارزشمند، ثروت ملی، پشتوانه فرهنگی و مادی هر کشور، و از منابع اصلی پژوهشگران و افتخارات مراکز علمی آموزشی، کتابخانه‌ها و پژوهشکده‌های جهان به شمار می‌آیند.

اینجانب که افزون بر نیم قرن با ذخایر اسلامی و میراث مکتوب آشنا بوده و پیوسته فرصت‌های بسیاری را به بررسی و شناخت این ثروت ملی اختصاص داده‌ام، هنگام فهرست‌نگاری نسخه‌ها، گاهی در برگ‌های آغازین یا پایانی آنها مواجه با یادداشت‌های پراکنده پیرامون مسائل گوناگون و یا ادعیه، اوراد و جزها بوده‌ام، از جمله در مورد خرید نسخه‌ای در مقابل تحویل «نیم من» معادل ۱/۵ کیلوگرم روغن حیوانی یا شیرۀ انگور و یا دیگر اجناس ضروری آن روزگار که معمولاً مردمان آن زمان خریدهای روزانه خود را با اجناس معاوضه می‌نمودند. و یا مطالبی پیرامون جنگ خانمانسوزی که در آن روزگار نویسنده یادداشت در قید حیات بوده، رخ داده است و یا زاد روز یا درگذشت افراد و یا وقف‌نامه‌های بسیار جالبی که از سوی مالکان نسخه‌ها وقف گردیده. از جمله در بخشی از یک وقف‌نامه چنین آمده است: «هر کس در این کتاب جز آنچه که نوشته‌ام، عمل کند و یا در آن دخل و تصرف نماید، مانند فردی است که در روز عاشورا بر خوکی سوار شده و به جنگ حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام می‌رود...». و بسیاری مطالب جالب دیگر که پرداختن به آنها

در این گزارش کوتاه میسر نمی‌باشد. از دیگر سو در برخی از برگ‌های آغازین نسخه‌ها مطالب تاریخی بسیار مهم و جالبی نگاشته شده که گاه راهگشای نکات کور تاریخ است بویژه رخدادهایی که در سده‌های پیشین در برخی از شهرهای کشورمان به وقوع پیوسته، بسیار ارزشمند و دارای اهمیت فراوان می‌باشد، برخی از اینگونه یادداشت‌های تاریخی، سیاسی یا اجتماعی در هیچ یک از منابع موجود نیامده است.

اینجانب هنگام فهرستنگاری نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ پدر بزرگوارم علیه السلام سعی دارم تا اینگونه مطالب و یادداشت‌های مهم را هنگام معرفی نسخه‌ها بیاورم؛ زیرا برای بسیاری از پژوهشگران که پیرامون موضوعاتی چون: مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، کتاب‌شناسی، نسخه‌شناسی، کتاب‌پژوهی و غیر آنها به تحقیق اشتغال دارند، راهگشا خواهد بود. چنانچه اینگونه یادداشت‌های پراکنده را در یک مجموعه فراهم آوریم، خود کتابی ارزشمند و در خور توجه بسیار خواهد بود.

یکی از موارد بسیار جالب که معمولاً فهرستنگاران نسخه‌های خطی به علت عدم آگاهی یا بی‌توجهی هنگام نسخه‌شناسی به بررسی پیرامون آن نپرداخته و به آسانی از کنار آن گذشته‌اند، کلمه ناآشنا و یا به گفته برخی کلمه جادویی «کبیکج» Kabikaj است که بر تعدادی از نسخه‌های خطی اعم از فارسی، عربی، ترکی و اردو که در کشورهای کویری و گرمسیری از جمله کشور عزیزمان ایران و کشور هند که به علت دمای بالا و رطوبت بسیار بیش از هر کشور دیگر نسخه‌ها نابود می‌شوند، درج گردیده و در تعدادی دیگر از نسخه‌ها نیز این کلمه که غالباً با حرف ندای «یا» آمده و دو تا هفت بار و در مواردی بیست و چهار بار پیوسته تکرار شده و یا به دنبال آن کلمه دیگری آمده است. از جمله: «یا کبیکج یا حافظ» «یا کبیکج ماشاء الله» «یا کبیکج یا حفیظ یا حفیظ» که بر فراز آن حروف «شرف شمس» آمده: «هو، یا کبیکج، کبیکج قطمیر» در پشت هر کتاب که نوشته شود هیچ جانورش نخورد و سرانجام در نسخه‌ای از کتاب «تخریج احادیث الشفاء» موجود در کتابخانه دانشگاه الازهر قاهره در مصر چنین آمده است: «کبیکج، کبیکج، کبیکج، یا کبیکج إحفظ هذا الكتاب من الارضة و كل شیء يؤذیه».

برخی از منابع کهن که از «کبیکج» نام برده‌اند عبارتند از: محمد بن زکریا رازی

پزشک برجسته و نامدار ایران زمین متوفی ۳۱۱ ق که در کتاب عظیم الحاروی در طب به بررسی آن پرداخته است. سپس ابوسهل عیسی بن یحیی مسیحی متوفی ۴۵۲ ق در کتاب المائة فی الطب^۱، آنگاه ابن سینا متوفی ۴۲۸ ق در کتاب القانون فی الطب نیز در مورد کلمه کبکج مطالبی آورده‌اند. همچنین ابوریحان بیرونی متوفی ۴۴۰ ق کلمه کبکج را مشتق از کپی «Kapi» هندی که همان سانسکریت است به معنی میمون پنداشته. وی در این باره دو توضیح بدین شرح ارائه نموده است:

نخست: از آنجا که این حیوان «میمون» همیشه بی‌قرار و در حال جست و خیز می‌باشد، هر کس نیز که این گیاه را لمس کند، بی‌قرار و پر تحرک خواهد شد.
دوم: آنکه میمون این گیاه را دوست دارد و از این رو نام حیوان به این گیاه داده شده است. اما واژه «کَج» (Kaḡ) به معنای خمیده و منحنی است و به سبب ریشه‌های ضخیم و ییافی گیاه و ریشه‌های هوایی پر برگ و خزنده‌ای آن، توصیفی مناسب برای گیاه می‌باشد.

دیگر ابوالخیر اشبیلی از دانشمندان سده ۶ ق در کتاب عمدة الطیب فی علم النبات از کبکج نام برده و مطالبی پیرامون آن نگاشته است. همچنین سید اسماعیل جرجانی متوفی ۵۳۱ یا ۵۳۳ ق در کتاب الأغراض الطیبة و المباحث العلالیة، سپس بکر بن ابراهیم اشبیلی^۲ متوفی ۶۲۸ یا ۶۲۹ ق در فصل پایانی کتاب خویش: التیسیر فی صناعة التفسیر گزارشی ارائه داده. دیگر: عبدالله بن احمد مالقی نباتی معروف به «ابن بیطار» در کتاب الجامع نیز مطلبی نگاشته است.

چند منبع فارسی نیز از کلمه کبکج نام برده‌اند از جمله: محمد بن عبدالخالق بن

۱. بخشی از کتاب المائة در طب که به سال ۵۰۷ هـ. ق کتابت شده، در کتابخانه بزرگ پدر بزرگوارم حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی^ع موجود می‌باشد. این نسخه یکی از کهن‌ترین و نفیس‌ترین نسخه‌های خطی این اثر در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور به شمار می‌آید. کتاب المائة فی الطب معروف به «مائة المسیحی» تألیف ابی‌سهل عیسی بن یحیی بن ابراهیم المسیحی، متوفی ۴۵۲ ق است. تاکنون دو بار چاپ و منتشر شده و اسپین آن در حیدرآباد هند به سال ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۳ م به تصحیح دکتر سید غوث محی‌الدین قادری شرفی استاد دانشکده پزشکی نظامیه حیدرآباد و حکیم محمد هبه‌الله، که بر اساس یک نسخه خطی کهن مورخ ۵۸۲ ق در کتابخانه ملی پاریس تحقیق و تصحیح شده، منتشر گردیده است.

۲. معمولاً نسخه‌هایی که به خط مغربی کتابت شده‌اند، کلمه کبکج را کاتبان آنها به گونه‌ای منخدوش آورده‌اند، بدین شکل «کیکتج» بکر بن ابراهیم اشبیلی نیز در اثر خود کیکتج ضبط نموده است که صحیح به نظر نمی‌رسد.

معروف از دانشمندان سده ۹ ق در فرهنگ کنز اللغات. نیز سید محمد مؤمن بن محمدزمان تنکابنی از پزشکان سده ۱۲ ق در کتاب تحفه حکیم مؤمن. و محمد پادشاه متخلص به «شاد» در فرهنگ بزرگ آندراج. و بسیاری از منابع فارسی دیگر.

در این گزارش نیز تعدادی از نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ پدر بزرگوارم که کلمه کیکج در برگ‌های نخستین یا پایانی آنها نگاشته شده، معرفی می‌شود، بدیهی است به جز این تعداد، نسخه‌های دیگری نیز وجود دارد که کلمه کیکج در آنها نگاشته شده است، لیکن چون تاکنون تمامی نسخه‌های خطی این کتابخانه فهرست نشده‌اند، مشخص نمی‌باشند. و نیز به نمونه‌ای چند از دیگر نسخه‌ها که هم اکنون در برخی کتابخانه‌های بزرگ ایران قرار دارد و این کلمه در آنها آمده، اشاره رفته است.

اینجانب چندی پیش در خصوص این کلمه جالب و ناآشنا به بررسی پرداختم که در ادامه این گزارش به اطلاع علاقه‌مندان خواهد رسید.

«کیکج» معرب کیکگ فارسی است.^۱ برخی چنین پنداشته‌اند که این کلمه جادویی و سحرآمیز فرشته‌ای است موکل بر حشرات^۲ که فرمان می‌دهد تا حشرات نسخه را نابود نسازند. البته این باور بیشتر در مردمان قدیم هند بوده است. اینک نیز در آن کشور تعدادی اندک از افراد قائل به این خرافه می‌باشند.

دروود به روان پاک و مطهر مؤسس و بنیانگذار این کتابخانه بزرگ و گنجینه جهانی منخطوط اسلامی، پدر بزرگوارم، پیر روشن ضمیر و مرادم حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله که این مجموعه گرانسنگ و سترگ از میراث مکتوب ماندگار را در طول عمر نود و شش ساله خود با مشقات فراوان از جمله حذف یک وعده غذای روزانه خویش، انجام نماز و روزه استیجاری و جز آنها گردآورد، و سرانجام این سرمایه فرهنگی و ملی را در طبق اخلاص نهاد و به رایگان

۱. مخزن الأدویة. چاپ: هند، ۱۳۰۴ ق. ص ۳۵۱. واژه باب فرهنگ برابری‌های پارسی وازگان بیگانه.

چاپ: تهران، اساطیر، ۱۳۷۳ ش. ج ۳، ص ۱۵۰۰.

۲. فرهنگ جامع آندراج. چاپ: تهران، ۱۳۶۳ ش. ج ۱، ص ۳۳۶۱؛ برهان فاطع. چاپ: تهران، ۱۳۴۲ ش.

ج ۳، ص ۱۵۹۲؛ لغت‌نامه دهخدا. ج ۱۱، ص ۱۶۰۰۴؛ فرهنگ بزرگ سخن. تهران، ۱۳۸۱ ش. ج ۶،

ص ۵۷۳۶.

به ملت غیور ایران و دیگر ملت‌های مسلمان اهداء نمود تا عصرها و نسل‌ها پیوسته از آن بهره گیرند. همچنین از تمامی علاقه‌مندان درخواست دارم تا چنانچه در مورد کیکج اطلاعاتی در اختیار دارند البته به جز آنچه در این گزارش آمده، اینجانب را آگاه سازند، تا در چاپ بعدی گزارش با ذکر نام ارسال کننده مورد استفاده قرار گیرد، پیشاپیش از راهنمایی آنان تشکر و سپاس دارم.

بر همگان آشکار و مبرهن است: آنچه اکنون به عنوان میراث مکتوب مسلمانان نامیده شده تنها بخشی اندک از آثار و فراورده‌های علمی است که اندیشمندان و عالمان علی‌رغم عدم امکانات اولیه، با جدّ و جهد و مشقّات فراوان در طول قرون و اعصار پدید آورده‌اند. با مراجعه به کتاب‌های تراجم و زندگینامه‌ها و دیگر منابع موجود با انبوهی از آثار مواجه می‌شویم که جز نامی از آنها باقی نمانده و اکنون در دسترس قرار ندارند.^۱ علل و عوامل گوناگون سبب شده‌اند که این حجم عظیم از آثار و اندیشه‌های فرهنگی و تفکرات اندیشمندان پیشین ما در زمره آثار نابود شده به شمار آیند.

در يك تقسیم‌بندی کلی می‌توان این عوامل را به دو دسته تقسیم نمود:

الف) آثار انسانی: تعصبات بی‌جا و کور حاکمان ضدّ فرهنگ، جنگ افروزی‌ها، به آتش کشیدن نسخه‌ها از سوی مغولان و حشی پیرامون سده ۷ق، گرم کردن خزانة حمام‌ها با آتش زدن نسخه‌های خطّی مسلمانان، ریختن نسخه‌ها به دریاها و چاه‌های عمیق، و به خاک افکندن این ذخایر باعث شده‌اند که بسیاری از این آثار از دست بروند و نابود شوند.

۱. یک نمونه از آن همه آثار و سرمایه‌های سترگ ملی، کتاب بسیار ارزشمند و مهمّ مدینه العلم ساخته شیخ بزرگوار صدوق[ؒ] است که در حدیث نگاشته و تا اواخر سده ۹ یا نیمه نخست سده ۱۰ق در دسترس قرار داشته، و از آن پس در جایی یافت نشده، و در منابع مربوط به سده‌های ۹ق به بعد نام و نشانی از آن نیامده است. مرحوم پدر بزرگوارم بیشتر فهراس نسخه‌های خطّی اسلامی کتابخانه‌های بزرگ جهان را خودشان و یا مترجمان بررسی نمودند، متأسفانه نام این کتاب در هیچ یک از فهراس موجود وجود نداشت. در واپسین سال‌های زندگی آن بزرگ مرد، برخی از عالمان به ایشان اطلاع داده بودند که کتاب مدینه العلم صدوق در کشور یمن وجود دارد. بی‌درنگ آن بزرگوار به اطلاع تنی چند از عالمان زیدی مقیم شهرهای صنعا و تعز که با ایشان ارتباط مکاتبه‌ای داشتند، رساندند تا در کتابخانه‌های آن دیار به جستجو پردازند. متأسفانه علی‌رغم بررسی‌های گسترده، این اثر در هیچ یک از کتابخانه‌های عمومی یا خصوصی یمن به دست نیامد.

به عنوان نمونه، در جریان حمله مغولان در سال ۶۵۶ ق به بغداد بسیاری از نفایس علمی اسلامی از میان رفتند. گوستاولوبون فرانسوی در این باره می‌نویسد:

در حمله مغول به بغداد... حجم انبوهی کتاب را به منظور نابود ساختن به دجله افکندند که بر اثر تراکم شدن آنها پلی پدیدار گشت که سواره و پیاده نظام توانستند از روی آن عبور کنند و آب رودخانه بزرگ دجله بر اثر سیاهی مرکب کتاب‌ها رنگ آن به سیاهی گرایید.^۱

ب) عوامل طبیعی: حوادث غیر مترقبه چون: سیل، زمین لرزه، آتش سوزی، باران‌های سیل آسا، حشرات موذی چون کرم‌ها و سوسک‌های کتابخوار، ویروس‌ها، باکتری‌ها، موربانه‌ها و جز آنها نیز یکی از مهمترین عوامل فرسایش این میراث ملی بوده‌اند. نجاشی در کتاب رجال خود چنین آورده است:

در برخی از منابع تاریخی چنین آمده است: خواهر ابن ابی عمیر هنگام اختفا و حبس برادر خود که چهار سال به طول انجامید، آنها را در جایی نگهداری نمود و در همین مدت کلیه کتاب‌های او از بین رفت. و نقل شده که خواهر او کتاب‌ها را در غرفه‌ای نگهداری نموده بود و به سبب بارش باران شدید موسمی و جاری شدن آب بر روی آنها همه کتاب‌ها نابود گشتند.^۲

به همین دلیل انسان جهت فراهم ساختن بسترهایی به منظور حفظ ذخایر و نسخه‌های خطی خود دست یازید. یکی از این راه‌ها که بیشتر شبیه سحر و جادوست

۱. تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون فرانسوی، ص ۲۱۴، یادآوری می‌شود: نخستین منبعی که این مطلب را نقل نموده، قطب‌الدین محمد بن أحمد النهر والی المکی الحنفی متوفی به سال ۹۸۸ ق می‌باشد که در کتاب: الأعلام بأعلام بیت‌الله الحرام فی تاریخ مکه المشرفة «تاریخ القطیف» این مطلب را آورده است. نظر به اهمیت موضوع عین عبارت وی را خواهیم آورد که در صفحه ۸۴ و ۸۵ این اثر چاپ نخست در قاهره به سال ۱۳۰۳ ق آمده است: «... فأخذ هو لا کو جمیع النقود و أمر بإحراق الباقي، و رموا كتب بغداد فی بحر القرات «دجلة» و كانت لكثرتها جسراً يَمْوُن عليها ركبانا و مشاة، و تغیر لون الماء بمداد الكتابة إلى السواد، و كانت هذه الفتنة من أعظم مصائب الإسلام...» و نیز مانند همین عبارت در چاپ دوم کتاب که به سال ۱۳۷۰ ق از سوی انتشارات مکتبه العلمیه در مکه مکرمه در صفحه ۱۶۳ منتشر شده، آمده است.

۲. رجال النجاشی. قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ ق. ص ۳۲۶.

نوشت کلمه «کیکج» بر برگ‌های آغازین و پایانی نسخه‌های خطی است. پیشینیان معتقد بودند که با نوشتن عباراتی چون: «کیکج» و «یا کیکج» و «یا حافظ یا کیکج» و امثال آنها کتابشان از دستبرد خطرات و حشرات موذی کتابخوار مصون خواهد ماند. اما به راستی کیکج چیست؟

کیکج چیست؟

کیکج در باور پیشینیان فرشته‌ای موکل بر حشرات بوده که آن را معمولاً بر برگ‌های آغازین یا فرجامین نسخه‌ها می‌نوشتند و در باور آنان بدین‌گونه نسخه‌ها از فرسایش و نابودی مصون می‌مانند.

دیگر از اسناد مکتوب که درباره کیکج وجود دارد سخنی است که بکر بن ابراهیم اشبیلی متوفی به سال ۶۲۹ یا ۶۲۸ هـ در شهر فاس کشور مغرب در فصل پایانی کتاب خود: التیسیر فی صناعة التفسیر درباره استفاده از پرهای پرندۀ ای به نام «هُدْهُد» جهت حفاظت از نسخه‌های خطی آورده است. وی از سوی محمد سمیری متذکر می‌شود، چنانچه کسی بر نخستین یا واپسین برگ از کتابی «یا کیکتج» بنویسد، حشرات بدان کتاب هجوم نخواهند برد و از تعرض مصون خواهد ماند.^۱ البته او کلمه «کیکج» را به صورتی تصحیف شده «اکیکتج» آورده است.

پس از این برخی از منابع از ارتباط کیکج با بدوح^۲ یاد کرده‌اند و آن را گونه‌ای از حرز پنداشته‌اند.

برخی کیکج را پادشاه سوسک‌ها پنداشته‌اند که سوسک‌ها «King cockroach» به سبب احترام به نام پادشاه خود از نابودی کتاب می‌گذرند. در تأیید این نظر مرحوم علامه دهخدا در لغت‌نامه آورده است که اصل این کلمه سریانی است و نام ملکی بوده که بر حشرات فرمان می‌رانده است. برخی دیگر آن را از جنیان دانسته‌اند.

۱. التیسیر فی صناعة التفسیر، ص ۴۰ مندرج در مجله «صحيفة معهد الدراسات الاسلامية فی مدريد»، سال ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ میلادی جلد ۷ و ۸ چاپ مادرید در اسپانیا.

۲. کلمه‌ای ساختگی و طلسمی که از عناصر و حروف ابجد تشکیل شده است. این حروف درون خانه‌های یک مربع سه در سه قرار گرفته و برای آن خواصی قائل شده‌اند.

تعدادی دیگر آن را کلمه‌ای رمزی «anathema» دانسته‌اند که نسخه‌های خطی را از کرم‌خوردگی مصون می‌دارد.

اما آن چه بیشتر مورد نظر پژوهشگران و نویسندگان جهان اسلام بوده است خواص دارویی این گیاه می‌باشد. بیشتر دانشمندان و پزشکان مشهور درباره خواص پزشکی این دارو سخن رانده‌اند.

اینک، جهت نمونه تعدادی از کهن‌ترین موارد استعمال آن را بر می‌شماریم:

- محمد بن زکریای رازی (۳۱۱ق) پزشک نامدار ایرانی در کتاب الحاوی.^۱
- حسین بن عبدالله بن سینا (۴۲۸ق) در کتاب القانون.^۲

۱. کتاب الحاوی یکی از معدود دانشنامه‌های بزرگ پزشکی است که تاکنون بخش‌هایی از آن چندین بار به لاتینی ترجمه و منتشر گردیده است، همچنین زبان‌های فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی و غیر آنها ترجمه شده است.

متن اصلی عربی الحاوی چند بار چاپ و منتشر شده است، از جمله در شهر حیدرآباد هند از سوی مؤسسه «دائرة المعارف العثمانية» در بیست و دو جلد و واپسین بار در بیروت چند سال گذشته نیز افزون بر بیست جلد منتشر گردیده است.

۲. متن اصلی عربی کتاب‌های القانون و النجاة ابن سینا به سال ۱۵۹۳ میلادی در شهر رم ایتالیا در چاپخانه معروف: کارینال فریدیناندور - مدیچی «Medici» (۱۵۴۹-۱۶۰۹) چاپ و منتشر شده است. این چاپخانه به نام: چاپخانه شرقی مدیچی شهرت داشت و مدیریت آن بر عهده: جووانی باتیستا رایموندی «Giovanni Battista Raimondi» (۱۵۳۶-۱۶۱۴) بوده است. در این چاپخانه کتاب‌های بسیاری به چاپ رسیده و تعداد ۱۰ عنوان نیز از متون اصلی عربی در آن چاپ شده که به جز کتاب‌های قانون و النجاة ابن سینا کتاب‌های: نزهة المشتاق به عربی در جغرافیا تألیف شریف ادریسی به سال ۱۵۹۲ م، و نیز کتاب تحریر افیئدس از آثار خواجه نصیرالدین طوسی در هندسه که به سال ۱۵۹۴ م منتشر گردیده از آن جمله‌اند؛ این آثار در زمانی چاپ شده است که در کشورهای اسلامی از جمله ایران عصر صفوی، چاپخانه‌ای وجود نداشت. حقیقت این است که انتشار متن اصلی عربی این‌گونه آثار در اروپای افزون بر چهار سده گذشته، اهمیت آثار علمی اسلامی را دو چندان ساخته است. بویژه در پزشکی که مداوای بیماران را قبل از آشنا شدن با آثار پزشکی دانشمندان ایرانی مسلمان از جمله محمد بن زکریای رازی، ابن سینا و دیگران، در اروپای آن روزگار توسط مبلغان مسیحی به صورت جادو انجام می‌دادند. آنگاه با آشنا شدن تدریجی دانشمندان اروپا با آثار دانشمندان مسلمان، بیماران را با استفاده از آن آثار درمان می‌کردند. کتاب القانون ابن سینا نیز قبل از انتشار متن عربی، چندین بار به لاتینی و عبری ترجمه و منتشر گردیده است. همچنین بسیاری دیگر از آثار پزشکی از جمله بخش‌هایی از کتاب الحاوی رازی بارها به لاتینی ترجمه و چاپ شده است. یادآوری می‌شود، ارزش مادی کتاب‌های القانون و النجاة ابن سینا که در رم چاپ شده است کمتر از نسخه‌های نفیس خطی نمی‌باشد. بحمدالله دو نسخه کامل آن و نیز دو نسخه از: نزهة المشتاق و نیز دو نسخه از تحریر افیئدس که در رم به سال‌های ۱۵۹۲ و ۱۵۹۴ میلادی چاپ شده، در کتابخانه بزرگ پدر بزرگوارم حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله موجود می‌باشد.

- ابوسهل عیسی بن یحیی مسیحی (قرن ۴ ق) در کتاب المائة فی الطب.
 - سید اسماعیل بن حسن جرجانی (۵۳۱ ق) مؤلف اثر مشهور ذخیره خوارزمشاهی در دیگر کتابش: الاغراض الطیبة و المباحث العلالیة.
 - ابی الخیر اشبیلی (قرن ۶ ق)، در عمدة الطیب فی علم النبات.
 - ابن بیطار (۶۴۶ ق) در کتاب الجامع.
 - حبیش تفلیسی در کفایة الطب و تقویم الادویة.^۱
- و جز آنها.

در تمامی منابع موجود که در باره خواص پزشکی گوناگون این دارو مطالبی نگاشته‌اند مشخص است که از دیر زمان در درمان این بیماری‌ها استعمال می‌شده است.

از منظر پزشکی آنها کیکج را چنین توصیف کرده‌اند:

کیکج را اصناف بسیار است:

صنفي برگ آن شبیه به برگ گشنیز و از آن عریض‌تر و مایل به سفیدی و بارطوبت لزج و گل آن زرد و بنفش و نیز ساقه آن باریک به اندازه یک ذرع، و بیخ آن سفید تلخ و منشعب مانند شعبه‌های خربق و منبت آن قریب آب‌های جاری.

صنف دوم: نیز شبیه به صنف اول و از آن بزرگ‌تر و بسیار حریف و گل آن بنفش و این را سالتین اغریون نامند.

صنف سوم: نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد و طلائی و کریه الرائحة.

صنف چهارم: نیز شبیه به صنف سوم و گل آن سفید به رنگ شیر.^۲
با توضیحات یاد شده چنین به نظر می‌رسد که خواهیم توانست به منشأ این عقیده خرافی دست یابیم. از آنجا که «کیکج» گیاهی سمی و بدبو و به تعبیر اشبیلی و دیگران از سموم «قتاله» بوده، به نظر می‌رسد گیاه‌شناسان و نسخه

۱. جهت بررسی بیشتر رک: لغات فارسی کفایة الطب تألیف حبیش تفلیسی به همراه بررسی تقویم الادویة او، علی اشرف صادقی، نامه فرهنگستان، بهار ۱۳۸۰ ش، ۱۷.

۲. مخزن الادویة، ص ۳۵۱.

پژوهان به تجربه دریافته بودند که با استفاده از چندین برگ از کبیکج دیگر حشرات موزی به آن کتاب نزدیک نمی‌شوند تا بدان صدمه‌ای برسانند. این رویه علمی بعدها فراموش شده و تنها به صورت عقیده‌ای خرافی پا برجا ماند به گونه‌ای که تصور می‌کردند حتی اگر تنها نام کبیکج را بر روی کتابی بنویسند قدرت دفع حشرات را دارد.

هم اکنون نیز در کشور هند برای محافظت نسخه‌های خطی از حشرات و رطوبت، برگ‌هایی بسیار بدبو و تلخ از گیاهی خاص را در میان برگ‌های نسخه‌ها قرار می‌دهند. اینجانب شخصاً در سومین سفر به هند^۱ درختی تنومند و بلندی را به نام: درخت «نیم» در مرکز خانه فرهنگ ایران در دهلی نو مشاهده نمودم که برگ‌های آن بسیار تلخ و دارندگان نسخه‌های خطی جهت دفع حشرات موزی که نسخه‌ها را به تدریج به فرسایش می‌کشاند از برگ‌های این گونه درخت استفاده می‌کنند، بدین صورت که برگ‌های آن را در لابه‌لای اوراق کتاب‌ها قرار می‌دهند و به علت بوی نامناسب و طعم بسیار تلخ، حشرات موزی از آن دوری می‌جویند.

احتمال دیگری نیز وجود دارد که در گذشته برگ‌های کتاب را با این ماده می‌سرشته و یا بخور می‌داده‌اند تا بنابر خواص کتاب از تعرض مصون بماند و برای آنکه بدانند بر روی کدام یک از نسخه‌ها این عملیات انجام گرفته است نام کبیکج را به عنوان نشانه روی آن می‌نوشتند. البته پس از گذشت زمان به مرور این رسم به فراموشی سپرده شد و تنها ظاهری از آن باقی ماند.

با همه این احوال بایسته است تا با تجزیه شیمیایی و بررسی دقیق در آزمایشگاه‌های مدرن و پیشرفته مشخص شود که گیاه کبیکج تا چه اندازه در حفاظت نسخه‌ها بویژه کاغذ و مرکب تأثیر پذیر بوده است.

۱. این سفر به دنبال دعوت دانشگاه شهر آگره هند از اینجانب که به مناسبت برگزاری نکوداشت علامه قاضی نورالله مرعشی شوشتری شهید به سال ۱۰۱۹ ق انجام گرفت، از بسیاری کتابخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی هند بازدید به عمل آوردم، مرقد مطهر قاضی نورالله در یکی از خیابان‌های اصلی شهر آگره قرار گرفته و دارای صحن و سراو دوگلدسته و گنبد می‌باشد، شیعیان آن شهر و دیگر شهرهای هند همه روزه به زیارت مرقد مطهر آن عالمی که در راه دفاع از حریم ولایت شهید شد، مشرف می‌شوند.

پیشینه بحث

پژوهش‌های اندکی که تاکنون درباره کاربرد کیکج در نسخه‌های خطی به فرجام رسیده است چندان پر بار و سودمند نیستند. متأسفانه فهرست‌نگاران نسخه‌های خطی عموماً به این موضوع بی‌توجهی نشان داده و از بیان آنکه چنین کلمه‌ای در برگ یا برهایی از نسخه در دست معرفی‌شان نوشته شده صرف نظر نموده‌اند. شاید علت آن ناآشنا بودن این کلمه باشد. به همین دلیل بررسی و تحقیق پیرامون آن بسیار مشکل‌تر از دیگر مسائل مربوط به حوزه نسخه‌شناسی Codicology می‌باشد؛ زیرا منابع آن در انبوهی از نسخه‌های خطی مدفون شده و برای بازیابی آنها می‌بایست تعداد فراوانی از آنها را از نو بازبینی کرد. حتی در فرهنگ‌های مربوط به لغات و اصطلاحات نسخه‌شناسی نیز این کلمه از قلم افتاده است. از جمله در کتاب لغات و اصطلاحات فن کتابسازی، از رضا مایل هروی^۱ و واژگان نظام کتاب آرایی از نجیب مایل هروی^۲.

با این حال تاکنون تنها یک مقاله بسیار کوتاه از آدام گاجیک در مجلهٔ *The use of Kabikaj in Arabic manuscripts, Manuscripts of The middle east, Leiden, 1986, V.1*^۳

منتشر شده که به بررسی کیکج پرداخته و بسیار کوتاه و مختصر و چندان قابل استفاده نمی‌باشد. از این گزارش تاکنون دو ترجمه فارسی به چاپ رسیده است. یکی از خواهران فاضله پژوهشگر خانم دکتر نوش آفرین انصاری همسر دوست دیرینم، استاد فرزانه آقای دکتر مهدی محقق، مندرج در مجلهٔ کتابداری، دفتر ۱۴، ۱۳۶۸ ش. و دیگری از خانم افسانه منفرد در مجلهٔ جهان کتاب. تهران، اردیبهشت ۱۳۸۶ ش، ۱۶۹ ص ۲۶.

۱. چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ش.

۲. چاپ مشهد مقدس، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.

۳. شماره ۶ از این مجله در کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی^ع موجود می‌باشد و به نظر می‌رسد شماره هفتم به بعد آن تاکنون منتشر نگردیده است. البته بیشترین تلاش در جهت انتشار این مجله از سوی «دکتر جان جوست ویتکام» نسخه‌شناس برجسته کتاب‌های خطی اسلامی و رئیس بخش نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه لیدن در کشور هلند انجام گرفته است. وی در سال گذشته باز نشست شده و به احتمال بسیار انتشار این مجله علمی و ارزشمند متوقف گردیده و چنانچه چاپ آن ادامه داشته باشد، اینجانب بی‌اطلاعم.

نسخه‌های کبیکج دار

کبیکج در تعداد بی‌شماری از نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور آمده است، اینک گزارشی از نسخه‌های کبیکج دار در کتابخانه بزرگ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله را خواهیم آورد:

همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد ارائه فهرست کاملی از نسخه‌هایی که عبارت کبیکج در آنها آمده نه تنها آسان نیست، بلکه هیچ‌گاه نمی‌توان آمار دقیق آنها را در تمامی کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور برآورد نمود. از آن رو که بیشتر فهرست‌نگاران بدان بی‌اعتنا بوده و در مشخصات نسخه‌شناسی دستنویس‌های معرفی شده از آن نامی نبرده‌اند.

از دیگر سو در میان معدود نسخه‌هایی که از این کلمه استفاده کرده‌اند نیز نمی‌توان مشخص نمود که این عبارت دقیقاً در چه سالی بر برگ‌های آغازین یا فرجامین نسخه‌ها نوشته شده است. برخی از این دست‌نوشته‌ها بسیار کهنند ولی کلمه کبیکج آنها با مرکبی مربوط به دو یا سه سده پس از کتابت نسخه نگاشته شده است. بدین جهت برای مطالعه کامل و شایسته درباره قدمت کاربرد این کلمه می‌باید فهرست کاملی از نسخه‌هایی را که این کلمه بر آنها نگاشته شده جمع‌آوری کرد سپس به دسته‌بندی و تحلیل و بررسی آن پرداخت.

با وجود این مشکلات و نارسایی‌ها نسخه‌هایی که در زیر گزارش شده شامل تعدادی نسخه است که در کتابخانه بزرگ پدر بزرگوارم حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله وجود دارند و در برگ یا برگ‌هایی از آنها کلمه کبیکج آمده.

۱. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، فخرالدین محمد بن حسن بن یوسف حلّی، معروف به فخرالمحققین فرزند برومند علامه حلّی، ش ۲۱۹۲، مورّخ ۹۸۱ ق.^۱

۲. مجموعه سیزده رساله در فلسفه و منطق، ش ۴۹۲۶، مورّخ سده ۱۰ و ۱۱ ق.^۲

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله، ج ۶، ص ۱۸۶ - ۱۸۷. متأسفانه هیچ‌یک از این موارد کبیکج را فهرست‌نگار سابق این کتابخانه بزرگ اشاره یا بررسی ننموده است. و ارجاع بدان تنها به منظور دستیابی به دیگر اطلاعات نسخه‌شناسی و کتابشناسی است.
۲. همان، ج ۱۳، ص ۱۱۴ - ۱۱۹.

۳. الوافیة فی شرح الکافیة، رکن الدین حسن بن محمد بن شرفشاه استرآبادی (۷۱۷ق)، ش ۴۱۰۱، مورخ ربیع الثانی ۸۵۰ق.^۱
۴. واضحة البیان لمراتب اهل الفضل والاحسان، سلیمانی (سده ۱۲ق)، ش ۴۱۱۸، مورخ سده ۱۲ق.^۲
۵. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد مصری (۳۶۳ق)، ش ۴۲۰۲، مورخ ۷ جمادی الاخر ۱۳۱۵ق.^۳
۶. القاموس المحيط، مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ق)، ش ۴۵۷۱، مورخ چهارشنبه ۱۵ ربیع الثانی، ۱۰۹۱ق.^۴
۷. مجموعه یازده رساله در عروض و دستور زبان، ش ۴۶۴۱، مورخ ۱۱۸۶ق.^۵
۸. کنز الاسرار و لاقح الافکار، ابو عبدالله محمد بن سعید صنهاجی معروف به ابن مشابذ، ش ۴۷۶۰، مورخ ۱۱ صفر ۹۸۰ق.^۶
۹. حاشیه حاشیه الخطائی علی المختصر، شهاب الدین عبدالله بن حسین یزدی (۹۸۱ق)، ش ۴۷۷۴، مورخ سده ۱۱ق. بر نخستین برگ این نسخه چنین آمده: «هو یا کبکچ. در پشت هر کتاب که نوشته شود هیچ جانورش نخورد».^۷
۱۰. حاشیه تحریر القواعد المنطقیه، میر سید شریف علی بن محمد جرجانی گرگانی (۸۱۶ق)، ش ۵۳۵۶، مورخ سه شنبه ربیع الثانی ۸۶۷ق در مدرسه محمود پاشا.^۸
۱۱. سته ضروریه، حکیم ولی بن حکیم مطلب گیلانی، ش ۵۴۲۴، مورخ سده ۱۱ق.^۹
۱۲. مجموعه شامل دورساله: ۱. مجموع الفقه از مؤلفی ناشناخته؛ ۲. تأویل قصص الانبیاء، از مؤلفی ناشناخته. ش ۵۷۱۱، مورخ ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ق.^{۱۰}

-
۱. همان، ج ۱۱، ص ۱۱۷-۱۱۸.
 ۲. همان، ج ۱۱، ص ۱۳۴.
 ۳. همان، ج ۱۱، ص ۲۰۳-۲۰۴.
 ۴. همان، ج ۱۲، ص ۱۴۵-۱۴۶.
 ۵. همان، ج ۱۲، ص ۲۰۸-۲۱۲.
 ۶. همان، ج ۱۲، ص ۳۲۱-۳۲۲.
 ۷. همان، ج ۱۲، ص ۳۳۷.
 ۸. همان، ج ۱۴، ص ۱۳۸.
 ۹. همان، ج ۱۴، ص ۲۰۹.
 ۱۰. همان، ج ۱۵، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۱۳. الاغراض الطيبة والمباحث العلائية، زين الدين اسماعيل بن حسين حسيني جرجاني
گرگانی (۵۳۱ق)، ش ۶۲۰۸، مورخ ۸۹۵ق.^۱
۱۴. ضوابط الاصول، سيد ابراهيم بن محمد باقر موسوی حائری (۱۲۶۲ق)، ش ۵۷۴۱،
مورخ ۱۲۵۰ق، در این نسخه عبارت کبیکج به صورت حرزی در یک جدول
چهار در چهار مربع نوشته شده و هر مربع درون آن نیز با خطوط دیگری به دو
مثلث تبدیل شده‌اند و در مجموعه ۳۲ خانه مثلث ترسیم گردیده که در هر کدام
یکی از حروف حرز نگاشته شده است.^۲
۱۵. الفتوحات، سيد محمد بن عبدالحسين نجفی جزایری (سده ۱۲ق)، ش ۶۸۴۴، فاقد
تاریخ کتابت.^۳
۱۶. نظام التواریخ، قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (۶۸۵ق)، ش ۶۸۹۳، مورخ
۷ شوال ۱۰۰۰ق.^۴
۱۷. شرح مشکاة المصابیح، ج (۳) به عربی از ؟، ش ۷۹۲۴.
۱۸. ضوء المصباح، در نحو به عربی از تاج‌الدین محمد اسفراینی، مورخ سده ۱۰ق،
ش ۸۰۴۴
۱۹. انوار التنزیل و اسرار التأویل، قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (۶۸۵ق)، ش
۱۲۵۵۳، مورخ ۹۴۳ق.^۵
۲۰. مشارق الانوار النبویه من صحاح الاخبار المصطفویه، رضی‌الدین حسن بن محمد
صاغانی (۶۵۰ق)، ش ۱۲۵۶۹، مورخ ذی‌القعده ۸۸۳ق.^۶
۲۱. حاشیه المطول، خلخالی، ش ۱۴۴۲۷.
۲۲. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، به عربی، از علامه حلّی، ش ۱۴۶۴۱.
۲۳. مصباح المتهجد، به عربی از شیخ الطائفه طوسی. نسخه مصحح و هنری ممتاز،
ش ۱۶۸۱۹.

۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۰۴.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۳. همان، ج ۱۸، ص ۳۹-۴۰.

۴. همان، ج ۱۸، ص ۸۴.

۵. همان، ج ۳۱، ص ۶۳۳-۶۳۴.

۶. همان، ج ۳۱، ص ۶۵۴.

۲۴. فتاوی ابراهیم شاهی، احمد بن محمد نظام کیکانی (سده ۱۲ ق)، ش ۱۶۸۹۳، مورخ ۱۰۹۳ ق در شهر برهان پور هند. در پشت برگ آغازین این نسخه کلمه یا کیکیج سه بار تکرار شده است. با آنکه بیشترین نسخه‌هایی که دارای کیکیج هستند مورد تعرض حشرات قرار نمی‌گیرند، ولی این نسخه مورد هجوم حشرات قرار گرفته و فرسوده شده است.
۲۵. مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، زین الدین بن علی عاملی «شهید ثانی» مورخ (۹۶۵ ق)، ش ۱۶۹۲۶.
۲۶. شرح کنز الدقائق، زیلعی، ش ۱۶۹۵۵، مورخ نیمه نخست سده ۹ ق.
۲۷. شرح اللباب فی النحو موسوم به خلاصه الاذکار فی بیان زبده الاسرار فی شرح المشکل وکشف المعضل من کتاب لب الالباب، ش ۱۷۶۲۱، مورخ ۷۷۷ ق.
۲۸. شرح الاسباب والعلامات، نفیس بن عوض حکیم کرمانی (۸۴۲ ق)، ش ۱۷۶۳۰، مورخ ۱۰۱۹ ق، با این عبارات: «یا کیکیج، یا حفیظ، یا حفیظ».
۲۹. رمز الحقائق فی شرح کنز الدقائق، ش ۱۷۶۴۱، مورخ ۹۰۸ ق.
۳۰. حاشیه حاشیه الدوانی علی تهذیب المنطق، میر فخرالدین محمد بن حسین استرآبادی حسینی سماکی «سده ۱۰ ق» ش ۱۴۵۸۱/۱، مورخ سده ۱۱ ق.
۳۱. مفتاح تلخیص المفتاح، محمد بن مظفر خلخالی «۷۴۵ ق»، ش ۱۴۴۲۷، مورخ سده ۹ ق.
۳۲. مرآت المستهلین، میرزا مهدی خان صفوی، ش ۱۷۵۷۲.
۳۳. غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، شمس الدین محمد بن شرف الدین مکی مطلبی، مورخ ۹۶۹ ق، ش ۷۷۰۸.
۳۴. الفوائد الضیائیه در شرح کافیہ ابن حاجب، از عبدالرحمان جامی، ش ۱۶۹۶۹.
۳۵. کتاب: تخریج احادیث الشفاء، به عربی، در کتابخانه دانشگاه الازهر قاهره.
۳۶. برگ آغازین نسخه‌ای به عربی در کتابخانه ایالت «آچه» در کشور اندونزی که ۲۴ بار کلمه کیکیج تکرار شده است.
۳۷. دیوان هماد الدین تبریزی، مورخ ۷۳۹ ق. در این نسخه کلمه کیکیج در برگ پایانی آمده است.

کیکیج در دیگر کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور

(۱) کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۲۲۶ طباطبایی.

- حیوة الحیوان الصغری، کمال الدین محمد بن عیسی دمیری شافعی (۸۰۸ق)، مورخ ۹۹۳ق، در صفحه آغازین آن عبارت «یا کبیکج» آمده است.
- (۲) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۵۵۶.
- القاموس المحيط والقابوس الوسیط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ق)، مورخ ۹۶۷ق. حجة الحرام
- (۳) کتابخانه دانشگاه الأزهر در قاهره مصر، تخریج احادیث الشفاء در این نسخه کبیکج چهار بار تکرار شده است، بدین گونه: «کبیکج، کبیکج، کبیکج، یا کبیکج إحفظ هذا الكتاب من الارضة وکل شیء یؤذیه».
- (۴) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۶۲۲.
- مجموعه شامل:
- (۱) حاشیه شرح التجرید، از محمد بن حسین سماکی استرآبادی (۹۸۴ق).
- (۲) حاشیه لوامع الاسرار فی شرح المطالع، حبیب الله بن عبدالله باغنوی شیرازی، میرزا جان (۹۹۴ق). مورخ سه شنبه ۵ صفر، ۱۰۶۵ق (رساله اول)، مورخ دهه اول صفر، ۱۰۵۸ق (رساله دوم).
- (۳) کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۳۴۷۷۴.
- انساب افغانان، همت خان فرزند رحمت خان، مورخ چهارشنبه ۲۰ ربیع الثانی، ۱۲۲۱ق.
- (۴) کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۲۲۲۱۷.
- طبقات الشافعیة الكبرى، عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی سبکی (۷۷۱ق)، مورخ پنجشنبه غره رمضان، ۱۰۵۹ق.
- (۵) کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۳۶۴۶۰.
- حاشیه المختصر فی شرح تلخیص المفتاح، نظام الدین عثمان بن عبدالله خطایی (سده ۱۰ق)، مورخ سه شنبه ۱۳ ربیع الثانی، ۱۱۱۴ق.
- (۶) کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۲۸۵۴۲.
- فرهنگ جهانگیری، حسین بن حسن اینجو (سده ۱۱ق)، مورخ سده ۱۲ق.
- (۷) کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۲۸۰۱۶.
- ریاض الفتیان، نظام الدین بن کمال الدین بن حسام الدین هروی، ابن حسام (سده ۸ق)، مورخ دهه اول ماه رمضان، ۱۰۲۱ق.

۸) کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۱۹۹۰۶.

حاشیه المطول، میر سید شریف علی بن محمد گرگانی (۸۱۶ق)، مورخ ۱۰۸۰ق.

کیکج در متون کهن

۱. الحاوی. محمد بن زکریای رازی (۳۱۱ق). ج ۲۱، ص ۱۵۹:

الکیکج وهو العناب:

قال جالینوس فی السادسة: أنواعه أربعة قوتها كلها حارة، حريفة، شديدة حتى أنها متى وضعت من خارج أحدثت قروحاً مع وجع. ومتى استعمل به قدر فإنه يقلع الجرب والعلة التي يتقشر معها الجلد والأظفار التي يظهر فيها البياض؛ ويحلل الآثار، وينثر الثاليل المتعلقة والمركوزة التي يحدث فيها إذا أضرها ببرد الهواء وجع شبيه بقرص النمل وينفع من داء الثعلب متى وضع عليه مدة يسيرة؛ وذلك أنه متى ابطا كشط الجلد وأحدث في الموضع قرحة. وهذه الأفعال كلها أفعال ورق هذا النبات. وقضبانه ما دامت طرية متى وضعت من خارج كالضماد فعلت فعله.

و أما أصله إذا هو جفف نفع لتحريك العطاس كمثل جميع الأدويظ الأقوية الاسخان و يجفف وينفع من وجع الاسنان من أنه يفتها لأنه يجففها تجفيفاً قوياً وبالجملة فكلها تجفف وتسخن إسخاناً وتجفيفاً قوياً.

۲. کتاب القانون^۱. ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۴۲۸ق). بیروت، اعلمی. ج ۱، ص ۵۲۷:

کیکج:

الماهیة: قال دیسقوریوس انواعه أربعة نوع منه يشبه ورق الكزبرة لكنه أعرض من ورقها إلى بياض وزهره أصفر وقد يكون فرفیریا ارتفاعه إلى ذراعین وجذره غیر غلیظ و أصله أبيض و له فروع تشبه فروع الخربق و ینبت عند الشطوط الجارية الماء

۱. نظر به اهمیت کتاب القانون، متن عربی اصلی آن به سال ۱۵۹۳ میلادی در شهر رم ایتالیا در چاپخانه برادران مدیچی با چاپ چوبی در یکصد نسخه چاپ و منتشر گردیده است. این چاپ در جهان بسیار نایاب و تنها در چند کتابخانه بزرگ داخل و خارج کشورمان موجود می باشد. اینجانب به منظور خریداری نسخه‌ای از این چاپ کتاب القانون، سال‌ها کنکاش نمودم تا سرانجام موفق شدم آن را برای کتابخانه بزرگ پدر بزرگواریم خریداری کنم. هم اکنون در این کتابخانه دو نسخه کامل آن نگهداری می شود.

ونوع منه أكبر من ذلك وأطول جذراً مشطب الأوراق يسمّى كرفس البر و آخر صغير جداً ذهبي اللون و رابع يشبه الثالث إلا أنّ زهره أبيض لبني.

الطبع: حار يابس في الثانية.

الأفعال و الخواص: كلّها حارّ حادّ مقرح جلاً قشار لذاع للجلد محلل.

الزينة: ورقه و قضبانه قبل أن يبس يقلع البرص و بياض الأظفار و داء الثعلب بملاقة قليلة.

الأورام و البثور: يقلع الجرب جداً و ينثر الثاليل المسمارية و الغدد المتعلقة المتأدية بالبرد.

الجراح و القروح: يطبخ و تنطل السفعة بمائها الفاتر فينفع.

أعضاء الرأس: أصولها مجففة من المعطسات القوية و ينفع من الضربان الذي يعرض للأسنان مسحوقة.

٣. عمدة الطبيب في عالم النبات. ابي الخير اشبيلي (سده ٦٠٠ق). تحقيق محمد عربي الخطابي. ص

٣١٥-٣١٦

ونوع من الكرفس يعرف بالبوطل، وهو ستة أنواع، وصف منها (د) و (ج) أربعة أصناف. أحدها ورقه كورق الكرفس، و بالجملة فإن نباته كنبات الكرفس و لا يفرق بينهما إلا لماهر العارف بهما. و الفرق بينهما إنما هو في الأصل فقط، و ذلك أنّ أصل الكرفس له شعب رقاق كثيرة تخرج من أصل واحد. و البوطل له أصابع غلاظ في غلظ السبابة و أعظم، تخرج من موضع واحد أيضاً من الأصل كأصل الخربق. و هي طوال، غائرة في الأرض، رخوة، و له ساق ليست بالغليظة، و له زهر أبيض و ربّما مال إلى الفرفيرية، و ذكره (د) في ٢. و (ج) في ٨. و يسمّى (ي) بوطولون. و يعرف عندنا بالبوطل، (عج) بوطلي. و يعرف أيضاً برعى الضفادع و شجرة الضفادع. و يسمّى سالين و ورد الحبّ. (فس) كبيكج. (س) بطراخيون.

و زعم بعض الرواة أنّه قرون السنبل، و ليس به، و هذا النبات خبيث قتال لكل حيوان إذا طعمه. منابته بقرب الأنهار و العيون و الأدوية الشتوية. و هو كثير عندنا في وادي أتره. و هذا النوع هو الكبير منها.

۴. کتاب التیسیر فی صناعة التفسیر. بکر بن ابراهیم اشبیلی (۶۲۹ق). تصحیح عبدالله مکنون، در مجله معهد الدراسات الاسلامیة فی مدريد^۱. مادرید اسپانیا، ۱۹۶۰-۱۹۵۹ م. ج ۷-۸، ص ۴۰:

باب طرد الأرضة عن الكتب

بیخرب بأعضاء الهدهد و ریشہ فإِنَّه یقتل الأرضة. و الأرضة بفتح الراء.
وجدت مكتوباً ما نصّه:

و ذکر لی سیدی محمد السمیری أَنه وجد فی بعض الكتب الصحاح أَنه من كتب فی أول ورقة من الكتاب و فی آخر ورقة هذه الأحرف فَإِنَّ الأرضة لا تضرّه و هی هذه «یاکیکتج» و هی صحیحة مجرّبة.

۵. الجامع. عبدالله بن احمد مالقی نباتی «ابن بیطار» (۶۴۶ق). بیروت، دارالکتب العلمیة. ج ۴، ص ۳۰۳:

کیکج:

هو کفّ السبع عند بعض شجاری الأندلس و تعرفه أهل مصر بالبار عللت و هذا اسم بربری.

دیسقوریدوس فی الثانية: بطراحیون.

و من الناس من یسمسه شالبین أغریون و هو أصناف كثيرة و قوّته حادّة مفرّحة جدّاً و منه صنف ورقة شبیبه به ورق الکزبرة إلا أَنه أعرض منه و لونه إلى البیاض فیهِ رطوبة لزجة و زهر أصفر و ربّما کان لونه لون الفرفیر و له ساق لیس به غلیظ طوله نحو من الذراع و له أصل صغیر أبيض مرّ الطعم و تتشعب منه شعب مثل شعب الخربق و ینبت بالقرب من المیاء الجاریة.

و منه صنف فخر کثیر بالبلاد التي یقال له سردونیا و هو حریف جدّاً و من الناس من یسمیه سالبین أغریون.

و منه صنف ثالث صغیر جدّاً رداء الرائحة و لون زهره شبیبه بالذهب.

و منه صنف رابع شبیبه بالثالث إلا أَن لون زهره مثل لون اللبن.

۱. نسخه ای از آن چاپ در کتابخانه بزرگ پدر بزرگوارم حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته موجود می باشد. ضمناً نسخه هایی که به خط مغربی کتابت شده، معمولاً کلمه کیکج را به گونه ای دیگر، بدین صورت: «کیکتج» آورده اند که به هیچ وجه صحیح نمی باشد.

جالینوس في ٦: أنواع هذا النبات أربعة وكلها قويّة حادّة حريفة شديدة حتّى أنّها إن وضعت من خارج أحدثت قروحاً مع وجع و أما إن استعملها إنسان بعذر فإنّها تقلع الجرب والعلّة التي يتقرّش معها الجلد الأظفار التي يظهر فيها البياض ويحلل الآثار وينثر الثاليل المعلّقة و المركوزة التي يحدث بها إذا لقيها برد الهواء وجع شبيه بقرص السمك و ينفع من داء الثعلب إذا وضعت عليه مدّة يسيرة و ذلك أنّها إن أبطت و طال مكثها قشطت الجلد و أحدثت في الموضع قرحة و هذه الأفعال ورق هذه الأنواع و قضبانها ما دامت طرية و إن هي وضعت من خارج كالضماد.

فأمّا أصلها إن هو جفف و حفظ صار دواء نافعاً لتحريك العطاس كمثّل جميع الأدوية التي تسخن إسخناً قوياً و يجفف.

و ينفع أيضاً من وجع الأسنان مع أنّها تفتتها لأنّه يجفف تجفيفاً قوياً. و بالجملة فأنواع الكبيكج كلّها مع أصولها و قضبانها و ورقها تسخن و تجفف إسخناً و تجفيفاً قوياً.

ديسقوريدوس و إذا تضمد بورقه و أغصانه طرية أقرحت بالسمّ و لذلك تقلع تشقق الأظفار و تقشرها و الجرب و النمش و الثاليل التي يقال لها أقر و خوذونس و إذا تضمد به وقتاً يسير الداء الثعلب قلعه و إذا طبخ و صب طبيخه و هو فاتر على الشقاق العارض من البرد نفع منه و أصله إذا جفف و دقّ ناعماً و قرب من المنخرين حرك العطاس و إذا علق في الرقبة خفف من وجع الأسنان ولكنّه يفتتها.

٦. فرهنگ كنز اللغات. محمد بن عبد الخالق بن معروف (پیرامون سده ٩ ق). تهران، انتشارات مرتضوی. ص ١١٧:

کبیکج: دارویی است.

٧. تحفه حکیم مؤمن. سید محمد مؤمن بن محمد زمان تنکابنی (پیرامون سده ١٢ ق). تهران، کتابفروشی محمودی. ص ٧٠٦-٧٠٥:

کبیکج یا کفّ السبع: در اصفهان موسک نامند، و به ترکی ماسیوا چیچکی و آن چهار قسم می باشد و نبات همه شبيه است به گشنیز.

یکی مایل به سفیدی و بار طوبت لزجه و گلش زرد ساقش متوسط در سطربری

و درازی و بیخس تلخ و کوچک و پر شعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آب‌های جاری.

و قسم دیگر شبیه به قسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است.
و قسم سوم نباتش بسیار کوچک‌تر و گلش زرد طلایی و بسیار بدبوی.
و قسم چهارم گل آن سفید است و اقسام آن در سیم گرم و خشک و با حدت و محرق جلد و ضماد و تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضا و با روغن‌ها جهت جرب حیوان و انسان و تقشّر جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ او جهت سعه و بیخ خشک او در عطسه آوردن قوی‌تر از کندش و طلای او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریزانیدن آن و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند نایب مناب داغ است.

۸. فرهنگ جامع فارسی (آندراج). محمّد پادشاه متخلّص به شاد. تهران، کتابفروشی خیام^۱، ۱۳۶۳ ش. ج ۵، ص ۳۳۶۱.

کیکج: به فتح اول و کاف و سکون جیم در آخر، نوعی از کرفس صحرائی است و آن را به عربی کَفّ السبع و شجرة الضفادع خوانند و به شیرازی کسن ویران و به صفاهانی موسک گویند و آن از سموم قتاله است. با سرکه، بر داء الثعلب طلا کنند، نافع است. و بعضی گویند به لغت سریانی نام ملکی است موکل بر حشرات.

۹. التذکرة. داوود بن عمر انطاکی (۱۰۰۸ ق). بیروت، دارالکتب العلمیة. ج ۱، ص ۲۵۸:
کیکج: قصیر الساق ذهبی الزهر کثیر الرطوبة کریه الرائحة ورقه کورق الکسفرة حادّ الرائحة. حارّ یابس فی الثالثة یقارب الکبر فی أفعاله المذكورة وقد اتّفقا فی خاصیة و هی إنّه إذا أخذ من أحدهما قدر وزن مع مثله من الدقیق الطیب و مزجاً بالعجین و لطخا علی محل یحتاج لکی کفی عنه.

۱. فرهنگ آندراج نخستین بار در هند منتشر شده و نسخه‌ای از آن در این کتابخانه بزرگ موجود می‌باشد. همچنین دومین چاپ آن به صورت حروفی در ۵ جلد در تهران به سال ۱۳۶۳ ش چاپ و منتشر شده است.

۱۰. برهان قاطع. محمد حسین بن خلف تبریزی (سده ۱۱ ق). به اهتمام محمد معین. تهران،

کتابفروش ابن سینا، ۱۳۴۲ ش. ج ۳، ص ۱۵۹۲:

کبیکج: به فتح اول و کاف و سکون جیم در آخر، نوعی از کرفس صحرائی است و آن را به عربی کَف السبع و شجرة الضفادع خوانند و به شیرازی کسن ویران و به صفاهانی موسک گویند. و آن از سموم قتاله است. با سرکه، بر داء الثعلب طلا کنند، نافع است و بعضی گویند به لغت سریانی نام ملکی است موکل بر حشرات.

۱۱. فرهنگ نفیسی. ناظم الاطباء. تهران، کتابفروشی خیام. ج ۴، ص ۲۷۵۸:

کبیکج: نوعی از کرفس صحرائی که موسک نیز گوید و از سموم قتال است.

۱۲. مخزن الادویه، موسی بن سید عقیل عقیلی (۱۳۰۴ ق)، سنگی، ص ۳۵۱:

کبیکج: به فتح کاف و کسر با و سکون یا مثنات تحتانیه و فتح کاف و جیم معرب از کبیکه فارسی است و آن را کَف الضبع، و به یونانی بطراخیون و سالتین اغریون، و به اصفهانی موشک، و به ترکی ما استواچچکی، و به هندی جلئیل و لستویری نیز، و به فرنگی نتنکل نامند.

ماهیت آن اصناف بسیار است:

صنفي برگ آن شبیه به برگ گشنیز و از آن عریض تر و مایل به سفیدی و بارطوبت لزجه و گل آن زرد و بنفش نیز و ساق آن باریک به قدر يك ذرع و بیخ آن سفید تلخ و منشعب مانند شعبه های خربق و منبت آن قریب آب های جاری.

صنف دویم نیز شبیه به صنف اول و از آن بزرگ تر و بسیار حریف (? ظریف) و گل آن بنفش و این را سالتین اغریون نامند.

و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد و طلایی و کریه الرائحه.

و صنف چهارم نیز شبیه به صنف سوم و گل آن سفید به رنگ شیر.

طبیعت: اصناف آن گرم و خشک و در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند.

افعال و خواص: آن حارّ حادّ مفرح و جالی مقشر جلد و لذاع و محکک اعضا الرأس سعوط بیخ خشک آن معطش و قوی تر از کندش، و طلای آن از خارج جهت ضربان اسنان، و سنون آن جهت تفتیت آنها، و نطول مطبوخ آن جهت سعفه الاورام و البثور، و طلای آن جهت قطع جرب و بثور، و ثوالیل آنها و غدّد آویخته و ضماد تازه

برگ و شاخ آن تا اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضا، و باروغن‌ها جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثوالیل و داء الثعلب. و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض، و دو مثقال آن کشنده. و چون با مثل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نایب مناب داغ است.

از داخل استعمال آن جایز نیست به سبب کمال حدت آن و چون کسی آن را بخورد اعراض او مانند اعراض اسقیل و بزر انجره خورده است و به دستور مداوای آن.

۱۳. لغت نامه دهخدا. ج ۱۱، ص ۱۶۰۰۴:

کبکج: [كَكْ] (اسم) نوعی از کرفس صحرايي است و آن را به عربی کف السبع و شجرة الضفادع خوانند و به شیرازی کسن و یران و به صفاهان موسک گویند و از سموم قتاله است. با سرکه، بر داء الثعلب طلا کنند نافع است (برهان) (از آندراج).

معرب از فارسی است و آن راکف الضبع، و به یونانی بطراخيون و سالتین اغریون، و به اصفهانی موشک، و به ترکی ماستواء چچکی، و به هندی جل و لستوپری نیز، و به فرنگی زنتکل نامند.

اصناف آن بسیار است: صنفی برگ آن شبیه به برگ گشنیز و از آن عریض تر و مایل به سفیدی و بارطوبت لزجه و گل آن زرد و بنفش و نیز ساق آن باریک به قدر یک ذرع و بیخ آن سفید تلخ و منشعب مانند شعبه‌های خربق و منبت آن قریب به آب‌های جاری.

صنف دویم نیز شبیه به صنف اول و از آن بزرگ‌تر و بسیار ظریف و گل آن بنفش و این را سالتین اغریون نامند.

و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد و طلایی و کریه الرائحه. و صنف چهارم نیز شبیه به صنف سوم و گل آن سفید به رنگ شیر (مخزن الادویه). یکی از گونه‌های آلاله که می‌پنداشتند حشرات (از جمله بید) از بوی آن گریزانند.

شقیق. ورد الحب. آلاله ایرانی. آلاله شرقی. کبکج (فرهنگ فارسی معین).

برخی کتب این گونه آلاله را با گونه دیگری از آلاله که به نام «زرد مرغک»^۱ موسوم است یکی دانسته‌اند.^۲

بعضی گویند به سریانی نام ملکی است موکل بر حشرات (برهان) (آندراج). البته نمی توان صحت چنین مطلبی را تأیید نمود و ریشه سریانی برای این کلمه نامحتمل است. ۱۴. فرهنگ فارسی. محمد معین. تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۴ ش. ج ۳، ص ۲۸۹۵: کبیکج: kabikaj اسم گیاه. یکی از گونه‌های آلاله که می‌پنداشتند حشرات (از جمله بید) از بوی آن گریزانند؛ شقیق. ورد الحب. آلاله ایرانی. آلاله شرقی. کبیکنج. ضج. برخی کتب این گونه آلاله را با گونه دیگری از آلاله که به نام زرد مرغک موسوم است یکی دانسته‌اند.

۱۵. فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار یا تحقیق درباره کتاب الابنیه عن حقایق الادویه. منوچهر امیری. تهران، بنیاد فرهنگ ایران. ص ۳۱۸: کبیکج (Kabikaj)

RANUNCULUS ASIATICUS (لا)

RENONCULE ASIATIQUE (فر)

کبیکج گرم و خشک است اندر درجه سیم سوزنده است. (الابنیه، بهم ۲۷۶، زل ۲۱۰). جالینوس گوید: کبیکج چهار نوع است و گفته‌اند نام او به لغت هندی مشتق است از کبی به این معنی که کبی حیوانی است که پیوسته در اضطراب باشد و همچنین هر که عضوی از او به کبیکج بسوده شود قرار از او برود (ترجمه صیدنه، ۱۰۴). نباتی است گرم و خشک (اغراض الطبیة، ۶۲۴). هو کف السبع... و من الناس من یسمیه شالبین أغریون و هو أصناف کثیرة (ابن بیطار). نوعی از کرفس صحرايي است و آن را به عربی کف السبع و شجرة الضفادع خوانند (برهان، دهخدا).

۱. «زرد مرغک - Zard morg - ak» نوعی آلاله «Ranunculus montanus» که در قسمت‌های مرتفع نقاط کوهستانی می‌روید، برف ریم. «فرهنگ معین» ج ۲- چاپ ۲ سال ۱۳۵۴ ش، ص «۱۷۳۳». ۲. مرحوم دکتر محمد معین گوید: کبیکج معرب «کبیکج» است و به صورت کبیکنج نیز ضبط شده است.

معرب از فارسی است و آن راکف الضبع... نامند. اصناف آن بسیار است: صنفی برگ آن شبیه به برگ گشنیز و از آن عریض تر و مایل به سفیدی و بارطوبت لزجه و گل آن زرد و بنفش... صنف دوم نیز شبیه به صنف اول و از آن بزرگ تر و بسیار ظریف و گل آن بنفش... و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد طلایی... و صنف چهارم... گل آن سفید به رنگ شیر (مخزن، دهخدا).

یکی از گونه‌های آلاله که می‌پنداشتند حشرات (از جمله بید) از بوی آن گریزانند.

شقیق. ورد الحب. آلاله ایرانی. آلاله شرقی. (فرهنگ فارسی معین، زاهدی).

۱۶. الموسوعة فی علوم الطبيعة. ادوار غالب. بیروت، دارالمشرق، چاپ دوم، ۱۹۸۸ م. ص ۱۳۵۷:

enoncule des fleuristes

کیکج

هو الحوذان الآسيوي، نبات قصير الساق، كرية الرائحة، أطلبه.

۱۷. واژه یاب فرهنگ برابرای پارسی وازگان بیگانه. ابوالقاسم پرتو. تهران، اساطیر، ۱۳۷۳ ش. ج

۳، ص ۱۵۰۰:

کیکج: پارسی گشته کبیکه، کبیکگ، یکی از گونه‌های آلاله، از گیاهان.

۱۸. فرهنگ بزرگ سخن. حسن انوری. تهران، سخن، ۱۳۸۱ ش. ج ۶، ص ۵۷۳۶:

کیکج kabikaj، در باور قدما، فرشته موکل بر حشرات، بعضاً در کنار صفحات کتاب‌ها می‌نوشتند «یا کبیکج» و معتقد بودند که از پوسیدن و خورده شدن به وسیله موریانه و دیگر حشرات کتابخوار در امان می‌ماند.

۱۹. واژه‌نامه نسخه‌شناسی و کتاب‌پردازی. حسن هاشمی میناباد. تهران، ۱۳۷۹ ش. ص ۹۰.

کیکج (۱) کلمه‌ای رمزی که برای «anathema» حفظ نسخه‌های خطی از کرم خوردگی یا آسیب‌های دیگر در اولین و یا آخرین برگ کتاب نوشته می‌شد.

کیکج (۲) «پادشاه سوسک‌های King cockroach» حمام که تصویر آن را در صفحات اول و آخر دست‌نویس می‌کشیدند تا این حیوانات به احترام پادشاهان از خوردن کتاب منصرف شوند.

منابع:

- الاعلام بأعلام بيت الله الحرام فى تاريخ مكة المشرفة (تاريخ طبى). قطب الدّين محمّد بن احمد النهروالى المكي الحنفى. چاپ اول: قاهره، ۱۳۰۳ ق. و مكّه مكتبة العلمية. بى تا [۱۳۷۰ ق].
- الاغراض الطّبية والمباحث العلائقية. سيّد اسماعيل جرجانى. تصحيح و تحقيق دكتور حسن تاجبخش. تهران، انتشارات دانشگاه. ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ ش.
- برهان قاطع. محمّد حسين بن خلف برهان تبريزى. به كوشش دكتور محمّد معين. تهران، ابن سينا. ۱۳۴۲ ش.
- تحفة حكيم مؤمن يا تحفة المؤمنين. محمّد مؤمن حسيني طبيب. با مقدّمه زنده ياد مرحوم استاد دكتور محمود نجم آبادى. تهران، مصطفوى. ۱۳۷۸ ق.
- تذكرة اولى الالباب والجامع للعجب العجاب. داود بن عمر انطاكى. مقدّمه و شرح على شيرى. بيروت، مؤسسة عزالدّين. ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
- «تقويم الادوية». جيش تفليسى. به تصحيح على اشرف صادقى. نامه فرهنگستان، ش ۱۷. بهار ۱۳۸۰ ش.
- تمدن اسلام و عرب. گوستاو لوبون فرانسوى. ترجمه سيّد محمّد تقى فخرداعى گيلانى. تهران، دنياى كتاب. ۱۳۸۲ ش.
- «التيسير فى صناعة التفسير». بكر بن ابراهيم اشبيلى. ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ م. ج ۷ و ۸ مجلة معهد الدراسات الاسلامية فى مدريد، اسبانيا.
- الجامع المفردات الادوية والاغذية. ضياء الدّين عبدالله بن احمد مالقى اندلسى (ابن بيطار). بغداد، مكتبة المثنى، بى تا.
- جهان كتاب (نشریه)، ش ۱۶۹. اردیبهشت ۱۳۸۶، تهران.
- الحاوى الكبير فى الطبّ. ابوبكر محمّد بن زكريا رازى. حيدرآباد، دائرة المعارف العثمانية. ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م. و بيروت، داراحياء التراث العربى. ۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۲ م.
- رجال النجاشى (فهرس اسماء مصنفي الشيعة). احمد بن على بن احمد نجاشى اسدى كوفى. قم، مؤسسه نشر اسلامى. ۱۴۰۷ ق و جامعه مدرسين قم. ۱۴۱۶ ق.
- عمدة الطبيب فى معرفة النبات. ابى الخير اشبيلى. تهران، مؤسسه مطالعات تاريخ پزشكى، طب اسلامى و مكمل. ۱۳۸۴ ش.

- فرهنگ بزرگ سخن. به سرپرستی دکتر حسن انوری. تهران، انتشارات سخن. ۱۳۸۱ ش.
- فرهنگ جامع فارسی آندراج. محمد پاشا (شاد). زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران، کتابفروشی خیام. ۱۳۶۳ ش.
- فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار (کتاب الابنیه عن حقایق الادویه). منوچهر امیری. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل. ۱۳۸۶ ش.
- فرهنگ فارسی. دکتر محمد معین. تهران، امیرکبیر. ۱۳۵۴ ش.
- فرهنگ کنز اللغات عربی - فارسی. محمد بن عبدالخالق بن معروف. قم، مرتضوی. بی تا.
- فرهنگ نفیسی. علی اکبر نفیسی (ناظم الاطباء). با مقدمه محمدعلی فروغی. تهران، کتابفروشی خیام. ۱۳۴۳ ش.
- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی. جمعی از فهرستنگاران. مشهد، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی. ۱۳۰۵ - ۱۳۸۴ ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره). سید محمود مرعشی و گروهی از فهرستنگاران. قم، همان کتابخانه، جلد ۳۸ (جلد ۴ جلد اول بی تا و از جلد ۵) سال ۱۳۵۵ - ۱۳۸۸ ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی. جمعی از فهرستنگاران. تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی. ۱۳۰۵ - ۱۳۸۸ ش.
- القانون. ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا (ابن سینا). تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل. ۱۳۸۳ ش.
- کتابداری (نشریه)، دفتر ۱۴. ۱۳۶۸ ش تهران.
- کفایة الطب. حبیبش تفلیسی. تحقیق محمد عربی الخطابی.
- لغت‌نامه. علی اکبر دهخدا. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا. ۱۳۷۷ ش.
- المائة فی صناعة الطب. ابوسهل عیسی مسیحی جرجانی. نسخه خطی مورخ ۵۰۷ ق. نسخه شماره «۵۹۴۶» کتابخانه.
- مخزن الادویه. محمد حسین بن محمد هادی عقیلی علوی شیرازی. تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. ۱۳۷۱ ش.
- مخزن الادویه. موسی بن سید.

- الموسوعة في علوم الطبيعة. ادوار غالب. با مقدمة جميل جبر و فؤاد افرام بستاني. بيروت، دارالمشرق. ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ ق.
- واژگان نظام کتاب آرای. نجیب مایل هروی.
- واژه‌نامه نسخه‌شناسی و کتاب‌پردازی. حسن هاشمی میناباد. تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. ۱۳۷۹ ش.
- واژه‌یاب (فرهنگ برابره‌های پارسی واژگان بیگانه). ابوالقاسم پرتو. تهران، اساطیر. ۱۳۷۳ ش.

- MANUSCRIPTS OF THE MIDDLE EAST A JOURNAL DEVOTED TO THE STUDY OF HANDWRITTEN MATERIALS OF THE MIDDLE EAST EDITED BY JAN JUST WITKAM. VOLUME 1,1986.

رساله تصحیفات میر داماد

به کوشش و پژوهش جويا جهانبخش

تمهید پژوهنده

شناخت مقوله «تصحیف»، همواره، از موضوعات پُر اهمیتِ متن‌شناسیِ اسلامی، عموماً، و حدیث‌شناسی، خصوصاً، بوده است.^۱

کاوش در عللِ تصحیف و نقدِ تصحیفاتِ مهمی که در قرائت و نقلِ احادیث و اشعار و دیگر متون - و حتی در خواندنِ قرآنِ کریم - رُخ می‌داده است و أحياناً به آثارِ بزرگانِ علم و ادب راه یافته بوده، و همچنین بررسیِ بهره‌گیری‌های آرایه‌گرانه‌ای که

۱. مقاله فاضلانہ حجۃ الإسلام والمسلمین سید محمد جواد شبیری - دام توفیقہ - در دانشنامہ جهان اسلام (۳۵۳/۷ - ۳۶۰) زیر عنوانِ تصحیف و تحریف، بنقذ از بهترین مکتوباتِ موجز و پُر مایه در این باره است که برای تَتَبُّعاتِ سپسین هم سررشته‌های بسیار به دست جوینده می‌دهد.

مقاله خانم رضوانِ مساح نیز در دائرۃ المعارفِ بزرگِ اسلامی (۳۷۷/۱۵ - ۳۸۰) شایانِ مراجعه است. در کتابِ محاضرات فی تحقیقِ التصویبِ أستاذِ هلالِ ناجی (صص ۸۳ - ۱۴۴) هم مباحثِ خواندنی و بررسی‌نی قابلِ توجهی در این باره هست.

از یاد نبریم که یادداشتها و بازبردهای فراوانِ علامه فقید محمد قزوینی، درباره «تصحیف»، که در یادداشت‌های قزوینی (به کوششِ ایرج افشار، ۷۴/۲ - ۷۶، و: ۳/۱۰ - ۲۱) به چاپ رسیده، علی‌رغمِ مُرورِ زمان، هنوز بسیار سودبخش و روشنگر است.

قزوینی در مقامِ یک متن پژوهِ مُتتبعِ موضوع «تصحیف» را باریک‌بینانه پیگیری می‌کرده و از بعضی عباراتِ همان یادداشت‌هایش (نگر: همان، ۳/۱۰ - متن و هایش) پیداست که دست‌کم در صدقِ «ایرادِ خطابه» ای در این باره بوده است که از وقوع یا عدم وقوعِ آن خبری نداریم.

ادیبان و طنزپردازان از تصحیف می‌کرده^۱ و با آن لغز و طنز و هجو می‌پرداخته‌اند، مجموعه گسترده‌ای از مباحث قابل طرح و بسط و پیگیری را حول «تصحیف» فراهم آورده است؛ و ضرورت بازشناسی تصحیفاتی که در متون و اسناد فرهنگی مهم، خاصه احادیث و اسماء رجال حدیث و تاریخ، پدید می‌آمده، دانش پژوهان را از اعتنا بدین مباحث ناگزیر ساخته.

از دیرباز بسیاری از نویسندگان و دانشیان برجسته مسلمان، بویژه محدثان، در کتابهای درایة الحدیث و... به موضوع «تصحیف» و بازشناسی تصحیفات اهتمام کرده و حتی تکنگاریهای ویژه تصحیف پدید آورده‌اند.^۲ از قدیمترین این تکنگاریها، کتاب از جدارِ حَمَزَة اصفهانی (ح ۲۸۰ - ح ۳۶۰ ه. ق)^۳، موسوم به التثیبه علی حدوث التصحیف^۴، است که پس از وی همواره مورد رجوع و استفاده کسانی بوده است که بدین موضوع پرداخته‌اند؛ و توان گفت: آنان که درین باره قلم فرسوده‌اند، هر يك به گونه‌ای بر خوان حَمَزَة اصفهانی نشسته‌اند.^۵

پس از حمزه نیز آثار متعددی که یکسره درباره تصحیف و تحریف بوده یا بخش مهمی از آن بدین مقوله اختصاص یافته است، پدید آمده، و نامورانی چون صفدی و سیوطی و... در حیطة تصحیف‌شناسی قلم زده‌اند.

*

۱. برای ملاحظه تصحیفات آرایه‌گرانه ادبی و آگاهی از پایگاه و دامنه تصحیف در بدیع، از جمله نگر: لنتامه‌ی دهخدا، ذیل «تصحیف»؛ و: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ۳۴۴/۲ و ۳۴۵ (مقاله تصحیف به قلم محسن ذاکر الحسینی)؛ و: فرهنگنامه ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، ص ۳۶۴ و ۳۶۵ (مقاله تصحیف به قلم هومن عباسپور)؛ و: دائرة المعارف بزرگی اسلامی، ۳۷۸/۱۵ (از مقاله رضوان مساح) و ۳۸۰ (مقاله محمد نوید بازرگان).
۲. برای وقوفی اجمالی بر منابع مربوط به تصحیف، -از جمله- نگر: دانشنامه جهان اسلام، ۳۵۸۷ و ۳۵۹.
۳. درباره این ادیب و واژه‌شناس و تاریخنگار بزرگ سپاهانی، نگر: تاریخ پیامبران و شاهان، ج بنیاد فرهنگ ایران، صص ز - یط؛ و: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ۷۴۶/۲ - ۷۵۰ (مقاله حمزه اصفهانی به قلم محمدرضا ناجی)؛ و: ترجمه فرحة القرّی، صص ۱۶۶ - ۱۶۷.
۴. درباره این کتاب و سرگذشت و ارج و کیرامندی‌اش، افزون بر دیباچه‌های طابعان دو چاپ بغداد (۱۳۸۷ ه. ق) و دمشق (۱۳۸۸ ه. ق) آن، نگر:
- بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، ۲۹۵/۱ - ۳۰۱، و: ۱۹۷/۲؛ و: کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، صص ۳۷۷ - ۳۷۵ و ۱۱۶؛ و: یادداشت‌های قزوینی، ۱۶۳/۴.
۵. سنح: التثیبه علی حدوث التصحیف، تحقیق محمد أسعد طلّس، ص ۱۵ (از پیشگفتار طابعان).

در میان علمای متأخر امامیه، میر داماد (سید محمد باقر بن شمس الدین محمد حسینی استرآبادی / ۹۶۹ - ۱۰۴۰ ه. ق) - طاب ثراه -، از برجسته ترین دانشیانی است که سختکوشانه به باز شناسی و نقد و تصحیح تصحیفات اهتمام کرده و البته در این میان نگاه او غالباً متوجه تصحیفات راه یافته به متون حدیثی و نسخ حدیث نامه هاست. میر در کتاب کرامند الزواشیح السماویة اش بحث و بخش معتنا بهی را به نقل و نقد پاره ای از تصحیفات اختصاص داده است. همچنین رساله مفرده ای در باب بعضی تصحیفات قلمی کرده.

آوازه و اعتبار میر از سوئی، و اهمیت تحقیقات وی در این زمینه از سوی دیگر، سبب شده است تا پیشنهاد های او در باب ضبط برخی از واژگان و عبارات و آنچه در این مجال تصحیف شمرده است، مورد توجه پسینیان واقع گردد؛ چنان که نشان آراء و اقتراحات وی را در این زمینه، اینجا و آنجا، در نوشتار های پسینیانش می توان جست.^۱

رساله تصحیفات میر که متن محقق آن، پس از این تمهید، به عرصه دید و داوری خوانندگان گرامی خواهد رسید، افزون بر موضوع اصلی اش که تصحیف شناسی است، از حیث تاریخ فرهنگ و ارتباطات علما در عصر صفوی حائز اهمیت فراوان است، زیرا به کنایتی بلیغ تر از تصریح، پرده از نوع نگرش میر داماد به یکی از برجسته ترین دانشمندان فرهنگ آفرین همروزگارش بر می گیرد، و آن بزرگ دانشی مرد، کسی نیست جز شیخ بهاء الدین محمد عاملی (۹۵۳ - ۱۰۳۰ ه. ق)، معروف به «شیخ بهائی» - اعلی الله مقامه -، که شیخ الاسلام شاه عباس اول و رئیس علمای دین در زمانه خویش به شمار می رفته است.

۱. نمونه را، مرحوم ملاحیب الله شریف کاشانی (۱۲۶۲ - ۱۳۴۰ ه. ق)، در منظومه درایة الحدیثش موسوم به الذرة الفاخرة، در آنچه «فی رسم المصحف و المحرف» شروده - و آشکارا در آن از ذواشیح میر داماد تأثیر پذیرفته - است، از جمله می آورد:

«و تَابَعَتْ فِي تَابِعَتْ وَ لُغِيَّةٌ فِي قَوْلِهِمْ: إِنَّ الْقَسَى لِعَيْتَةٌ»

(علوم الحدیث، س ۱، ش ۱، ص ۳۵۴).

وی در شرح زیارة العاشوراء خویش (ط. محمد شریف آیه الله زاده، ص ۴۵، ۴۶) هم رأی میر را مورد توجه قرار داده و به گفتاورد از روان دست بازیده است، و بر همین بنیاد، ضبط «تَابَعَتْ» را ترجیح داده.

در شماری از تراجم‌نامه‌های علمای شیعه از مَوَدَّت و هَمْدِلی فراوانِ میر و شیخ سخن گفته‌اند^۱؛ لیک آنچه رسالهٔ تصحیفات می‌نماید، انتقاداتی گزَنده و تحقیر آمیز است که از سوی میر نثار شیخ می‌گردد.

بیشک این ایستارها را مُطلق نمی‌توان انگاشت؛ و ای بسا از آن «مصاحباتِ ایمانی و مصادقاتِ روحانی که بر بسیاری از نفوسِ شیطانی و نحوِسِ ظلمانی پنهان مانده است»^۲ هم بین میر و شیخ فراوان بوده باشد؛ لیک نگاه خرده گیرانهٔ خوار مایه‌شمارانه هم، دستِ کم: در ادواری، در میان بوده است.^۳

افزون بر صریح عباراتِ میر در تصحیفات و زوایح، داستانها و حکایاتی هم که در نگارشهای پَسینانیشان نقل گردیده است یکدست نیست و یکسره از آن و داد و صفا که گفته‌اند (و به عنوانِ مثال، داستانِ گفتگویِ جداگانهٔ شاه‌عبّاس را با میر و شیخ و تواضع و محبّتی را که هر یک در بابِ آن عالمِ دیگر به شاهِ اظهار کرده شاهدِ آن گرفته‌اند^۴)، حکایت نمی‌کند.

۱. نمونه را، مرحوم علامه سید حَسَن صدر (۱۲۷۲ - ۱۳۵۴ ه. ق) در نَکَلَة اَمَلِ الْاَیْلِ (تحقیق: حُسین علی محفوظ و...، ۲۲۰/۵)، در شرح حالِ میر داماد، نوشته است:

«... کان هو و الشَّیخ البهائِی کَفَرَسَی رِهان، و اُخوین خَلین، لم یعهد رئیسان فی عصر واحد فی بلید واحد بِمُصافاتهما و موآخاتهما. کانا فی عصر الشَّاهِ عَبّاسِ الماضِی، و کانا مَرَجِعاً عَامّاً فی الدِّین و الدُّنیا لِلنَّاسِ.»

مرحوم سید محمد مهدی موسوی شَفْتی (۱۲۷۷ یا ۱۲۷۸ - ۱۳۲۶ ه. ق) هم در ضمنِ گزارشِ احوالِ میر داماد (ص ۷۹ و ۸۰) آورده است:

«... و کان معاصراً مع الشَّیخ البهائِی و کان بینهما خلطة شَدیدة و مودَّة و صداقة کثیرة، قَلَمًا تُوجَد بین المعاصِرین (من الالفة) کما وجد بین هذین العَلَمین...»

(افزونهٔ میانِ کمانکان از طابعانِ غرقاب است).

۲. روضات الجنات، ۶۹/۷.

۳. نامه‌ای از شیخ بهائی به میر و نامه‌ای از میر به شیخ در بعضِ مجموعه‌ها آورده‌اند (نگر: اثنا عشر رساله، ط. میر دامادی، بخش نخست، ص ۲۲ و ۲۳)، آکنده از تعارفات و ثناگستری‌های متقابل.

اگر آن الفاظ و مضامین را بر صِرفِ تعارفاتِ عُرْفی و آدائِدانی‌هایِ مَداراتی حمل نکنیم، بناگزیر باید مُراسلهٔ مزبور را یادگارِ زمانی بدانیم که طَرَفین به یکدیگرِ اِخلاص و اِرادتی بیشتر داشته‌اند؛ بیشتر از آنچه در رساله‌های مانندِ تصحیفات از سوی میر خودنمایی می‌کند!!

۴. سنخ: روضات الجنات، ط. اِسْماعیلیان، ۶۳/۲؛ و: قصص العُلَماء، ط. خالقی و کرباسی، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ و: زَنحانةُ الأَدب، ۵۹/۶؛ و: اُرداقِ پراکندهٔ کیوانِ سمعی، ۲۵۷/۱ و ۲۵۸.

از مقالات سید نعمه الله جزائری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ ه. ق) منقول است:

«... لَمَّا صَنَّفَ بَهَاءَ الْمِلَّةِ وَالَّذِينَ كَتَبَهُ الْأُرْبَعِينَ أَتَى بِهِ بَعْضَ الطَّلَبَةِ إِلَى
حَضْرَةِ الْمُحَقِّقِ الْمُدَقِّقِ، جَامِعِ الْعُلُومِ، السَّيِّدِ الدَّامَادِ، فَلَمَّا نَظَرَ فِيهِ
قَالَ: إِنَّ هَذَا الْعَرَبِيَّ رَجُلٌ فَاضِلٌ، لَكِنَّهُ لَمَّا جَاءَ فِي عَصْرِنَا لَمْ يَسْتَهْزِ
وَلَمْ يُعَدَّ عَالِمًا».^۲

این سخن، نمودار هر چه باشد، نمودار آنهاهم مودت و همدلی که مذکور شده
است، نیست.

صبا هم در تذکره خویش نوشته است: «میان شیخ [= بهاء الدین] و میر محمد باقر
داماد مناظره و مطارحه می ماند».^۳

به هر روی، خصوصاً ایستار نه چندان مهرآمیز میرداماد نسبت به شیخ بهائی،
علی‌رغم استبعاد برخی پژوهندگان، چیزی نیست که انکارپذیر باشد؛ خاصه با وجود
رسالة تصحیفات و کتاب ذواشیح و خُرده گیری‌های پرخاشجویانه و اِهانت‌آمیز این دو اثر
از شیخ.

شادروان استاد سعید نفیسی، در رساله خواندنی احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، از
بعض عبارات و داستانها و احتمالات که در کتابهای چون قِصص العلماءِ محمد بن
سَلیمانِ تُنکابنی (۱۲۳۴ یا ۱۲۳۵ - ۱۳۰۲ ه. ق) در باب روابط میرداماد و شیخ بهائی

۱. حاصل معنا:

... هنگامی که بهاء الملة والدين (شیخ بهائی) کتاب اربعین‌اش را تصنیف کرد، یکی از طالبان علم آن را
به پیشگاه محقق مدقق، جامع علوم، سید داماد آورد؛ پس چون وی در آن کتاب نگریست گفت: این عَرَب
مرد فاضلی است، لیک چون در زمان ما آمده شهرتی نیافته و عالم به شمار نیامده است!

۲. روضات الجنات، ط. إسماعیلیان، ۶۹/۷.

این که در قِصص العلماء (ط. خالقی و کرباسی، ص ۳۰۰- و نیز سنخ: ص ۴۳۰) از میرداماد نقل گردیده
است که در حق شیخ بهائی می فرموده: «بعد از من، این عرب بچه - که شیخ بهائی باشد - در ایران جلوه
خواهد نمود» - و البته استاد سعید نفیسی نیز بحق در باب انتساب چنین عبارت و ألفاظی به میر چون و
چرا کرده است (نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، ص ۵۲) -، شاید ناشی از برداشتی آزاد و تسامح آلود از
همین حکایت باشد که از کتاب سید جزائری منقول است؛ و العلم عندالله.

۳. تذکره روز روشن، ط. زکون زاده، ص ۱۲۱.

موجود است، سخت اظهار شگفتی کرده و چنین منقولاتی را باورناپذیر و ناسازگار با جلالیت «مردی دانشمند کامل چون میر محمدباقر داماد» و «دانشمند بزرگ و ارسته‌ای چون بهائی» دانسته است.^۱

تا حدودی حق به دست مرحوم نفیسی است و آن منقولات علی‌الظاهر برداشتی افسانه‌سرایانه و عوامانه از اختلاف موجود میان میر و شیخ است و شاید بدان نیز زد که حتی در این اوراق به نقل و حکایتشان پردازیم^۲؛ لیک این مایه استبعاد مرحوم نفیسی و این پندار نیز که آن دو دانشمند «هر دو... در یک راه می‌پوئیده‌اند» و «میر داماد نیز سلیقه... [شیخ] را داشته» است^۳ درست نمی‌نماید و تفریطی است در برابر آن افراط.

عجالة آنچه از نقلهای شفاهی و قصص افواهی و حکایات پسینان مؤثّق تر و معتمدتر است، همین مکتوبات میر و بالخصوص رساله تصحیفات است که از آن «مصاحبات ایمانی و مصادقات روحانی»^۴ ی طرفین چندان نشانی ندارد؛ بلکه احتمالاً خصوصت آلود و آشکارا نامنصفانه است.

میر، چه در الزواشیح السماویّه و چه در رساله تصحیفات، بصراحت از شیخ بهائی نامی نبرده است و مقصود کنایات و تعریضات خود را در پرده ابهام نهمان ساخته؛ لیک - به تعبیر استاد کیوان سمیعی - «أهل فنّ و أرباب تتبّع می‌دانند که مقصود او شیخ بهائی بوده است».^۴ در غیر این دو اثر هم میر داماد، بدون تصریح به نام شیخ، به تخطئه او پرداخته است.

در تعلیقه‌اش بر اختیار معرفة الرجال از سر این سستی‌هنگی در نگذشته است و به مناسبت بحث از حدیث نبوی «بوروا أولادکم بحبّ علیّ بن ابي طالب» (إلخ) که هم در زواشیح و هم در رساله حاضر مورد بحث قرار داده، پس از توضیح واژه «غیة» (در تعبیر «الغیة»)، نوشته است:

۱. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، صص ۵۲-۵۵.

۲. بیفزائیم که خود تنکابنی هم در درستی بعضی این معانی بصراحت تشکیک و تردید کرده است. نگر: قصص العلماء، ط. خالقی و کرباسی، ص ۲۹۷.

۳. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، ص ۵۳.

۴. اوراقی پراکنده، ۲۵۳/۱.

«ولبعض المتوهّمين القاصرين من المعاصرين في ضبط هذه اللفظة
عشرة تستعاذ بالله من خذيتها^۱ وفضيحتها، أوردناها في الزواجح السماوية»^۲.

در رسالهٔ اربعة ايام، در تحقيق اين فرع که «زيارت هر گاه از دور باشد و در تحت
قبة هيچ معصومی نباشد، نماز زيارت بر زيارت مقدم است»، از جمله می نویسد:
«قبل از اين زمان^۳ به سی و شش سال که داعی دولت قاهره از تصنيف
کتاب صراط مستقيم فارغ شده بود، در دارالسلطنة قزوین، پادشاه جمجاه
مغفور مرحوم شاه عباس را در یکی از ايام اربعه بر پشت بام مسجد
پنجه علی^۴ تعليم و تلقين زيارت می کرد به طريق مذکور. بعضی از
مُعاصرين که کمال شهرت داشت معارض شده از روی تعجب گفت:
نماز زيارت قبل از زيارت چه صورت دارد؟! می باید که بعد از زيارت
بوده باشد. فقير در جواب گفت که: شما را اشتباهی واقع شده است. اگر
زيارت از نزدیک باشد نماز زيارت مؤخر از زيارت می باشد، و اگر از
دور باشد زيارت مؤخر است از نماز زيارت. مجادله و مناظره به طول
انجاميد. آخر الامر کتابها حاضر ساخته به عبارت صریحه الزام و
اسکات معاصر منظر حاصل شد»^۵.

مرحوم میرزا أبو المعالي کلباسی (۱۲۴۷ - ۱۳۱۵ ه. ق) که این داستان را به مناسبتی
در رسالهٔ بیان کیفیت زیارة عاشوراءش آورده است^۶ و در رساله ای هم که شرح حال

۱. کذا في المطبوع. «خزيبها» صواب می نماید.

۲. اختيار معرفة الرجال، ط. رجائی، ۱/۲۴۰.

۳. طابع رسالهٔ اربعة ايام تصريح می کند که «تأليف اين رساله... در سالهاي ۱۰۳۹ - ۱۰۴۱ بوده» (میراث
اسلامی ایران، ۶۷۴/۲).

۴. دربارهٔ «مسجد پنجه علی» (و قطعه سنگی از مرمر صیقلی که نقش پنجه بزرگی بر آن بسته شده است و آن
را «پنجه علی» می گویند و اثر دست امیر مؤمنان علی - علیه السلام - می شمارند)، نگر:

مینودر (یا: باب الجنة قزوین)، سید محمد علی گلریز، ۱/۵۸۹ - ۵۹۲.

در سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین (ص ۴۰۷ و ۵۵۵ و ۱۲۲۵ و ۱۶۱۱ و ۱۶۲۵) هم آگاهیانی پراکنده هست
که فی الجمله اهمیت مسجد یاد شده را در پیشینه شهر قزوین می رساند.

۵. میراث اسلامی ایران، ۶۷۴/۲ و ۶۷۵.

۶. نگر: بیان کیفیت زیارة عاشوراء، چ سنگی، ص ۴۷ و ۴۸.

شیخ بهائی پرداخته است مذکور داشته^۱، تصریح می کند که مراد میرداماد از «بعضی از معاصرین»، همانا جناب شیخ بهائی است.^۲

البته مرحوم کلباسی خاطر نشان می کند که شیخ در جامع عباسی عقیده به مقدم داشتن نماز زیارت را در زیارت از راه دور، از بعضی مجتهدان حکایت کرده است، و لذا آن کمال تحاشی که در حکایت میربدو نسبت داده می شود، می بایست پیش از اطلاع بر این قول و البته پیش از تحریر جامع عباسی بوده باشد.^۳

باری، همین مرحوم میرزا ابوالمعالی کلباسی پیشگفته، در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء، زیر عنوان «تذییل» می نویسد:

«قد عَقَدَ السَّيِّدُ الدَّامَادُ فِي الرِّوَايَةِ كَلَامًا لِكَلِمَاتٍ وَقَعَ التَّصْحِيفُ
وَالِاشْتِبَاهُ فِيهَا مِنْ مُعَاصِرِيهِ وَأَظْهَرَ الْحَقَّ فِيهَا وَشَنَعَ عَلَيَّ مُعَاصِرِيهِ وَ
عَمِلَ أَيْضًا رِسَالَةً فِيمَا ذَكَرَ؛ وَ مَوْرُدٌ بَعْضُ تَشْنِيعَاتِهِ هُوَ شَيْخُنَا
الْبَهَائِيِّ؛ وَقَدْ عَدَّ فِي الرِّوَايَةِ وَالرِّسَالَةِ مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ قَوْلَهُ - عَلَيْهِ
السَّلَامُ - فِي الزِّيَارَةِ الْمَبْحُوثِ عَنْهَا: وَبَايَعْتُ وَتَابَعْتُ عَلِيَّ قَتْلَهُ».^۴

آنگاه به گفتاورد از میرداماد پرداخته سپس می گوید:

«وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْمَقْصُودَ بِالْمُصَحَّفِ الْمِغْلَاطُ هُوَ شَيْخُنَا الْبَهَائِيِّ،
بِشَهَادَةِ حِكَايَةِ مَسِيرِ السَّائِرِينَ مَسِيرَهُ^۵، إِذْ لَمْ يَكُنْ لغيرِ شَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ
اِسْتِعْدَادُ أَنْ يَسِيرَ غَيْرَهُ مَسِيرَهُ».^۶

کلباسی در رساله ای هم که در احوال شیخ بهائی تألیف کرده است^۸، باز به همین موضوع «تابعت» و «تایعت» و تشنیع میر بر شیخ بهائی پرداخته.^۹

۱. نگر: الرسائل الرجالية، ۵۲۰/۲ به بعد.

۲. نگر: بیان کیفیت زیارة عاشوراء، ج سنگی، ص ۵۰؛ و: الرسائل الرجالية، ۵۲۱/۲.

۳. نگر: الرسائل الرجالية، ۵۲۵/۲؛ و: بیان کیفیت زیارة عاشوراء، ج سنگی، ص ۵۰.

۴. بیان کیفیت زیارة عاشوراء، ج سنگی، ص ۱۰۴.

۵. در چاپ سنگی: مسیره [!]

۶. در چاپ سنگی: مسیره [!]

۷. بیان کیفیت زیارة عاشوراء، ج سنگی، ص ۱۰۵.

۸. چاپ شده در: الرسائل الرجالية، ج دارالحدیث، ۴۶۷/۲ - ۴۳۴.

۹. نگر: الرسائل الرجالية، ۵۲۵/۲ و ۵۲۶.

شیخ عبدالنبی عراقی (اراکي / ف: ۱۳۸۵ ه. ق) نیز در الکتز المخفی از دیگر خوانی «تَابَعَتْ» و «تَابَعَتْ» یاد کرده و طرف «طعن» و تشنیع میر را بصراحت شیخ بهائی دانسته است.^۱

مرحوم کلباسی در همان رساله اش درباره شیخ بهائی، به مناسبت یادکرد از خوانش و تفسیر شیخ از «لغیة» در حدیث کافی و انتقاد میر از شیخ در «حاشیه»، نوشته است:
«وَسَنَّعَ عَلَيْهِ أَيْضاً فِي الرَّسَالَةِ الْمَعْمُولَةِ فِي التَّصْحِيفِ وَالْأَغَالِيطِ،
وَأَكْثَرَ تِلْكَ التَّصْحِيفِ وَالْأَغَالِيطِ مَذْكُورَةَ فِي الرَّوَاشِحِ أَيْضاً».^۲

تندی عبارات میر گاه تا به حدی است که قلم دوستانان شیخ أحياناً از واگویه کردن سخنان او تن می زند.^۳

✱

أما نظر شیخ بهائی درباره میر و اینگونه موضعگیریهای او چه بوده است؟

ایستار شیخ بهائی در برابر تعرضات و ستیهندگیهای میر، موضوعی است که از دید تاریخ فرهنگ شایان بررسی می نماید.

اگر چه اسنادی روشن و تصریحاتی بی پرده از شیخ در این باره به نظر نرسیده است، از برسنجیدن میراث مکتوب هر دو دانشمند، و همچنین مقایسه نقلهای معاصرانشان از ایشان، اینگونه برمی آید که شیخ در برابر تعرضات میر، خصوصاً و چنین تعرضهائی، عموماً، مثنی بسیار کریمانه ای اختیار کرده بوده است.

شیخ بهائی نه تنها مرد مُنْصِف^۴ و حقیقت جوئی^۵ بوده، قدر اوقات و قیمت عمر عزیز را می شناخته و از همین روی فرصت و رغبت درگیری و درآویختن با این و آن نداشته است. خود در رقیمه ای در پاسخ یکی از آشنایانش نوشته است: «تَتِمَّةُ هَذَا

۱. نگر: الکتز المخفی، تعریب و تحقیق: وجیه الهجری، ص ۲۱۶.

۲. الرسائل الرجالیة، ۴۹۹/۲.

۳. نمونه را، نگر: اوراق برآکنده، ۲۵۵/۱.

۴. عزالدین حسین کرکی می نویسد: «و كَانَ مُنْصِفًا فِي الْبَحْثِ» (روضات الجنات، ط. إسماعیلیان، ۵۸/۷).
مجلسی اول می نویسد: «و كَانَ اِنْصَافَهُ فَوْقَ أَنْ يُوصَفَ» (روضه المتقین، ۴۰۴/۱۴) و در این باره تفصیلی می آورد که از حوصله این مقال بیرون است.

۵. آدم خلدالی می نویسد: «طالِبُ کَلِمَةُ حَقِّ بُوْدٍ وَ تَلْخُ وَ تُرْشِ بِنَدِ سُوْدَمَنْدِ رَا شِیرِینِ مِی نُوْشِیدِ اِگَرِ چِه اَز طَفَلِی یَا دُوْنِی مِی شِنِید.» (رسائل فارسی آدم خلدالی، ۳۰۶/۱).

الْعُمَرِ الْقَصِيرِ لَا تَسْعُ مُؤَاخَذَةٌ أَحَدٍ عَلَى التَّقْصِيرِ^۱»^۲.

پس شگفت نیست که موضعگیریهایی تند و صریح و چشمگیر در برابر رفتار میر نکرده باشد.

در این میان، موضعگیری رندانه و اِشار تکرانه حکایت دیگری دارد، و از شیخ که مرد میدان نکته‌سنجی و لطیفه‌پردازی و موقع‌شناسی است دور نمی‌نماید.
در همان روزگاران گفته می‌شده است که: میر این چارانه را در تعریض به شیخ گفته است که:

از خوانِ فَلَكِ قُرْصِ جوی بیش مخور انگشتِ عَسَلِ مخواه و صد نیش مخور
از نَعْمَتِ أَلْوَانِ شهان دست بدار خونِ دَلِ صد هزار درویش مخور
و شیخ در پاسخ فرموده:

زاهد به تو تقوا و ریا ارزانی!
من دانم [و] بی‌دینی و بی‌ایمانی!
تو باش چُنین و طعنه می‌زن بر من
من کافر و من یهود و من نصرانی!^۳
گفت و شنودی است که اگر از سر مزاح صرف نبوده باشد، طَرْفِینِ آن هر که خواهند گو باش، هیچ بوی و داد و همدلی نمی‌دهد.

باری، با آنچه از مکتوبات و ملفوظاتِ واضح الدلالة مُسَلَّمِ الْإِنْتِسَابِ شیخ پیش چشم می‌آید، تعریضِ وی به میر، احتمالی بیش نیست.^۴

۱. یعنی: بازمانده این عُمر کوتاه را گنجائی آن نباشد که آدمی بر سرِ تقصیرِ کسی به مُؤَاخَذَتِ او پردازد.
۲. الکشکول شیخ، ط. معلم، ۳۲۱/۱.

۳. نگر: خانمة مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت - عليهم السلام، ۲۵۰/۲ - در گفت‌آورد از محبوب القلوب.
اگر بابِ حدسیات و استنباطهای شخصی را بگشائیم، به نمونه‌هایی دیگر نیز می‌توان اِشارت کرد.
نمونه را، آنجا که شیخ می‌گوید:

«آن را که پیر عشق به ماهی کند تمام
در صد هزار سال آرسطو نمی‌کند»
(أحوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، ص ۱۳۰)

یا:

«شرابِ عشق می‌سازد تو را از سِرِّ کار آگه
نه تدقیقاتِ مَسَائِی و تحقیقاتِ اِشراقی»
(همان، ص ۱۳۷)

به فرموده استاد آیه‌الله روضائی - دام‌عُلاه -، شاید تعریضی به میر داماد و مکتب او در میان باشد؛ والله العالم.
۴. به دیگر سخن، مثالِ نقضی حتمی از برای فرمایش زنده‌یاد استاد کیوانِ سمیعی که نوشته است: «تا آنجا که این بنده اطلاع دارد شیخ بهائی در هیچیک از تألیفاتش کنایت و تعریضی نسبت به میر داماد ندارد» (آوردنی پراکنده، ۲۵۳/۱)، در دست نداریم.

در مقابل، آنچه مُسَلَّم می‌نماید اعتدالِ مشرب و واقع‌بینی غالب بر خوی و روش اوست که رُخصتِ بَرْمِنِشی و یا انتقاد ناپذیری لَجوجانه به او نمی‌داده است.^۱

ناگفته نماند هر چند میر داماد در پاره‌ای از گفتارها^۲ و نوشتارهایش، به تلویح یا تصریح بر شیخ بهائی تقدّم جُسته و پایه و مایه علمی وی را نسبت به خود خوار شمرده است، به نظر نمی‌رسد که بتوان از منظر تاریخ فرهنگ و علوم اسلامی، و نیز از منظر عُرفِ علمی آن زمان، با مُدّعی میر هم‌زبان شد.

مجموع قرائن و شواهد چُنین می‌نماید که شیخ، در هر سه عرصه علم و اجتماع و سیاست، از میر مُعَزَّز تر بوده باشد^۳. نظری به اقبالِ دربارِ صفوی و توده مردم و خواصّ اهل علم به شخصیت و آثار شیخ و برسنجیدن آن با کارنامه میر، بتفصیل، مؤید این قول تواند بود.

بی‌جهت نیست که حتّی حضور میر در عرصه سیاسی ایران صفوی، پس از وفات شیخ بهائی، پُررنگ می‌شود.^۴

به هر روی، خطّ سیر مناقشات میر داماد در باب شیخ بهائی، گویا به خود او و شیخ پایان نپذیرفت و تا حدودی توسط بعضی شاگردانشان هم پیگیری شد.

میر سید احمد علوی عاملی، شاگرد و داماد میر که در حمایت از استاد خود گزمروی و تعصّب ویژه‌ای داشته است، رساله‌ای به نام النّفحات الالهوتیه فی العثرات

۱. شیخ بهائی - اعلی الله مقامه الشریف - در دیباجه الجبل المتین پس از یادکرد موضوع کتابش و اشارتی به اهمّیت کاری که کرده است و راهی که پیموده، می‌نویسد:

«... ثمّ غاية ما أتمسه منكم - أيها الإخوان في الدين والشركاء في طلب اليقين! - أن تمثؤا عليّ بإصلاح فساده و ترويح كساده، والإغماض عمّا لا يخلو عنه مؤلف ولا يسلم منه مصنف، ممّا هو حقيق بأن يستر ولا يسطر، ويضمّر ولا يظهر، ويُلْفظ ولا يحفظ؛ فإنكم تعلمون أن الغوص على دُرر الدقائق يتعدّد مع تلاطم أمواج المحنّ والعوائق، وإلى الله سبحانه المُشكئ من دهر قلّمَا أضحك و طالما أبكى.

ثمّ إن طرّق سمعكم مالم تعهدوا طروقّه، ولاح لكم برق لم تألفوا بروقّه، فلا تعجلوا باللجاج في سلوك ذلك السبيل، وامكثوا قليلاً فعسى أن يتبدّل الملح الأجاج بالعدب السلسبيل.» (الحبل المتين، ط. آستان قدس، ۴۱/۱).

۲. البته بر فرض آن که بتوان بر نقلها اعتماد کرد.

۳. نمونه را، نگر: الرسائل الرجاليه ي كلباسي، ۵۰۶/۲.

۴. نگر: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ۲۱۹/۱.

البهائیه نوشته که شیخ عبدالنّبئی قزوینی تعصّب او را در این رساله در جانبداری از میرداماد نکوهیده است.^۱

در سوی دیگر، شخصی مانند حکیم محمد کاظم تنکابنی گیلانی، صاحب نهایة الإدراک فی شرح تشریح الأفلاک و شاگرد شیخ، جای دارد، که در قبال میرداماد از شیخ دفاع می‌کند و به مناقشه با انتقادگر می‌پردازد.^۲

*

از حق نباید گذشت. در انتقادهائی که میرداماد از شیخ بهائی کرده است، ملاحظات دقیق و عالمانه‌ای وجود دارد؛ و در این که مرحوم شیخ بهائی در پاره‌ای از داوریه‌ها و آراء خود مُصیب نبوده و از سهو و نسیانی که عارض احوال انسانی است مُستثنا نشده است، تردید نباید کرد.

آنچه موجب دلگیری است، دو چیز است:

یکی، آن که میرداماد -رحمة الله- برای خُرده گیری‌ها و انتقاداتش زبان و بیان و جدّت و شدّتی به کار بُرده که هیچ تناسبی با محلّ نزاع ندارد؛ بلکه از بُن، این «لحن اعتراضات»، «مناسب مقام علمی شامخ علماء عصر، مخصوصاً دانشمند بزرگوار کم‌نظیری مانند شیخ بهائی نیست».^۳

بر سر هم ایستار میر نسبت به شیخ چنان است که دانشوری چون میرزا ابوالمعالی کلباسی بصراحت می‌گوید: بسیار به خوار داشت وی می‌پرداخت.^۴

۱. شیخ عبدالنّبئی قزوینی نوشته است:

«... لَمَا جَعَلَ تَعْصَبَ السَّيِّدِ الْمَرْبُورِ [= میرداماد] نُصَبَ عَيْنِيهِ وَكَانَتْ هَمَّتَهُ مَقْصُورَةً عَلَيَّ ذَلِكَ، انْتَقَصَ لَذَلِكَ مِنَ الْقُلُوبِ وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ تَأْلِيفَاتِهِ. يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْ كَلِمَاتِهِ الْبَارِدَةِ الَّتِي أَوْرَدَهَا فِي كِتَابِهِ التَّنَحَاتِ الْاَلَاهُوتِيَّةِ فِي الْعُرَاتِ الْبِهَائِيَّةِ.» (تتميم أمل الآمل، ص ۶۲ و ۶۳).

(پوشیده نماند که: -گویا- نسخه‌ای از تتميم أمل الآمل که علامه سيّد محسن أمين عاملی از آن نقل فرموده، در ضبط این عبارت خطائی داشته، و لذا آن بزرگ بر کلام قزوینی استدراکي فرموده -نگر: اعيان الشيعة، ۵۹۳/۲- که در عبارت کنونی جانی ندارد؛ فليراجع).

۲. نگر: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ۹۳/۳، و ۱۸/۱۷ و ۱۹، و ۳۹۴/۲۴ و ۳۹۵.

۳. اوراق پراکنده، ۲۵۷/۱.

۴. نگر: بيان كيفية زيارة عاشوراء، چ سنگی، ص ۵۰.

کلباسی مصدر «از دراء» را در این مقام به کار گرفته است.

البته نگاه میر به شیخ و لحنی که برای انتقاد از وی به کار برده است تا حدودی ثمره طبیعی نگاهی است که او به خود دارد.

میر باسانی از «قصور تبتع و نقصان تمهر» «أبناء عصر» خویش دم می زند^۱ و پروا ندارد از این که «اکثر اهل روزگار» را به غفلت از تحقیق از فلان حکم فرعی شرعی منسوب دارد^۲؛ ادعای هنبازی با فارابی و ابن سینا می کند و برای خود نسبت به بسیاری از اعلام سلف نیز قائل به سیادت و تفوق علمی است.^۳

برخی از هم روزگاران وی نیز این دیدگاه را در او راسخ تر می ساخته و پیر و بال می داده اند.

وقتی شاگرد فاضل و داماد یکدل میر، یعنی میر سید احمد علوی عاملی، در خطبه کشف الحقائق خویش که شرح گونه‌ای است بر تقویم ایمان میر داماد، او را بصراحت «... أعلم المتأخرین و المتقدمین...» می خواند^۴. هر چند این سخن بیشتر به مزاح می ماند (و به پندار نگارنده این سطور، میر سید احمد هم چندان در بیان آن جدی نبوده است!^۵) - مع الأسف مقام کلام میر سید احمد به هیچ روی مقام مزاح نیست!

وانگهی اگر از سر تعبیر لاف و گزاف آمیز آن شاگرد فاضل و داماد یکدل بتسامح گذر کنیم، از کنار مکتوب صدرای شیرازی نمی توانیم گذشت که در کنار دهها لقب هوشربای آسمانفرسای دیگر، میر داماد را «أعلم العلماء السایقین و اللاجقین» خوانده است!^۶؛ و البته این همان صداراست که در روزگار ما او را ترازوی خرد نهاده اند.^۷

چاره چیست؟ این گونه یادها و یادکردها را کرانه‌ای نیست.

۱. نگر: میراث اسلامی ایران، ۶۷۳/۲ (رساله أربعة ایام).

۲. نگر: همان، همان ج، همان ص (همان رساله).

۳. سنخ: التعلیقه علی کتاب الکافی، ط. رجائی، ص ۲۸۰؛ و: نیراس الضیاء، ص ۸۸ و...
نیز سنخ: الفوائد الرضویة ی محدث قمی، ص ۴۲۲ و ۴۲۳؛ و: رجال و مشاهیر اصفهان جناب، ص ۵۳۵؛ و: القیسات، ص سه، هایش؛ و: روضات الجنات، ط. إسماعیلیان، ۶۷/۲ و ۶۸.

۴. نگر: تقویم ایمان، ص ۳۸۵.

۵. کما این که در شرح القیسات همو که پس از وفات میر تحریر گردیده، نه تنها از آنهمه آفرین خوانی و ثناگونی و جانفشانی خبری نیست، حتی در شکرده گرفتن بر میر دقت و پروای کافی به کار نبسته است (نمونه را، نگر: شرح القیسات، ص ۷۰۱/ شکرده نادرستی که از حیث تاریخ بر میر گرفته).

۶. مجله راهنمای کتاب، س ۵، ش ۸ و ۹ (آبان و آذر ۱۳۴۱ هـ)، ص ۷۶۱.

۷. راستی، گناه از کیست؟... ما بر گزاف‌ترایم یا او؟!

دوم، آن که خود میر نیز علی‌رغم شد و مَدّی که در این انتقادات به کار بسته، گاه مُصیب نمی‌نماید و ای بسا أحياناً حق به دستِ همو باشد که میر به تصحیف و تغلیط متهّم می‌دارد.

نمونه این آرای میر داماد، خوانش و تفسیر او از واژه «فاریجان»^۱ در حدیثی است از حسن بن راشد^۲ که طی آن خوانش «فاریجار» را که معرّب «کارگر» قلمداد گردیده است بسختی مردود شمرده؛ حال آنکه از همان روزگاران تا امروز بسیاری از اعظم طائفه و علمای فن بر همین خوانش پسین گفته اعتماد کرده و برخی بصراحت قول میر را تخطئه نموده‌اند.^۳ بعضی هم به راههای دیگر رفته‌اند.^۴

نمونه دیگر، پایفشاری او بر خوانش «تایعت» به جای «تابعت» در زیارت عاشورا است که در همین رساله تصحیفات نیز مجال طرح یافته و بعضی اعظم اهل فن رأی او را در این باره مُسلّم نداشته‌اند.^۵

*

در اینجا نکته‌ای از دید «روشن» متن پژوهی در خور طرح و بحث است، و آن، این که گاه متن پژوه، معلومات مفّرده‌ای را که از اینجا و آنجا اضطیاد کرده است، نادانسته بر متن تحمیل می‌کند، بی آنکه چنین تحمیلی ضرورت یا امکان داشته باشد.

از آثار میر داماد - رحمة الله علیه - چنین مُستفاد می‌شود که ایشان در بعض

۱. نگر: الزواج السّماویة، ط. دارالحدیث، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲. نگر: الکافی، ط. غفّاری، ۱۶۷/۴ («باب التّکبیر لیلۃ الفطر و یومه»، ح ۳)؛ و: کتاب من لایحضره الفقیه، ط. غفّاری، ۱۶۷/۲ («باب التّکبیر لیلۃ الفطر و یومه و ما یقال فی سجدة الشّکر بعد المغرب»، ح ۲۰۳۶)؛ و: تهذیب الأحکام، ط. خراسان، ۱۱۵/۱ («باب الأغسال المُفترّضات و المَسنونات»، ح ۳۵).

۳. نگر: بحار الأنوار، ۲۰/۷۸ و ۲۱، و ۱۱۵/۸۸ و ۱۱۶؛ و: وسائل الشّیعة، ط. مؤسّسة آل البیت - علیهم السّلام - ۳۲۸/۳؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسّسة آل البیت - علیهم السّلام -، ۵۱/۲؛ و: أوراق پراکنده، ۲۵۴/۱ - ۲۵۶.

خوانندگان مُفضال این سطور به یاد دارند که واژه «کارگر» (به مثابت ریختی دیگر از واژه «کارگر» شناخته و مُتداول) در شاهنامه‌ی فردوسی و جُز آن آمده است. نیز سنج: واژه‌نامک نوشین، ص ۲۶۴؛ و: فرهنگ لغات و کتابیات دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۱۱.

۴. سنج: مجمع البحرین طرّیحی، ط. عادل، ۳۷۶/۳ و ۳۷۷.

۵. سنج: ینفاه الصدور، ط. مؤخّذ أبطحی، ۳۴۰/۲ - ۳۴۲؛ و: بیان کیفیة زیارة عاشوراء، ج سنگی، ص ۱۰۵.

از برای تبیین بیشتر، گفتاوردهای ما در حاشیة همین رساله تصحیفات ملاحظه گردد.

مأمنامه‌های لغت عرب تَتَّبِعُ و تَفْخُصُ کرده بوده و بسیاری از لغات غریب و نادر آن زبان را می‌شناخته و از این بابت، هم پاره‌ای از این واژگان نامانوس را در نوشتارهای خود به کار می‌برده است، و هم در تفهّم و تفهیم بعضی متون دینی از این اندوخته واژگانی بهره می‌جسته است. چنین وقوف و اطلاعی البته مُسْتَخْسِن است لیک صرف شناخت نوادر و غرائب مسطور در پاره‌ای از واژه‌نامه‌ها، چیزی است، و غوطه‌ور بودن در دریای ادب عربی و یادگارهای مکتوب این زبان - که أمثال شیخ از آن بهره‌ور بودند (و کشکول و دیگر آثار این مرد عربی زبان عربی دان عربی سرا، گواه راستین آن است) -، چیز دیگر^۱.

لذا غریب نیست اگر میر با تَوَعُّل در کتب لغت به رأی و نظری برسد که «سلیقه» ی اهل زبان آن را احتمال نکند یا ذوق فرهیخته‌ی مُتَبَّعَانِ متون آن را استوار ندارد و در عین حال آن استنباط از حیث صناعت بی‌عیب به نظر برسد.

الغرض، یکی از جایهای درنگ در آثار أمثال میر، همینجاست که بخواهند دانسته‌ها و داشته‌های صنعتی خود را به متنی تحمیل کنند و نمونه را به اتکاء ذخائر لغوی که از بعضی فرهنگها فراهم ساخته‌اند در متون حدیثی دست به تصحیح قیاسی بزنند.

از این منظر، مُدَّعای أمثال شیخ بهائی که در برابر اعتراضات اجتهادی کسانی چون میر می‌گفتند: «... إِنْ مَدَارَ كَثِيرٍ مِنَ الْأَلْفَاظِ الْوَاقِعَةِ فِي الْحَدِيثِ عَلَى السَّمَاعِ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ، لَا عَلِيٍّ مَا يُوجَدُ فِي كَلَامِ اللَّغَوِيِّينَ»^۲، سخنی متین است^۳ و قابلیت بسط و توسعه به دیگر متون (/ غیر حدیث) را نیز داراست.

۱. ناگفته پیداست سخن تنکابنی را که در حق میر می‌نویسد: «... در علم لغت، گوی از میدان صاحب قاموس و صحاح رُبوده، و در علوم عربیت، حیازت علوم آرباب ادب نموده...» (قصص العلماء، ط. خالقی و کرباسی، ص ۴۲۹)، جدی نباید گرفت. این شناخوانی‌ها از جنس همان عادات بعضی تذکره‌نگاران و تراجم‌نویسان سده‌های اخیر است که اطبای روزگار خود را «جالینوس الزمان» می‌گفتند و مُتَقَلِّبَانِ معاصر خویش را «ارسطوی دوران»!

۲. الأربون حدیثاً، ط. رجائی، ص ۴۹۵.

۳. بماند که در مورد خاصی که شیخ این سخن را بدان مناسبت مجال طرح داده است - و در حواشی ما بر همین رساله تصحیفات خواهد آمد -، گویا حق به جانب میر است.

به هر روی، چون تصحیف‌شناسی مقوله‌ای سخت اجتهادی است، همواره در نفی و اثبات پاره‌ای از آنچه تصحیف قلمداد گردیده است اختلاف نظر وجود داشته^۱؛ و زین‌رو جای شگفتی نیست اگر با وجود بسیار دانی هر دو طرف چنین گفت و گوئی - مانند اختلافی که میان تلقیهای میر و شیخ وجود دارد - لزوماً بحثها یکسره نشود و یک رای در برابر رای دیگر بگلی عرصه را خالی نکند.

سخن دراز شد.... کامه ما، جلب توجه خواننده گرامی به اهمیت تاریخی و موضوعی رساله تصحیف پژوهانه میر بود که متن محقق آن، پس از این تمهید خواهد آمد.

*

از عنوان اصیل و درست این رساله - که آن را تصحیفات خواندیم - آگاهی دقیق نداریم.

در دستنوشتی که مبنای ویراست ما از این رساله قرار گرفته است، سرنویس آن «رسالة فی الأغالیط و التصحیف»^۲ است.^۳
در بعضی منابع^۴ از این رساله به عنوان التصحیفات یاد شده است.

۱. أبو نصر إسحاق بن أحمد بن شبيب (یا: شیب) بن نصر بن شبيب (یا: شیب) بن حکم بخاری، معروف به صفار (ف: پس از ۴۰۵ ه. ق.)، از ادیبان و فقیهان و محدثان برجسته و زررود (/ماوراءالنهر)، کتابی نوشته بوده است به نام الإذاعة علی حمزة فی خذوب التصحیف. (نگر: معجم الأدباء یاقوت حموی، ۶۶/۶ - ۶۹؛ و: بغية الإذاعة سیوطی، ۴۳۸/۱ - ش ۸۹۱).

برخی از عالمان دیگر نیز بعضی آراء تصحیف شناختی حمزه را مورد انتقاد قرار داده‌اند (نمونه را، نگر: فرحة الغزالی سید عبدالکریم بن طاوس، ط. نجف، ص ۸۹؛ و: ط. سید تحسین آل شیب الموسوی، ص ۱۱۵؛ و: الموضوعات ابن جوزی، ۵۹/۳).

۲. عین عبارت سرنویس یاد شده، این است: رسالة فی الأغالیط و التصحیف أيضاً له رحمه الله.
پیدا است که «أیضاً له رحمه الله» ناظر است به تعلق رساله پیشین مجموعه (الإعضالات العویصات) هم به میر.

سنج: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه... آیه الله... مرعی، ۲۰۵/۱۸.
۳. هر چند در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه... آیه الله... مرعی (۲۰۵/۱۸) به نام «التصحیفات» شناسانیده شده است و بس.

۴. نگر: الذریعة، ۱۹۵/۴.

اختیار معرفة الرجال، ط. رجائی، ۲۷/۱ (مقدمه طابع / بر پایه داده‌های الذریعة)؛ و: دانشنامه جهان اسلام، ۳۵۸/۷
(مقاله آقای شبیری / باز، بر پایه داده الذریعة).

علامه شیخ آقا بزرگِ طهرانی - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ - در الذریعة رساله مختصری را زیر عنوان شرح تابعیت شناسانیده و به میر داماد نسبت داده است.^۱ گمانِ خامِ ما این است که رساله مذکور هم جز همین رساله تصحیفاتِ میر نباشد؛ لیک تقویت یا تضعیفِ این گمان محتاجِ دقت و فحوصی است افزون تر^۲؛ خاصه آن که باز نویسی و جداسازی اینگونه «فوائد» در قالبِ رسائلِ صِغار، در نظامِ نگارشی و کتاب پردازیِ پیشینیان معمول و متداول بوده است.

نسبتِ فوائد و مطالبی که در این رساله تصحیفات آمده با آنچه میر در همین زمینه تصحیف شناسی در الرواشح السّماویّه یاد فرموده، عموم و خصوصِ مِنْ وَجْه است؛ یعنی: پاره‌ای فوائد و نکات هست که در اینجا آمده و آنجا نیست، و دقائق و مواردی هست که آنجا یاد کرده و اینجا نیآورده است.

این رساله را از دیرباز بعضی عالمان مورد استفاده قرار داده و مستقیماً یا مع‌الواسطه به گفتاورد از آن پرداخته‌اند.^۳

بنا بر گزارشِ علامه شیخ آقا بزرگِ طهرانی - قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِيزَ - دستنوشتی از رساله حاضر (/ تصحیفات) در کتابخانه حُسَینِیّه در نجف اشرف موجود بوده است.^۴

دستنوشتی مزبور حاوی اطلاع مهمی است، و آن، تاریخ فراغِ میر از تألیف رساله است که به نقل از خطّ وی در پایانِ دستنوشتی یاد شده حکایت شده بوده؛ و آن تاریخ - بنا بر نقلِ شیخ آقا بزرگ - « ۱۸ شوال ۱۰۲۴ (هـ. ق) » است.^۵

۱. نگر: الذریعة، ۱۳/۱۳۲. نیز سنج: بینه‌الصدور، ط. أبطحی، ۴۳۰/۲.

۲. شیخ آقا بزرگ - رَحِمَهُ اللهُ - در معرّفی رساله شرح تابعیت نوشته است: «... و هی رساله مختصره کما یظهر من کتابه الرواشح» (الذریعة، ۱۳/۱۳۲).

۳. آیا شیخ اختصار رساله یاد شده را از ذواشح دریافته است، یا اصل آگاهی او مستنبط از رواشح بوده؟ از عبارات مرحوم میرزا أبوالمعالی کلباسی (بویره نگر: الوسائل الرجالیة، ۲/۴۹۹) برمی آید که متن رساله تصحیفات را در دست داشته است.

بعضی متأخر تران نیز مع‌الواسطه از این رساله گفتاورد کرده‌اند (نمونه را، نگر: بینه‌الصدور، ط. أبطحی، ۳۴۰/۲، هامش).

۴. نگر: الذریعة، ۴/۱۹۶.

۵. نگر: همان، همان جا.

ما متن رساله را بر بنیاد تنها دستنوشتی از آن که قابل دسترس بود، یعنی دستنوشتی محفوظ در مجموعه «۷۰۳۶» متعلق به کتابخانه بزرگ آیه الله مرعشی نجفی، برای چاپ آماده ساخته ایم.^۱

متن مورد گفت و گو، رساله چهل و سوم از مجموعه مذکور است.

رونویسگر این رساله - آنسان که در انجامه اش مسطور است - «قطب الدین محمد فرزند شیخ علی شریف لاهیجی (= لاهیجی)» است که رساله را به سال ۱۰۵۷ ه. ق کتابت کرده.^۲ این مرد بظاهر همان نویسنده دانشور محبوب القلوب است - رضوان الله علیه - که خود از شاگردان میر داماد بوده و از معقولیان سده یازدهم هجری به شمار می رود.^۳

✱

روانیست قلم فرو نهادن، پیش از آن که سپاس بگزارم از کتابشناس اندیشه ور، استاد محمد اسفندیاری، که دسترس مرا به تصویر دستنوشته این رساله تسهیل

۱. مجموعه یاد شده، - بنا بر معرفی فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی یاد شده (۱۹۷/۱۸ - ۲۱۳) - مجموعه ای است بسیار نفیس، مشتمل بر شصت و هفت کتاب و رساله و پاره ای فوائد پراکنده، از تراوشهای قلم بزرگانی چون شیخ صدوق و ابن سینا و خواجه طوسی و علامه حلی و قطب الدین رازی و جلال الدین دوانی و شهید ثانی و صدر الدین دشتکی و شمس الدین خفزی و شیخ حسنین بن عبدالصمد عاملی، پدر شیخ بهائی، و خود شیخ بهائی و میر داماد، که به خط رونویسگران مختلف کتابت گردیده و عمده تواریخ کتابت آن به سده یازدهم هجری باز می گردد.

به تصریح فهرست پیشگفته (۲۱۳/۱۸)، «روی برگ سوم... تملک یحیی بن محمد شفیع اصفهانی به تاریخ جمادی الثانی [کذا فی الفهرس المطبوع] ۱۳۰۹ با مهر بیضوی شفیع یحیی فی الآخرة محمد والتمرة الطاهرة» دید می شود.

این یحیی بن محمد شفیع اصفهانی - که روزگاری مالک این مجموعه گرانبار بوده -، خود از فضایی زمان و مردی شناخته و نکته دان بشمار است.

درباره وی، - از جمله - نگر:

نُبَاء البشر، ۵۸۷/۵ و ۵۸۸؛ و: رجال و مشاهیر اصفهان جناب، صص ۳۱۰ - ۳۱۲.

۲. سالی کتابت رساله در فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی (۲۱۳/۱۸) «۱۰۵۸» چاپ شده؛ که البته نادرست است.

۳. درباره وی (قطب الدین محمد بن علی لاهیجی، معروف به قطب الدین اشکور)، نگر:

تفسیر شریف لاهیجی، ۵/۱ - ۸۲ (از پیشگفتار مرحوم محدث)، و: الذریعة، ۱۴۱/۲۰ و ۱۴۲؛ و: الزوارة النضرة، صص ۴۹۸ و ۴۹۹؛ و: زیحانة الأذن، ۴۷۵ و ۴۷۶؛ و: ریاض العلماء میرزا عبدالله اصفهانی، ط. اشکور، ۱۲۴/۵؛ و: أمثال الآمل، ۲/۲۸۵؛ و: فوائد الرضویة ی محدث قمی، صص ۵۶۸؛ و: دائرة المعارف تشیع، ۲/۲۰۳؛ و: نجوم السماء، ط. محدث، صص ۱۶۳.

فرمود. همچنان سپاسگزارم از دوستِ متن‌پژوهِ صداقت‌کیش‌ام، حجّة‌الإسلام والمسلمین علی فاضلی، که عباراتِ مطلوبِ مرا در چاپِ محققِ المغربِ مُطَرَّزِی باز جُست، و نیز سطری از دست‌نوشته را که در تصویر آن بروشنی منعکس نشده بود، از رویِ أصل، بازدید و رفعِ تردید کرد. خداوند هر دو ان را پاداشِ نیکو دَهدا!

رسالة في الأغليط و التّصحيفات*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْإِعْتِصَامِ بِالْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

الحمدُ كُلُّهُ لله ربِّ العالمين، وصلواته على سيّدنا النّبِيِّ وعترته الطّاهرين. وبعد، فالمعروض على سيّد العلماء الرّاسخين - لا زال ظلاله مبسوطاً على آل العلم و حزب اليقين -^۱ [...] إنّ في الحديث من طُرُقِ العامّة والخاصّة وقد أخرجناه في كتابِ شرح التّقديمة^۲ - وهو شرحُ تَقْدِيمَةِ كتابنا تقويم الإيمان^۳ - عن جابر بن عبد الله الأنصاري - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -: «بُورُوا أَوْلَادَكُمْ بِحَبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فاعلموا أَنَّهُ

* در دست‌نوشته: + أيضاً له رحمه الله.

۱. فالمعروض... حزب اليقين/ این بهره به خطِ رونویسگرِ متن، در هامیش دست‌نوشته، از برای این جایگاه برافزوده شده است؛ لیک به نظر می‌رسد که می‌باید ادامه‌ای داشته باشد؛ چه احتمالاً مراد از «سیّد العلماء الرّاسخين...» خود میرداماد باشد و این عبارت، پاره‌ای از پُرششی که شاگرد یا شاگردانی با وی در میان نهاده‌اند و او پاسخ را در ادامه آن نوشته (سنج: شرعة التسمية، ص ۲۲ و ۲۳ - که ساختاری از همین دست را فرا می‌نماید). گمان ما آنست که رونویسگرِ باقی را از قلم انداخته - والله سبحانه وتعالى أعلم وعلمه أتم وأحکم.

به هر روی، ما بر بنیاد همین انگاره، قلاب و نقطه‌چین سپسین را افزوده‌ایم تا نمودارِ افتادگیِ مُحْتَمَل باشد.

۲. شرح تقدمة تقويم الإيمان میرداماد به تحقیق آقایان غلام‌علی نجفی و حامد ناجی از سوی «مهدیة المیرداماد» (اصفهان: ۱۴۱۲ ه. ق) منتشر گردیده است.

۳. تقويم الإيمان میرداماد به تحقیق آقای علی اوجبی از سوی مؤسسه اسلامی دانشگاه تهران و دفتر نشر میراث مکتوب (طهران: ۱۳۷۶ ه. ش) انتشار یافته است.

لِرَشْدَةٍ^۱ و من أبغضه فأعلموا أنه لِعَيْتَةٍ^۲.

و عن عبادة قال: «كُنَّا نَبُورُ^۳ أولادنا بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، فإِذَا رَأَيْنَا أَحَدَهُمْ لَا يَحِبُّهُ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَغَيْرِ رَشْدَةٍ^۴».

و عن علقمة الثَّقَفِيِّ قال: حَتَّى^۵ وَاللَّهِ مَا نَحْسَبُ^۶ إِلَّا أَنْ ذَلِكَ شَيْءٌ يَبْتَارُ بِهِ أَسْلَامُنَا^۷.
و في الحديث الخاصِّي رَوَيْنَا فِي مَسَانِيدِنَا وَرَوَيْنَا مِنْ طَرِيقِ شَيْخِنَا الْأَقْدَمِ الْأَفْحَمِ،
أَمِينِ الْمَلَّةِ وَشَيْخِ الدِّينِ، رَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ، أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ

۱. لِرَشْدَةٍ/ در دستنوشت (ظ): رَشْدَةٍ.

ضبط نَصِّ و حرکتگذاری ما را سنج با: الزواجح السَّوَابِغِ، ط. دارالحدیث، ص ۱۳۷.

نیز نگر: اَسْمَى الْمَنَابِ فِي تَهْذِيبِ أَسْمَى الْمَطَالِبِ، ص ۵۷.

۲. الإِرشَادُ مُفِيدٌ، ط. مؤسسه آل البيت - عليهم السلام -، ۴۵/۱.

از برای نقل میر در شرح تقدیمه تقویم ایمان، نگر: کتاب یاد شده، ص ۶۳ - البته در متن مطبوع آن به جای «لرشد» «لرشد» چاپ شده است.

میر این روایت را در تعلیق‌هاش بر اختیار معرفة الرجال (ط. رجائی، ۲۴۰/۱) نیز آورده است.

۳. نبور/ در دستنوشت: نبوروا.

۴. بن/ در دستنوشت: ابن.

۵. میر در تعلیق‌هاش بر اختیار معرفة الرجال (ط. رجائی، ۲۴۰/۱) و شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۶۳) از الغریبین هر دو نقل کرده است (البته بدون جمله دعائیة «عليه السلام» در هر دو متن مطبوع).

ابن عساکر دِمَشْقِي در تاریخ مدینة دمشق - با یادکرد سَنَد - آورده است:

«... عن الوليد بن عبادة بن الصَّامِتِ، عن أبيه، قال: كنا نبور أولادنا بحُبِّ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ، فإِذَا رَأَيْنَا أَحَدًا لَا يَحِبُّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا وَأَنَّهُ لَغَيْرِ رَشْدَةٍ».

(ترجمه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق، ط. محمودی، ۲۲۳/۲ و ۲۲۴، ش ۲۷۷).

همچنین نگر: اَسْمَى الْمَنَابِ فِي تَهْذِيبِ أَسْمَى الْمَطَالِبِ، ص ۵۶ و ۵۷.

۶. حَتَّى/ در دستنوشت: حَتَّى. در شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۶۳): حَبِي لَهُ.

ضبط ما موافق است با: اختیار معرفة الرجال، ط. رجائی، ۲۴۱/۱ (تعلیق میر)؛ و: النُّهَابِيَّ ابْنَ أُثَيْرٍ، ۱۶۲/۱؛

و: لسان العرب، ۸۷/۴ و ...

از برای دیدن متن کاملِ خَیْرِ عَلْقَمَةِ ثَقَفِي، نگر: الفائق زَمَخْشَرِي، ط. دارالکتب العلمیة، ۱۸۱/۱؛ و: غریب

الحديث ابن قُتَيْبَةَ، ط. همان ناشر، ۱۸۵/۲.

۷. نَحْسَبُ/ در دستنوشت و نیز در شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۶۳): يَحْسَبُ.

ضبط ما موافق است با مواضع پیشگفته از اختیار معرفة الرجال و النُّهَابِيَّ و لسان العرب و الفائق و غریب الحديث

ابن قُتَيْبَةَ.

۸. میر داماد، هم در شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۶۳)، و هم در تعلیق‌هاش بر اختیار معرفة الرجال (ط. رجائی،

۲۴۱/۱)، این سخن علقمة ثَقَفِي را از النُّهَابِيَّ ابْنَ أُثَيْرٍ نقل کرده است.

سخن یاد شده را - ولو با تفاوت جزئی - در همان النُّهَابِيَّ ابْنَ أُثَيْرٍ و لسان العرب ابن منظور و الفائق

زَمَخْشَرِي و غریب الحديث ابن قُتَيْبَةَ، در همان نشانیهای مسطور در دو پینوشت پیشین، می توانید بازنگریست.

الكليني^١ - رضوان الله عليه - في جامع الكافي بإسناده عن أبان بن أبي عياش، عن سليمان بن قيس، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيٍّ قَلِيلِ الْحَيَاءِ لَا يُبَالِي بِمَا قَالَ وَلَا بِمَا قِيلَ لَهُ؛ فَإِنَّكَ إِنْ فَتَشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ إِلَّا لِعِيَّةٍ أَوْ شِرْكَ شَيْطَانٍ»^٢ الحديث.

فنحن في كتابنا الزواشح السماوية في شرح أحاديث الإمامية - وهو شرحنا لكتاب الكافي - قد حققنا لفظ الحديث ومعناه وأوضحناه مرامه ومغزاه وبيننا أن اللام المكسورة في «لغية» جازة وهي بمجرورها خَبَرٌ^٣ في حديث جابر ومفعول ثانٍ في حديث سليمان. يُقَالُ: فُلَانٌ وَلَدٌ غِيَّةٌ وَلَعِيَّةٌ مَفْتُوحَةٌ الْعَيْنِ الْمُعْجَمَةِ وَمَكْسُورَتَهَا وَكَذَلِكَ: وَلَدٌ زَنِيَةٌ وَلَزْنِيَّةٌ بَفَتْحِ الزَّايِ وَكَسْرِهَا - وَالْفَتْحُ أَفْصَحُ - إِذَا لَمْ يَكُنْ لِنِكَاحٍ صَحِيحٍ وَيُقَالُ فِي ضَدِّهِ: وَلَدٌ رَشْدَةٌ بَفَتْحِ الرَّاءِ وَكَسْرِهَا - وَالْفَتْحُ أَفْصَحُ - إِذَا كَانَ لِنِكَاحٍ صَحِيحٍ وَفَرَأَيْشٍ شَرْعِيٍّ إِذِ الْغِيَّةُ خِلَافُ الرَّشْدِ عَلَى مَا نَصَّ التَّنْزِيلُ الْكَرِيمِ. وَهَذَا أَمْرٌ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ عِنْدَ شُرَاحِ الْحَدِيثِ وَأَثَمَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِنَ الْحَدَاقِ الْمَرَاجِيحِ^٤ وَمِنْ دُونِهِمْ عَلِيُّ مَا قَدْ بَسَطْنَا الْقَوْلَ فِيهِ فِي الزَّوَاشِحِ السَّمَاوِيَّةِ.^٥

وما بشرك شيطان هو الذي يلحق بالنسب وإن كان عن وطئ غير سائغ كوطئ الحليلة في الحيض أو بعد عقد الإحرام للحجّ وقبل طواف النساء.
ومن أعاجيب التصاحيف وتعاجيب الأغاليط للمصحّفين المغاليط^٦ من أصحاب

١. الكليني/ در دستنوشته (ط): الكليني.

از سر این ضبط آسان نباید گذشت و سهل انگارانه به سهوی قلم رونویسگر منسوب نباید داشت؛ چه، در خوانش نام دیه «کلین»، کسر کاف و تشدید لام نیز مطرح بوده است. تفصیل را، نگر: الكلینی و الكافي، عبدالرسول الغفاری، صص ۱۱۳ - ۱۲۲.

٢. الكافي، باب البذاء، ح ۳، ط. غفاری، ۳۲۳/۲؛ و: ط. دارالحديث، ۸/۴، ش ۲۶۲۰؛ با تفاوت جزئی در ضبط با هر دو متن.

٣. خَبَرٌ/ در دستنوشته: خبر و.

٤. المراجیح/ این تعبیر که از تعابیر مورد علاقه و استفاده میر داماد است (نگر: اثناعشر رسالة - حاشیه بر مختلف، ص ۲۷ عکسی؛ و: حاشیه بر استیصار، ص ۳ عکسی -؛ و: الزواشح السماوية، ط. دارالحديث، ص ۲۲؛ و: اختیار معرفة الرجال، ط. رجائی، ۵۳۴/۲؛ و: الثبسات، ص ۴۸۱)، جمع «المراجح» است به معنای حلیم.

٥. سنخ: الزواشح السماوية، ط. دارالحديث، صص ۱۳۵ - ۱۴۷.

٦. تعاجیب/ «التعاجیب»: العجائب، لا واحد لها من لفظها» (الصحاح جوهری، ۱۷۷/۱؛ و: لسان العرب، ۵۸۰/۱). این هم از واژه‌های نامأنوسی است که باز هم در آثار میر دیده می‌شود. نگر: اختیار معرفة الرجال، ط. رجائی، ۱۹۷/۱، و ۶۰۷/۲.

٧. المغلطا: الكثير الغلط.

العصر وأرهاط الوقت وأبناء الزمان من الذين أدركوا عَصْرَنَا ولم يلحقوا^١ شَأُونَنَا، ما قد وقع هناك لبعضهم - وهو في ظنّه أغْرَبُهُمْ لِسَانًا وَأَمْتَلُهُمْ طَرِيقَةً - في شرح حديث سليم إذ قد تورّط وتوغّل في الزّيف فتلّهجَمَ وتطاول وتحامل في الزّور فتوهم أن اللّام أصلية من جوهر الكلمة ثم تجمجج^٢ أنه يحتمل أن يكون^٣ اللفظة لغية - بضمّ اللّام وإسكان العينِ المُعْجَمَةِ وفتح الياءِ المُخَفَّفَةِ المُثْنَاةِ مِن تحت - فُعْلة من اللّغو أي ملغى، أو: لُعنة^٤ - بالعين المهملة المفتوحة أو السّاكنة والنّون - من اللّعن أي من دأبه أن يلعن النّاس أو يلعنوه^٥؛ ولم يَسْتَشْعِرْ أَنْ فُعْلة أو فعلة من المعتلّ اللّام الواوي لا يصحّ قلبُ واوها ياء

١. لم يلحقوا/ در دستنوشت: لم يلحقوا.

٢. تجمجج/ اين تعبير خوارشمارانه رامير، جاي ديگر (القبسات، ص ٧٠، ٢٠)، درباره «فاضل دواني» (نكر): شرح القبسات مير سيد احمد علوي عاملي، ص ٢٤٧) به كار برده است.

٣. يكون/ چنين است در دستنوشت به ياء.

٤. لعنة/ در دستنوشت: لغيه.

٥. سخني شيخ بهائي - طاب ثراه -، در توضيح تعبير «لغية» در حديث كافي شريف، اين است: «يحتمل أن يكون بضمّ اللّام وإسكان الغين المعجمة وفتح الياء المثناة من تحت، أي ملغى. والظاهر أنّ المراد به المخلوق من الزّنا.

ويحتمل أن يكون بالعين المهملة المفتوحة أو السّاكنة والنّون، أي من دأبه أن يلعن النّاس أو يلعنوه. قال في كتاب ادب الكاتب: فعل بضمّ الفاء وإسكان العين من صفات المفعول، وفتح العين من صفات الفاعل. يُقال: رجل هُمزة لذّي يُهزأ به، وهُمزة لمن يهزأ بالنّاس وكذلك لُعنة ولُعنة. انتهى كلامه». (الأربعون حديثاً، تحقيق كعبي، ص ٣٢٢؛ و: همان، تحقيق رجائي، ص ٤٩٤ و ٤٩٥ - بإصلاح يك نادرستي حروفنگاشتي).

شيخ - رَجَمَةَ اللهُ - حاشية مهملتي نيز بر اين موضع كتاب خويش نوشته و درباره اين دو خوانيش پيشهادي خود توضيحي از اين قرار قلمي فرموده است:

«سمعت هذين الوجهين من والدي - رَجَمَةَ اللهُ - حالّ قراءتي كتاب الكافي عليه، فلذلك أعرضنا عمّا في الضحاح وغيرها من أنّه يُقال: فلان لُعِنَةٌ بكسر الغين المعجمة وتشديد الياء المفتوحة، أي: ولد زنا. وذكرنا كلام ادب الكاتب وفيه أنّ اللغوي كالغني هو الذمّي الساقط عن الاعتبار. وقريب منه كلام القاموس، ذكره في بيان لغة لا في بيان لغو.

وبعض الطلبة ظنّ أنّه لم نطلع على ما في الضحاح، وأعرض بأنّ كلامنا يخالف ما في كتاب الضحاح، و تعجّب من عدم اطلاعنا على ذلك، ولم يدر هذا المسكين أنّ الضحاح ليس بعزيز الوجود، وأنّ مدارّ كثير من الألفاظ الواقعة في الحديث على السمع من المحذّنين، لا على ما يُوجد في كلام اللّغويين.

وقريب من هذا الاعتراض أنّ بعض الطلبة سمع منّي في أثناء الدرس أنّ العسق في قوله تعالى: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُولِكَ السُّمُورِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ المراد به نصف الليل، فاعتراض بأنّ كلام الضحاح صريح في أنّ العسق ظلمة أول الليل، وكذا كلام القاموس، فقلت: نحن

في قوانين علم الصرف أصلاً فلو كانت اللفظة لغوة بالواو - كعروة وربوة ودعوة

→ لا نلتفت إلى ما في الصحاح والقاموس بعد ما نقلناه عن أصحاب العصمة - سلام الله عليهم - من أن الغسق نصف الليل، كما رواه الكليني بسند صحيح عن الباقر - عليه السلام -.

ومن هذا القبيل اعتراض بعض المعاصرين على قول علماء الرجال أن أعلى مراتب التوثيق أن يقال: ثقة مؤتمن، بأن صاحب القاموس صرح بأنه يقال: فلان ثقة ثقة فالأولى بالمثلثة والثانية بالتون؛ فكلام علماء الرجال تصحيف! وأمثال هذه الاعتراضات الواهية كثيرة في زماننا، وبالله الاعتصام.

(الأربعون حديثاً، ط. رجائي، ص ۴۹۵؛ باإصلاح دو نادرستی حروفنگاشتی مسلم - هر چند هنوز هم جای تطبیق با نسخ خطی و اصلاح احتمالی در آن هست.)

(متأسفانه این حاشیه پُراهمیتی مؤلف مانند بعض دیگر حواشی او در الأربعون حدیثی ویراسته آقای کعبی، از بُن نیامده است.)

(استفهام استرادی: آیا آن «بعض المعاصرين» شیخ که خوانش «ثقة ثقة» را به جای «ثقة ثقة» اختیار کرده، صاحب معالم - رَجْمَةُ اللَّهِ - بوده است؟ - سنج: رسائل فی درایة الحدیث، ط. حافظیان، ۲۲۵/۱، هامش؛ و: الرسائل الرجالیة کلباسی، ۱۰۷/۱ -؛ محل تأمل است.)

شیخ شمس اللّٰه بن ابوالمعالی محمد بن علی بن احمد بن نعمه الله بن خاتون، معروف به «ابن خاتون عاملی»، شاگرد و راوی شیخ بهائی، در ترجمه و تحریر فارسی اربعین شیخ که به ترجمه فطب شاهی موسوم است، با سرنویس «مترجم گوید» توضیحی می آورد که از آن پیداست شیخ مضمون «حاشیه»ی پیشگفته را به طور شفاهی نیز مجال طرح داده بوده و احتمالاً «حاشیه»ی پیشگفته پس از تحریر ابتدائی کتاب و به قصد دفع اعتراض معین یا محتمل قلمی گردیده است.

ابن خاتون، پس از ترجمه و تحریر گونه دو احتمالی که شیخ در متن کتاب مطرح ساخته است، ذیل سرنویس پیشگفته می نویسد:

«اگرچه در این مقام احتمال دیگر نیز باقی است که مصنف - دام ظلّه - ذکر آن نکرده اند؛ و آن کسر لام و فتح یا کسر عین نقطه دار و تشدید یاست که کلام جار و مجروری باشد متعلق به حاصل مقدر؛ چه غیبة در لغت به معنی زنیة آمده است. قال فی القاموس: وَكَلْدٌ غَيَّةٌ - وَيَكْتَسِرُ - أي: زنیة. و از بعضی اذکیا شنیده شد که شمس الفضلاء والمحدثین، مولانا میرزا محمد استرآبادی مجاور خیر البلاد - حُلْدٌ ظَلُّه - که اجتهاد و تدرب او در فن حدیث و رجال در معرض اذعان فضلاي عصر است، این حدیث را در کلینی بر این وجه تصحیح کرده است و هیچ شک نیست که بر این تقدیر عطف او شرک شیطان بر آن به معنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و به تأویلات... احتیاج نخواهد داشت؛ اما در متن حدیث و ثوق و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف و نقل از ایشان است، نه معاصدب کلام صاحب صحاح و قاموس و غیر ایشان از ائمه لغت. و از مصنف - دام ظلّه - بالمشافهة شنیده شد که: شقوقی مُحْتَمَلَةٌ این لفظ در این حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از مشایخ مسند ما به مانرسیده است، و این شق اگرچه بنا بر آنچه از کلام ارباب لغت ظاهر می شود صحیح آن در معرض احتمالست اما چون منقول نبود مذکور نشد.»

(شرح اربعین شیخ بهائی، افست از روی چاپ سنگی، ص ۳۱۵ و ۳۱۶ - با تصحیح بعض آنچه نادرست می نمود بر پایه حدس و قیاس.)

وصفوة -، لا يمكن على شدة البعادِ جدًّا أن يتوهم ذلك من لا يكون له بضاعة من العلم ودرجة في التحصيل، إذ احتمال اللغو في هذا المقام من لهو الحديث وساقط القول ولغو الكلام عند المحصلين. فأما لغية - بالياء - فلا يتطرق إليها هذا الوهم الفاسد رأساً^١.

وبالجملة فلعمُر الحبيب إن هذه لهي العثرة الكبيرة والسقطة الوخيمة - عصمنا الله تعالى وسائر المستعصمين من أمثالها! - ولها منهم نظائر كثيرة في مواضع غير معدودة كل واحدٍ منهن أكبر من أختها ونعمًا العظة ما في المثل السائر: «تَعَثَّرَ^٢ بِرِجْلِكَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَعَثَّرَ^٣ بِلسَانِكَ وَ [تَعَثَّرَ] بِلسَانِكَ^٤ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَعَثَّرَ^٥ بِقَلَمِكَ^٦».

→ مرحوم طَریحی هم در مجمع البحرین (ط. عادل، ۱۲۷/۴) همین روایت کافی را مورد بحث قرار داده و قول شیخ رانیز به عنوان سخن «بعض الأفاضل» - و البته با تفاوتی که ای بسا ناشی از اختلاف نسخه یا سهو در طبع باشد - نقل کرده است.

علامه مولانا محمد باقر مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - در مرآة العقول (۱۰/۲۷۰)، پس از آنکه «الغیة» را در حدیث کافی با خوانشی نظیر خوانش میر داماد و با تکیه بر صحاح و قاموس ایضاح فرموده است، نوشته: «ومن الغرائب أن الشيخ البهائي - قدس سره - قال في الأربعين: يحتمل أن يكون... (الخ)»

و پس از یادکرد آن دو وجهی که شیخ فرموده و گفتاوردی که از ادب الکتب نموده است، افزوده: «لکنه - قدس سره - تَقَطَّنَ لِدَلِّكَ بَعْدَ اِنْتِشَارِ النُّسخِ وَ کَتَبَ مَا ذَكَرْنَا فِي الحَاشِیَةِ عَلٰی سَبِيلِ الإِحْتِمَالِ».

سخن اخیر مرحوم مجلسی - قدس الله روحه العزیز - مؤید حدیث ما - بل صریح در ثبوت این نظر - است که «حاشیه» ی پیشگفته شیخ پس از تحریر نخستین حدیثاً اضافه شده است. ناگفته نماند که از «بیان» مرحوم فیض در وافی نیز پیدا است که وی هم با خوانش شیخ بهائی همسو نیست. نگر: وافی، ط. مکتبه الإمام امیرالمؤمنین - ع -، ۹۵۳/۵.

۱. ظ.

۲. تعثر / در دستنوشته حرف یکم بی نقطه است.

۳. تعثر / در دستنوشته: یعثر.

۴. بلسانک / در دستنوشته: من لسانک.

۵. تعثر / در دستنوشته: یعثر.

۶. شهرستانی در الملل والنحل خویش (ط. کیلانی، ۱۰۵/۲) در «حکم سولون الشاعر» آورده است: «... وَ رَأَى رَجُلًا عَثَرَ، فَقَالَ لَهُ: تَعَثَّرَ بِرِجْلِكَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَعَثَّرَ بِلسَانِكَ».

میر داماد در الزواجیح السماویة (ط. دارالحدیث، ص ۲۰۶) هم، به مناسبت شکایت از «تحریفات» عصر خویش، می نویسد:

«وفي المثل السائر: تعثر بقدمك خير من أن تعثر بلسانك، وتعثر بلسانك خير من أن تعثر بقلمك».

طابعانِ زواجیح، مأخذی از برای این «مَثَل» نشان نداده اند.

ذکرنا عدّة منها في الزواشح السماوية:

منها في دعاء زيارة مولانا الشهيد سيّد الشهداء أبي عبد الله الحسين - عَلَيْهِ السَّلَام - يوم عاشوراء^۱: «اللَّهُمَّ! الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَيَّ قَتْلِهِ^۲» كِلْتَاهُمَا بِالْمِثْنَةِ مِنْ تَحْتِ بَعْدِ الْأَلْفِ كَمَا فِي «شَايَعَتْ» وَقَبْلَهَا مَوْحِدَةً فِي الْأُولَى وَمِثْنَةً مِنْ فَوْقِ فِي الثَّانِيَةِ كِتخْصِيصِ بَعْدِ التَّعْمِيمِ، إِذِ «المبايعة» بِالْيَاءِ المَوْحِدَةَ - مفاعلة مِنْ البيعة بمعنى المعاقدة والمعاقدة سواءً عليها أَكَانَتْ عَلَى الخَيْرِ أَمْ عَلَى الشَّرِّ وَ «المتابعة»^۳ - بِالتَّاءِ المِثْنَةَ مِنْ فَوْقِ - مَعْنَاهَا المُجَارَاةُ^۴ وَالمُسَاعَاةُ وَالمُهَافَاةُ وَالمُعَاذَاةُ وَالمُسَايِرَةُ عَلَى الشَّرِّ وَلا يَكُونُ فِي الخَيْرِ وَكَذَلِكَ

۱. عاشورا/ چنين است در دستنوشته بدون همزه باياني.

علامه فقيده، حاج ميرزا ابوالفضل طهراني - نَصْرَ اللّٰهِ وَجْهَهُ -، در كتاب كِرَامَتِ بَشَاءِ الصُّدُورِ (ط. اَبْطَحِي، ۱۲۳/۱) مي فرمايد:

«... در لفظِ عاشوراء چند لغت ثابت است: عاشورا و عاشوراء - به مدّ و قصر -، و عَشُورَا

و عَشُورَاءُ، و عاشُور، چنانچه [كذا] از قاموس و غير او استفاده مي شود...».

نيز نگر: القاموس المحيط فيروزآبادي، ط. دارالفكر، ص ۳۹۷؛ و: تاج الغرّيب زبيدي، تحقيق: علي شيري، ۲۲۲/۷؛ و: مجمع البحرين طرّيحي، ۱۸۶/۳؛ و: عنده القاري عيني، ۲۵۵/۱۰ و ۲۵۶؛ و: جامع الثنايت خواجهنوي، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

البته قول مشهور همان مدّ «عاشوراء» است (بالخصوص سنج: صحيح مسلم بشرح النووي، ط. دارالكتاب العربي، ۴/۸؛ و: فتح الباري ابن حجر، ۲۱۲/۴).

در اصلاح النقط بستي (ط. قاهره، ص ۵۶) قصر و اژه مورد بحث به عامّه نسبت داده است و آمده: «عاشوراء معدودّه، و العامّة تقصره».

۲. اين عبارت در مصباح المنهجد طبع آقاي علي اصغر مرواريد ص ۱۷۷۶ از اين قرار است:

«اللَّهُمَّ! الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَتَابَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَيَّ قَتْلِهِ».

(به طوري كه لفظ «تابعت» - به باء - دو بار آمده است). در طبع اعلمي (ص ۵۳۹) دو مين «وَتَابَعَتْ»

نيامده است.

فاضل ارجمند، شيخ حسين راضي - وَفَّقَهُ اللّٰهُ لِمَا يُحِبُّ وَبِرَضَى -، در كتابِ زيارَةِ عاشوراء في الميزان (ط: ا، ۱۴۲۹ هـ. ق)، به مناسبتِ تحقيقيّ خود در بابِ زيارتِ عاشوراء، تصاوير متعدّدِي از متنِ زيارتِ عاشوراء را در مصباح المنهجد و جز آن به چاپ رسانيده اند كه از حيثِ ملاحظهٔ ديگر سانيهاي دستنوشتهها در ضبطِ عبارتِ موردِ نظر مانيز سودمند و خورايِ نگرش است. (نمونه را، نگر: ص ۱۱۹ و ۱۴۸ - هاميّس نسخه - و ۱۶۵ - نيز هاميّس - و ۱۸۳ - نيز هاميّس - و ۲۰۹ - نيز هاميّس - و...).

۳. المتابعة/ در گفتاوردِ كلباسي از مير در رسالهٔ بيانِ كيفيتِ زيارَةِ عاشوراء (چ سنگي، ص ۱۰۵) و الرسائل الرجالية (۵۲۶/۲): المتابغة [كذا].

۴. المجاراة/ در طبع جديد الزواشح السماوية و نيز در گفتاوردِ كلباسي از مير در الرسائل الرجالية (۵۲۶/۲): المجاراة. در رسالهٔ بيانِ كيفيتِ زيارَةِ عاشوراء كلباسي (چ سنگي، ص ۱۰۵) - آنجا كه به گفتاوردِ از مير پرداخته -: المجازات.

«التتابع»^۱ التهافت في الشَّرِّ والتسارع^۲ إليه مفاعلة وتفاعلاً من التَّيَعان. يُقال: تاعَ القيءُ^۳ يَتَّبِعُ تَبِعاً وَتَبِعَاناً خَرَجَ، وَتَاعَ الشَّيْءُ ذَابَ وَسَالَ عَلَيَّ وَجِهَ الْأَرْضِ، وَتَاعَ إِلَيَّ كَذَا يَتَّبِعُ إِذَا ذَهَبَ إِلَيْهِ وَأَسْرَعَ.

وبالجُملة بناء المفاعلة والتفاعل منه لا يكون إِلَّا لِشَرِّ^۴؛ والمصْحَفُ المِغْلَاطُ صَحَّفَهَا فَظَنَّهَا «تَابَعَتْ»^۵ - بالثاء المثناة [من] فوق والباء الموحدة - وسقم نسخاً قديمة مصححة من مصباح المتعجد بحكِّ إحدى النقطتين^۶ وجماهير القاصرين سائرون مَسْبِرة^۷ في هذا التصحيف^۸.

۱. التتابع / در دستنوشته و نیز در گفتاورد کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارت عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵): التتابع.

۲. التسارع / چنین است در الزواجیح السَّوَابِیَّة (ط. دارالحدیث، ص ۲۱۷) و نیز گفتاورد کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارت عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵) و الرسائل الرجالیة (۵۲۶/۲). در دستنوشته: التنازع (البته بدون نقطه نون).

۳. القيء / در دستنوشته: القيء. در گفتاورد کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارت عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵): الشیء.

۴. للشَّرِّ / در گفتاورد کلباسی از میر در الرسائل الرجالیة (۵۲۶/۲) و رساله بیان کیفیت زیارت عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵): فی الشَّرِّ.

از منابع قدیمی که تفاوت «تتابع» و «تتابع» را مجال طرح داده اند و می توان سخنشان را «ریشه ای این بحث قلم داد، ذرة الفواص خیری است. نگر: ذرة الفواص، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، ط. المكتبة العصرية، ص ۶۸.

شیخ کفعمی هم، در مصباح، نه در حاشیه زیارت عاشوراء، بلکه جای دیگر در توضیح عبارت «تتابع فی ظلمه»، بحث اختصاص تتابع به شر و اختصاص تتابع به خیر را مطرح کرده (نگر: المصباح، ط. دارالکتب العلمیة و إسماعیلیان، ص ۲۱۰، هامش) و البته احتمالاً در این قول متأثر از ذرة الفواص است؛ چه با این کتاب بخوبی آشنائی داشته (نمونه را، نگر: همان، ص ۴۸۵، هامش).

۵. تابعت / در دستنوشته: نایعت.

۶. التَّقَطِّين / در دستنوشته: التقطین.

۷. مسیره / در گفتاورد کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارت عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵): مَسْبِرة [كذا].

۸. مرحوم علامه أبو المعالی کلباسی در رساله بیان کیفیت زیارت عاشوراء، آنجا که به گزارش دگرسانیهای روایتهای کامل زیارت و مصباح از زیارت عاشوراء می پردازد، از جمله می آورد:

«الخامس والعشرون: أن فی كامل الزیارة: و بايعت بالباء الموحدة، و علی هذا حال زاد المعاد، و فی تحفة الزائر: بايعت [كذا] و تابعت بالموحدة والمثناة، و فی المصباح: و تابعت بالثاء المثناة من فوق» (چ سنگی، ص ۹۸).

آنگاه پسان تر در همان رساله پس از گفتاورد از میر داماد و طرح نظر او می نویسد:

«... قد سمعت إن بعضاً من النسخ القديمة كان بالثاء المثناة من فوق والباء الموحدة وقد سمعت إن بعض النسخ في هذه الأعصار بالمشناة من فوق والمثناة من تحت، وهو نادراً. هذا، ومقتضى كلامه كون عبارة

→ المصباح جامعة بين الموحدة والمثناة بعد الألف مع أنه ليس في المصباح إلا إحداهما. نعم، ما في زاد السماد كتحفة الزائر جامع بينهما.

وفي المجمع: في الدعاء: ونعوذ بك أن تتابع بنا هواؤنا دون الهدى الذي جاء من عندك. التتابع: التهافت و [در مجمع البحرين چایی: في] السَّرِّ واللَّجَاج، وهو [در مجمع البحرين چایی: فهو] كالتتابع لكن الأول لا يكون إلا في السَّرِّ والثاني يكون في الخير والسَّرِّ، والمعنى أن تتابع [در مجمع البحرين چایی: تتابع] في طلب السَّرِّ. [نكر: مجمع البحرين، ط. عادل، ۱/۳۰۳].

ومقتضى كلامه صحة تابعت بالباء الموحدة بعد الألف وكذا صححت تابعت بالمثناة بعد الألف. «(چ سنگی، ص ۱۰۵).

مرحوم حاج میرزا أبو الفضل طهرانی - طاب ثراه - در بقاء الصدور (ط. أبطحي، ۲/۳۳۹ و ۳۴۰) سخن میرداماد را درباره «تابعت» از ذوايح نقل فرموده و سپس گفته است: «و ظاهر این کلام اینست که لفظ تابعت به یاء مثناة است، نه تابعت به باء موحده و این که در از منه سابقه بر همین وجه قرائت می کردند و این تغییر در عصر آن محقق [= میرداماد] واقع شده. ولی متأمل محیط به اطراف کلام می داند که در این باب اعتماد بر قواعد لغویّه و کلمات اهل لغت کرده....»

و اصل در این امر نیز حریری است که در درة النواصی آورده که از او هام خواص اینست که می گویند: تتابعت النواصی علی فلان، و حق تعبیر آن است که تتابعت به یا گفته شود؛ چه تتابع به موحده در صلاح و خیر است و تتابع به مثناة مختص به منکر و شر است.

و در کلام حریری جماعتی از صیارفه ادب نقدی دارند. از آن جمله آن است که خفاجی از ابن بری نقل کرده و تحریر او موافق آنچه در کشف الطزّه مذکور است چنان است که اگر مقصود آنست که تتابع به موحده مخصوص به خیر است و در شر استعمال نمی شود، این ظاهر الفساد است؛ چنانچه [كذا] در قرآن کریم است: ﴿فَأَتَّبِعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا﴾ (۴۴، المؤمنون: ۲۳)؛ و اگر غرض آنست که تتابع عام است و تتابع خاص، پس واجب آید که در مورد خاص تتابع استعمال نشود، فساد این أظهر است؛ چه هر عامی در مورد خاص جایز استعمال است؛ چنانچه [كذا] در آیه مذکوره نیز چنین است؛ پس تخطئه استعمال متابعه و تتابع در شر و جهی ندارد. تمام شد کلام او.

علاوه بر این که اختصاص تتابع به مثناة به شر نیز معلوم نیست؛ چه ماده او دلالت بر این ندارد، و این که از تهذب نقل شده که جهت او آنست که مشتق است از «تاع» به معنی: سال، و سیلان موجب سرعت است، و عجله از شیطان است و مذموم است پس تتابع مخصوص به شر است، سخنی است غریب که جز در صحیفه رمالی نظیر او نتوان یافت، و هیچ امری را به این قیاس نمی توان تصحیح کرد تا چه رسد به لغت - که قیاس در او حجت نیست -؛ بلی، یک سخن در اینجا دارند که از ابو عبیده نقل شده: لم یسمع التتابع فی السَّرِّ و إنما سمعناه فی الخیر؛ ولی به همین قدر حکم به غلطیت نمی توان کرد اگر استعمال ثابت شود.

وَرَمَخَشْرِي در کثاف در تفسیر سوره هود استعمال تتابع در خیر کرده و او خود تأسیس اصلی کرده در ذیل آیه ﴿وَإِذْ أَطَّلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا﴾ (البقرة: ۲۰) که استعمال علماء به منزله نقل است و حجت است اگر چه مولد باشد و از این جهت استدلال به شعر ابو تمام کرده، و سید شریف در حاشیه کثاف و بیضادی و سایرین متابعت کردند، و اول کسی که متنبه این شده عبدالقاهر جرجانی است که واضح علم بیان است، و یکی از معاصرین از اهل قسطنطنیه رساله ای در حجیت شعر مثل رضی و مهیار و ابوفراس نوشته، و از

ومنها في دعاء الزبارة الرَّجَبِيَّة^١ لِمَنْ يَحْضُرُ أَحَدَ الْمَشَاهِدِ الْمُقَدَّسَةِ: «غير محلّین عن رردی فی دار المقامة» بإهمالِ الحاءِ المفتوحة أو الساكنة وتشديد اللام أو تخفيفها وبالهمزة من بعدها على صيغة المفعول من حلات الإبل عن الماء واحلاتها إذا طردتها عنه ومنعتها أن تردّه^٢ وكذلك غير الإبل.

ومنه في الحديث عنه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «يرد عليّ يوم القيامة رهط من أصحابي فيحلّون^٣ عن الحوض». رواه المخالف والمؤلف وقد أخرجه في شرح التقدمة^٤ على البناء للمفعول من باب التفعيل ومن باب الإفعال أي يصدر عنهم ويؤمنون من وروده.

فالمصحف القاصِرُ المغلّاطُ صحّف تصحيفاً فاضِحاً فاضِحاً فقال: «غير محلّين» بالخاء المعجّمة مهموزاً وأخذ في البناء من التخلية^٥ تفعيلاً من خلاء^٦ الشيء يخلو خلواً أو خلوت به خلوة وخلاء، وأنا منك خلاء أي براء ومجانب

→ شهاب خفاجی این مذهب معلوم می شود، و خالی از قوت نیست؛ و تحقیق او در محلّش به شرح مستوفی به قدر حوصله و استعداد و اطلاع این بی بضاعت شده.

بالجملة بر فرض تسلیم غلطیّت استعمالِ تتابع در خیر استعمالِ تتابع در شر غلط نیست، و مقصود مدعی تصحیف و وهم اینست؛ و احتمال این که تصحیف باشد و حادث بعید است؛ چه در نسخ معتبره قدیمه آنچه دیده شده باء موحد است و البتّه با یاء مثناة خواندن مجزئی نیست. بلی، اگر کسی احتیاط کند و جمع نماید به احتمال این که لفظ روایت با یاء باشد و لاقبل به جهت خروج از خلاف این محقق یگانه و دانشمند فرزانه که گروهی استادالبشرش دانند و طایفه [ای] معلّم ثالثش خوانند البتّه أقرب به صواب و أوفق به طلب ثواب است؛ والله أعلم». (بشناه الصدور، ط. أبطحی، ۳۴۰/۲ - ۳۴۲).

گفتنی است:

ملاً حبیب الله شریف کاشانی (۱۲۶۲ - ۱۳۴۰ هـ. ق) در شرح زیارة العاشوراء (ط. محمد شریف آیه الله زاده، ص ۴۵ و ۴۶)، با توجه به اظهار نظر میر داماد، ضبط «تایعت» را ترجیح داده است.

شیخ عبدالنّبئ عراقی (أراکبی) نجفی (ف: ۱۳۸۵ هـ. ق) در الکتز المخفی که درباره زیارت عاشورا به قلم آورده، به رأی میر و خوانش «تایعت» (و تشنیع او در حق شیخ بهائی) توجه کرده و توجه داده است (نگر: الکتز المخفی، تعریب و تحقیق: وجیه الهجری، ص ۲۱۶).

۱. از برای این دعای زیارت، نگر: مصباح المتهجد، ط. مؤسسه فقه الشیعة، ص ۸۲۱ و ۸۲۲؛ و: إقبال الأعمال، ط. قیومی، ۱۸۳۳ - ۱۸۵؛ و: بحار الأنوار، ۱۹۵/۹۹ - ۱۹۷.

۲. تردّه/ در دستنوشست: تردّه.

۳. فیحلّون/ در دستنوشست: فیحلون.

۴. نگر: شرح تقدیمة تقویم الإیمان، ص ۲۶ - متن و هامش.

۵. التخلية/ در دستنوشست یاء و ما بعد آن هیچ نقطه ندارد. در الزواشح السماویة، ط. دارالحدیث (ص ۲۱۷): التخلية.

۶. خلا/ در دستنوشست: خلاه.

وَمُبَاعِدًا! ثَمَّ لَيْحٌ وَوَلَاجٌ وَصَرٌّ وَأَصْرٌ فَتَلْهَجُمُ وَتَجْشِمُ فِي تَصْحِيحِ ذَلِكَ بِمَا فَسَادَهُ
عِنْدَ مَنْ لَهُ بَصِيرَةٌ مَا يَفْنُ الْحَدِيثَ وَخَوْضٌ مَا فِي قَوَانِينِ الْعَرَبِيَّةِ كَجِبَالِ سِرَاةٍ
وَكَرْمَلِ عَالِجٍ^۲. فَصَارَ بِمَا أَتَى بِهِ مُحْفُوفًا بِقَوْلِ الْأَصْمَعِيِّ^۳ لِأَبِي حَنِيفَةَ^۴ فِي مِثْلِ مَا قَدْ
وَقَعَ فِيهِ مِنَ الْمَحَاضِرَاتِ الْمَعْرُوفَةِ إِذْ سَأَلَهُ: تَوْضَأْتُ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَوْضَأْتُ وَصَلَّاتُ!

۱. میر در حاشیه‌ای بر شرح تقدیمه تقویم الإیمان (ص ۲۶، هامش) نیز پس از استشهداد به فقره دعای زیارت رَجَبی پیشگفته، نوشته است:

«... وَأَمَّا غَيْرُ مُخْلِثِينَ - بِالْخَاءِ الْمَعْجَمَةِ وَالْهَمْزَةِ - فَمَنْ بَدَعَ التَّصْحِيفَ الشَّابِعَ فِي عَصْرِنَا
وَمِمَّا لَيْسَ لَهُ إِلَى الْأَصُولِ الْغَرِيبَةِ [؟؛ أَسْوَاقُ الْعَرَبِيَّةِ؟] مِنْ مَسَاقٍ.»

۲. العالِج: ما تراکم من الزمّل ودخل بعضه في بعض.

۳. أَصْمَعِيُّ (أَبُو سَعِيدِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ قُرَيْبٍ/ح ۱۲۵ - ۲۱۶ هـ. ق.)، رَاوِي وَ أَدِيبٌ وَ لَقَوِي نَامٌ أَوْ رِ أَوَانِلِ عَصْرِ
عَبَّاسِيٍّ اسْتَدَّ عَلِيٌّ رَغْمَ نَقِيشِ مَهْمِيٍّ كَهْ فِي تَارِيخِ وَ فَرْهَنْگِ عَرَبِيٍّ دَارِدِ، اَز دِيدِ شَخْصِيَّتِ وَ مَنَشِ وَ بَاوَرِ
چندان ستوده نبوده است و از حیث عقیدتی هم برخی او را از ناصبیان قلم داده‌اند (نگر: دائرة المعارف بزرگ
اسلامی، ۲۶۶/۹ - ۲۷۱؛ و: زینحانة الأدب، ۱/۱۴۴ - ۱۴۶؛ و: ضحی الإسلام، ۲/۲۹۸ - ۳۰۲).

با توجه بدان که ولادتِ اصمعی را باختلاف در میان سالهای ۱۲۲ تا ۱۲۵ هـ. ق دانسته‌اند (نگر: دائرة
المعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۷/۹)، گفت و شنود پر خاشجویانه وی را با ابوحنیفه در گذشته به سال ۱۵۰ هـ. ق
(و زاده به سال ۸۰ هـ. ق) - آن هم به شرحی که در متن رساله میر داماد مذکور افتاده است - باید نشانی از
بی ادبی جوانی بیست و اند ساله در مواجهه با فقیهی سالخورده قلم داد.

باری، با عنایت به روایتی که می‌گوید: اصمعی تا زمانِ اِمَارَتِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ هَاشِمِيٍّ فِي بَصْرَةَ
(حکومت: ۱۶۰ - ۱۶۴ هـ. ق) در این شهر می‌زیسته و این امیر او را برای تعلیم و تربیت فرزندانِ خلیفه
المهدی (حکومت: ۱۵۸ - ۱۶۹ هـ. ق) به بغداد فرستاده است (نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۷/۹) این
مکالمه وی با ابوحنیفه که به احتمال قوی باید در کوفه یا بغداد صورت بسته باشد (چه سالهایِ واپسین
عمر ابوحنیفه عمدتاً در این دو مرکز و أحياناً بِلَادِي دَوْرَتَرِ سَهْرِيٍّ شُدِه اسْت/ نگر: دائرة المعارف بزرگ
اسلامی، ۳۸۱/۵)، قدری مورد استبعاد واقع می‌شود.

آنچه بر این استبعاد می‌افزاید، گزارشی است که می‌گوید: اصمعی نخستین بار در روزگارِ خلیفگی
هارون الرشید (حکومت: ۱۷۰ - ۱۹۳ هـ. ق) به بغداد رفت (نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۷/۹).

از اینها همه گذشته، آیا پذیرفتنی است مردی چون ابوحنیفه که عمری را با فقه و فقیهان سپری کرده
است، واژه بسیار ساده «صَلْبِيٌّ» را که هر طالب علم نوآموزی می‌داند و می‌شناسد، نداند و در آن خطا کند؟!
۴. أَبُو حَنِيفَةَ، نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ (۸۰ - ۱۵۰ هـ. ق.)، فُقَيْهٌ وَ مُتَكَلِّمٌ نَامِي كُوفَةٍ وَ پِيشوایِ كَيْشِ فُقُهِيٍّ حَتْفِيٍّ اسْت.

در باره او، نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳۷۹/۵ - ۴۰۹.

در باب ابوحنیفه باید به یادداشت که پاره‌ای از آنچه در نکوهش وی نقل گردیده است، بر ساخته
برخی از یسینیان تندرو می‌نماید.

سنج: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۴۰۲/۵؛ و: دائرة المعارف تشیع، ۱/۱ و ۴۰۲؛ و: ضحی الإسلام، ۲/۱۹۳ - ۱۹۶.
(چنان که پاره‌ای از قصه‌هایی که در ستایش او گفته شده است نیز بی‌گمان جز گزاره گونئی غالبانه
چیزی نیست. نمونه را، نگر: زینحانة الأدب، ۷۹/۷؛ و: الإمام الصادق [عليه السلام] و المذاهب الأربعة، أسد خیدر،
۲۸۲/۱ - ۳۰۲).

فقال له: صَيَّعَتِ الْفِقَّةَ أَمَا كَانَ يَكْفِيكَ حَتَّى صَيَّعَتِ اللَّغَةَ!١

ومنها في الحديث من طُرُقِ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ ٢ أَنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - دَخَلَ مِنْ ثَنِيَّةِ كَدَاءٍ وَخَرَجَ مِنْ ثَنِيَّةِ كُدَا ٣. ٤. وفي قواعدِ شَيْخِنَا الْبَارِعِ الْمُحَقِّقِ السَّعِيدِ الشَّهِيدِ - قَدَّسَ اللَّهُ لَطِيفَهُ - فِي قَاعِدَةِ «أَفْعَالِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» وَأَنَّهُ لَوْ تَرَدَّدَ الْفِعْلُ بَيْنَ الْجَبَلِيِّ وَالشَّرْعِيِّ فَهَلْ يَحْمَلُ عَلَى الْجَبَلِيِّ لِأَصَالَةِ عَدَمِ التَّشْرِيعِ أَوْ عَلَى الشَّرْعِيِّ فَإِنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بُعِثَ لِبَيَانِ الشَّرْعِيَّاتِ؟:

منها: جلسة الاستراحة وهي ثابتة من فعل النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -؛ وبعض العامة زعم أنه إنما فعلها بعد أن بدّن وجمل اللحم فتوهم أنه للجبلية. ومنها: دخوله من ثنية كداء وخروجه من ثنية كدا ٥. فهل ذلك لأنه صادف ٦ طريقه أو لأنه سنّة؟ وتظهر الفائدة في استحبابه لكل داخل ٧.

فالقاصرُ المِغْلَاطُ قد وقع في هذه العبارة في عدّة تصحيفاتٍ مشقيةٍ مردية: خَفَّفَ بَدَنَ مِنَ الْبَدَنَةِ بِمَعْنَى السَّمَنِ وَالصُّخَامَةِ.

وَصَحَّفَ جَيْمَ جَمَلٍ بِالْحَاءِ الْمَهْمَلَةِ وَجَعَلَ «حَمَلَ اللَّحْمِ» كِنَايَةً عَنِ كَثْرَةِ لَحْمِ الْبَدَنِ وَصُخَامَةِ الْجَيْثَةِ.

١. ابن قصة محاوره أصمعي وأبو حنيفة را ميرداماد در الروايع الشماويه (ط. دارالحديث، ص ٢١٧ و ٢١٨) هم آورده و طابعان روايع نيز مأخذى براي آن نشان نداده اند.

شيخ زين الدين بياضى (ف: ٨٧٧ هـ. ق) در الضراط المستقيم اش (ط. بهبودى، ٢١٤/٣)، در زمرة آنچه در نكوهيش أبوحنيفه گزارش کرده است، آورده:

«قال له الأصمعي توضأت؟ قال: وصلأت. قال: أفسدت الفقه فلا تُفسد اللُغة!».

در كتاب الأربعين فى إمامة الأئمة الطاهرين محمدطاهر قمى (ف: ١٠٩٨ هـ. ق) نيز (ط. رجائى، ص ٦٤٤) در زمرة نكوهشهاى أبوحنيفه كه على الظاهر از همان كتاب بياضى نقل کرده، ابن ماجرا آمده است.

٢. نگر: الشنن الكبرى بيتهقى، ٧١/٥ و ٧٢.

٣. كدا/ كجنين است در دستنوشت (: كدا. بدون همزة پایانى)؛ و چنان كه خواهد آمد، ضبط مختار ميرداماد همین است.

٤. «... ثنية كداء - بالفتح والمد -... هي التي ينحدر منها إلى الحجون مقبرة مكة.

... ثنية كدى - بالضم والقصر منونا -... هي بأسفل مكة».

(الدروس الشرعية في شهيد أول، ط. مؤسسة النشر الإسلامى، ٣٩٢/١).

٥. كدا/ در دستنوشت: كداء.

٦. صادف/ در دستنوشت: صادق.

٧. سنخ: القواعد والفوائد شهيد أول، ط. حكيم، ٢١١/١ و ٢١٢.

وقرأ^۱ «من بيته كذا»^۲ بالموحدة قبل المثناة من تحت ثم المثناة من فوق وإعجام دال كلمة الإشارة من بعد كاف التشبيه!

ولم يقنع بما يُقنع به من فظائع الفصائح! بل زاد في طنبور الفضيحة نعمة^۳ فقال في شرحها أنه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كان عند دُخُولِ بيته يُقَدِّمُ رِجْلَهُ الْيُمْنَى وَعِنْدَ الْخُرُوجِ مِنْ دَارِهِ رِجْلَهُ الْيُسْرَى!

ولقد كان بعض الْمُخْتَلِفِينَ^۴ إِلَيَّ قد سار في مُحْتَفَلِ الدَّرْسِ وَمَحْفِلِ الاستفادة هذا المسير في قِرَاءَةِ العبارة، فَرَدَعْتُهُ وَزَجَرْتُهُ وَرَفَعْتُ عَلَيْهِ الصَّوْتِ وَعَلَّطْتُ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ثُمَّ أَفَدْتُ فَبَيَّنْتُ لَهُ الْأَمْرَ وَهَدَيْتُهُ السَّبِيلَ وَقُلْتُ:

بَدَنٌ بِالتَّشْدِيدِ مِنَ التَّبْدِينِ وَهُوَ الْكِبَرُ فِي السَّنِّ. يُقَالُ: بَدَنْتُ أَي كَبُرْتُ وَأَسْنَنْتُ.^۵
وَجَمَلُ اللَّحْمِ بِالْجِيمِ مِنَ الْجَمَلِ بِمَعْنَى الإِذَابَةِ يُقَالُ: جَمَلَ الشَّحْمَ يَجْمَلُهُ^۶ جَمَلًا مِنْ بَابِ طَلَبِ أَي أَذَابَهُ وَاسْتَخْرَجَ دُهْنَهُ.

وَتَبِيَّةٌ بِالثَّاءِ الْمُثَلَّثَةِ قَبْلَ النُّونِ ثُمَّ الْيَاءِ الْمَشْدُودَةِ الْمُثَنَّةِ مِنْ تَحْتِ وَمَعْنَاهَا الْعُقْبَةُ سُمِّيَتْ بِهَا لِأَنَّهَا تَتَقَدَّمُ^۷ الطَّرِيقَ وَتَعْرُضُ^۸ لَهُ أَوْ لِأَنَّهَا تَشْنِي^۹ سَالِكَهَا وَتَصْرِفُهُ. وَمِنْهُ قَوْلُهُمْ: فَلَانٌ طَلَاغُ الثَّنَايَا إِذَا كَانَ سَامِيًا لِمَعَالِي الْأُمُورِ.

وكذاء بالمد وإهمال الدال بعد الكاف المفتوحة هي الثنية العليا بمكة مما يلي المقام وهي المعلاة.

۱. قرأ/ در دستنوشت: قراء.

۲. من بيته كذا/ در دستنوشت به جای «كذا»، «كذاء» كتابت شده است. صورت «بيته» نیز سه نقطه بر فراز دارد و دیگر هیچ. باری، از توضیحات میرداماد پیداست صورتی که مورد نظر بوده همین است که ما ضبط کرده ایم. نیز سنج: الزواجح السماویة، ط. دارالحدیث، ص ۲۲۵.

۳. نعمة/ در دستنوشت: نعمة.

باید توجه داشت که هر چند فعلی «زاد» هم لازم است و هم متعدی، در اینجا زَوَدَ سَخْنِ اقتضای تعدی دارد.

۴. المختلفین/ در دستنوشت: المخلفین.

۵. أسننتُ/ در دستنوشت: اسننتُ.

۶. یجمله/ در دستنوشت: تحمله.

۷. تتقدم/ در دستنوشت: يتقدم.

۸. تعرض/ در دستنوشت حرف نخست نقطه ندارد.

۹. تشنی/ در دستنوشت حرف نخست نقطه ندارد.

وَكُذِّبَ بِالضَّمِّ وَالْقَصْرِ الثَّانِيَةِ السُّفْلَى مِمَّا يَلِي بَابَ الْعُمْرَةِ.
 دخل - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَكَّةَ مِنَ الْأُولَى وَخَرَجَ مِنْهَا مِنَ الثَّانِيَةِ.
 وَقَدْ بَسَطْنَا الْكَلَامَ هُنَاكَ فِي الرِّوَايَةِ السَّمَاوِيَةِ.

ومنها حديث التَّعْرَبِ بعد الهجرة المُسْتَعَاذِ^١ منه في الأخبار والمعدود من موبات الكباير والأصار. وله طرق متعددة عامية وخاصية؛ فمن طرقه الخاصية ما روينا من طريق الأصحاب في الكافي لرئيس المحدثين في الصحيح عن ابن أبي عمير عن عبد الرحمن بن الحجاج عن عبيد بن زرارة قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنِ الْكَبَائِرِ. فَقَالَ: «هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - سَبْعٌ: الْكُفْرُ بِاللَّهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَأَكْلُ الرَّبْوَاعِ الْبَيْتَةِ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا، وَالْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ، وَالتَّعْرَبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ»^٢ الحديث.

وهو بالعين المهملة قبل الراء المُشَدَّدَةِ.

وقد بسطنا^٣ بيانه في كتاب شرعة التسمية في زمان الغيبة^٤.

وأصحابنا - رضوان الله تعالى عليهم - فسروه بالالتحاق ببلاد الكفر والإقامة بها بعد الهجرة عنها إلى بلاد الإسلام. وبالجملة هو كناية عن مطلق الحور بعد الكور والزيف عن المعرفة والحيود^٥ عن الحق والالتحاق بأهل شقاوة الضلال^٦ من بعد الدخول في حريم سعادة الهداية. وأصل معناه: العوذ إلى البادية والإقامة مع الأعراب وأن يصير المرء^٧ أعرابياً بعد أن كان مهاجراً ومن هناك ما جعل الأعرابي ضد المهاجر.^٨

١. المُسْتَعَاذُ/ در دستنوشت: المستفاد.

٢. الكافي، باب الكباير، ح ٩؛ ط. غفاري، ٢٧٨/٢ (ح ٨)؛ و: ط. دار الحديث، ٦٨٨/٣، ش ٢٤٥٠.

٣. بسطنا/ چنين است در دستنوشت به تشديد سين.

٤. نگر: برعة التسمية، تحقيق استادي، ط. مهديّة الميرداماد، ص ١١٨، هامش.

٥. الحيود/ در دستنوشت: الجيود.

٦. الضلال/ در دستنوشت: الظلال [!].

٧. المرء/ در دستنوشت: المرء.

٨. المهاجر/ در دستنوشت: المهاجرة.

فَصَحَّفَهُ الْقَاصِرُ الْمُصَحِّفُ بِـ «التَّغْرَبِ» بِالْغَيْنِ الْمُعْجَمَةِ عَلَى حُسْبَانِ الْأَخْذِ مِنَ الْغَرَبَةِ.^١

ومنها في الحديث أول جمعة جمعتها^٢ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بالمدينة.^٣ وفي صحيحة منصور بن حازم عن أبي عبد الله الصادق - عَلَيْهِ السَّلَام - : يَجْمَعُ الْقَوْمُ الْجُمُعَةَ إِذَا كَانُوا خَمْسَةً فَمَا زَادَ.^٤

وفي كتب الأصحاب: ويجمع الفقهاء في زمان الغيبة. وبالجملة ذلك متكرر جداً في الأحاديث وفي أقاويل الفقهاء، والجميع بالتشديد من التجميع وهو الإتيان بصلوة الجمعة.

فالقاصِرُ الغَالِطُ المِغْلَاطُ لِبِجَاهَلِيَّتِهِ أَخَذَهَا بِالتَّخْفِيفِ مِنَ الْجَمْعِ^٥ غَيْرِ فَاظِنٍ لِفَسَادِ ذَلِكَ بِحَسَبِ قَانُونِ الْعَرَبِيَّةِ مَعَ شِدَّةِ وَضُوحِهِ.

قَالَ الْجَوْهَرِيُّ فِي الصَّحاحِ: «وَجَمَعَ الْقَوْمُ تَجْمِيعاً أَيْ شَهِدُوا الْجُمُعَةَ وَقَضَوْا الصَّلَاةَ فِيهَا».^٦

وقال ابن الأثير في النهاية: جُمِعَتْ - بالتشديد - [أي] صُلِّيت. ومنه حديث معاذ:

١. در حاشیه برعه التسمية (ط. مهدیه المير داماد، ص ۱۱۸) نیز پس از توضیح معنای «التغرب بعد الهجرة»، گفته است:

«... وَأَمَّا التَّغْرَبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ - بِالْغَيْنِ الْمُعْجَمَةِ -، فَتَصْحِيفٌ وَمِنْ بَدْعِ التَّصَاحِيفِ!».

از سیاق سخن در متن رساله ما و نحوه تعبیر میر پیداست که ابن تصحیف را نیز به شیخ بهائی - رَفَعَهُ اللهُ دَرَجَتَهُ - نسبت می دهد.

شیخ بهائی در گزارش حدیث سیم الأریعون حدیثاً (ط. رجائی، ص ۵۷۴) تعبیر «التغرب بعد الهجرة» را می آورد و در «حاشیه» ای هم آن را به «ترك بلاد الإسلام بعد المهاجرة إليها» معنا می کند، بی آنکه متعریض خوانیش «التغرب» گردد.

در الجبل المتین (ط. آستان قدس رضوی - ع -، ۱/۴۶) هم شیخ تعبیر «التغرب بعد الهجرة» را در حکایت معنای خبر عبید بن زراره آورده است، بی آنکه در متن یا حاشیه متعریض خوانیش «التغرب» گردد. پس عجاله مأخذ نسبت این خوانیش به جناب شیخ بهائی معلوم نگردد.

٢. جمعتها/ در دستنوشته: جمعتها.

٣. نگر: مجمع البیان طبرسی، ط. أعلمی، ۱۰/۱۰؛ و: جوامع الجامع همو، ط. مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳/۵۶۱؛ و: الکشاف زَمَخْشَرِي، ۱۰۴/۴؛ و: تاریخ المدينة المنوره ی ابن شیبّه، ۱/۶۸۱.

٤. الاستبصار، ط. خیرسان، ۱/۴۱۹، ش ۱۶۱۰ - با تفاوت جزئی -؛ و: تهذیب الأحکام، ط. خیرسان، ۳/۲۳۹، ش ۶۳۶ - با اندکی تفاوت.

٥. الجمع/ در دستنوشته: الجميع (البته بدون هیچگونه نقطه گذاری).

٦. الصحاح جوهری، ۳/۱۲۰۰.

أنه وجد أهل مكة مُجَمَّعُونَ^١ في الحِجْرِ فَتَنَاهُمْ عَنْ ذَلِكَ؛ أَي يُصَلُّونَ صَلَوةَ الجمعة في الحِجْرِ وَنَهَاهُمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَتِظِلُّونَ بِفَيْءِ^٢ الحِجْرِ قَبْلَ أَنْ تَزُولَ^٣ الشَّمْسُ فَتَنَاهُمْ.^٤

وفي مغربِ المُطَرِّزِي: وَجَمَعْنَا أَي شَهِدْنَا الجُمُعَةَ أَو الجَمَاعَةَ وَقَضِينَا^٥ الصَّلَوةَ فِيهَا.^٦ ثم إنَّ العَلَامَةَ - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - فِي كِتَابِ العِتْكَافِ مِنْ كِتَابِهِ المِخْتَلَفِ قَالَ:
«قال المفيد: المساجد التي جَمَعَ فِيهَا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيَّ نَبِيٍّ أَرْبَعَةَ. ثم قال: والمراد بالجمع فيما ذكرناه هاهنا صلوة الجمعة بالناس جماعة دون غيرها من الصلوات^٧». ^٨
فَمَنْ غَلَطَ فِي قَوْلِهِ «جَمَعَ فِيهَا» بِالذُّهُولِ عَنْ اعْتِبَارِ التَّشْدِيدِ، أَعْدَاهُ دَاءُ الغَلَطِ فِي قَوْلِهِ «والمراد بالجَمْع» فَفَتَحَ الجِيمَ وَأَسْكَنَ المِيمَ عَلَى مِصْدَرِ جَمْعٍ يَجْمَعُ.
وَالصَّحِيحُ عِنْدَ العَارِفِ العَرِيفِ فِي الأَوَّلِ تَشْدِيدُ جَمْعٍ مِنَ التَّجْمِيعِ، وَفِي الثَّانِي ضَمُّ الجِيمِ وَفَتْحُ المِيمِ عَلَى صِيغَةِ جَمْعِ الجُمُعَةِ، أَي المِرَادِ بِالجَمْعَاتِ فِي هَذِهِ المَسَاجِدِ صَلَوةَ الجُمُعَةِ بِالنَّاسِ فِيهَا جَمَاعَةً دُونَ غَيْرِهَا مِنَ الصَّلَواتِ فِي يَوْمِ الجُمُعَةِ.
وَمِنْ هَذَا البَابِ فِي الفِئَةِ:

رَوَى زُرَّارَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لَمَّا انْصَرَفَ مِنْ عَرَافَاتِ سَارَ إِلَى مَنَى دَخَلَ المَسْجِدَ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ عَنْ لَيْلَةِ القَدْرِ؛ فَقَامَ حَظِيباً فَقَالَ بَعْدَ الثَّنَاءِ عَلَى اللهِ تَعَالَى: أَمَا فَإِنَّكُمْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ لَيْلَةِ القَدْرِ وَلَمْ أَطُوهَا عَنْكُمْ لِأَنِّي لَمْ أَكُنْ عَالِماً بِهَا أَغْلَمُوا - أَيُّهَا النَّاسُ! - إِنَّهُ مَن وَرَدَ عَلَيْهِ شَهْرُ رَمَضانَ وَهُوَ صَحيحٌ سَوِيٌّ^٩ فَصَامَ نَهَارَهُ وَقَامَ وَرِداً مِنْ لَيْلِهِ

١. مَجْمَعُونَ/ چُنین است در دستنوشت. لیک در متن الشہابی ابن اثیر (٢٩٧/١) و الزواہیح السَّامِیَّة (ط). دارالحدیث، ص ٢٢٣) و تعلیقہ میر بر اختیار معرفۃ الرجال (ط. رجائی، ٣٩٠/١) و لسان العرب ابن منظور (٥٨/٨) و المصنّف ابن أبی شیبہ (١٨/٢)، «یجمعون» آمدہ است.

٢. بقیء/ در دستنوشت: بقی.

٣. تزول/ در دستنوشت حرف یکم نقطہ ندارد.

٤. الشہابی ابن اثیر، ٢٩٧/١ - باندکی تفاوت.

٥. قضینا/ در دستنوشت: قضا.

٦. المغرب، ط. مکتبہ لبنان ناشرون، ص ٥٧.

٧. الصلوات/ در دستنوشت: الصلوة.

٨. مختلف الشیعة، ط. مؤسسۃ النشر الإسلامی، ٥٧٩/٣.

٩. سوی/ در دستنوشت: سوی.

وَوَاطَبَ عَلَى صَلَوَتِهِ وَ هَجَرَ إِلَى جُمُعَتِهِ وَغَدَا إِلَى عِيدِهِ فَقَدْ أَذْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَفَازَ بِجَائِزَةِ الرَّبِّ - عَزَّ وَجَلَّ.^۱

فالقاصِرُ المِغْلَاطُ ذَهَبَ وَهَمَّ إِلَى «هجر» بالتخفيف؛ وذلك من فضائح الأغالط!
والصَّحِيحُ «هَجَرَ» بالتشديد وهو في الأصل بمعنى سار في الهاجرة وفي
نصف النهار في القَيْظِ^۲ خاصة. ثم قِيلَ: هَجَرَ إِلَى الصَّلَاةِ لِكُلِّ مَنْ بَكَرَ وَمَضَى إِلَيْهَا
فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا.

ومنه الحديث: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّهْجِيرِ لَأَسْتَبَقُوا.^۳ وفي الحديث: الْمُهْجَرُ إِلَى
الْجُمُعَةِ كَالْمُهْدِي بَدَنَةً.^۴

قال في المغرب: قَالَ ابْنُ شَمَيْلٍ: الْمُرَادُ التَّبْكَيرُ إِلَيْهَا وَهَذَا تَعْبِيرٌ^۵ الْخَلِيلِ.^۶
ومنها ما في الصَّحِيفَةِ الْكَرِيمَةِ السَّجَّادِيَّةِ فِي دَعَاءِ الْعَافِيَةِ^۷: وَمِنْ شَرِّ كُلِّ مُشْرِفٍ
حَفِيدٍ.^۸

زَلَّ فِيهِ الْقَاصِرُ الْمِغْلَاطُ فَحَمَلَهُ عَلَى صِيغَةِ الْفَاعِلِ وَحَمَلَهُ بِمَعْنَى الْمَسْرِفِ،
فَبَهَّتُهُ عَلَى عَثْرَتِهِ وَرَدَدَتْ عَلَيْهِ هَفْوَتَهُ وَقَلْتُ: الصِّيغَةُ عَلَى الْبِنَاءِ لِلْمَفْعُولِ كَمَا

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه. ط. غفاری، ۹۷/۲ و ۹۸، ش ۱۸۳۴؛ با تفاوت جزئی در ضبط.

۲. القیظ/در دستنوشت: الغیظ.

۳. این حدیث را میرداماد در یکی از خطبه‌هایش (نگر: اثناعشر رساله - من خطب السید الداماد قدس سره فی یوم
الجمعة، ص ۸۸ عکسی) نیز به همین لفظ آورده است.

در سنن نسائی (۲۶۹/۱) آمده است: «... لو یعلم الناس ما فی التهجير لاستبقوا الیه...».

در منابع حدیثی پر شمار - از جمله صحیح بخاری (۱۵۲/۱ و ۱۵۹، و ۱۶۵/۳) و صحیح مسلم (۳۱/۲) و
همان سنن نسائی (۲۳/۲) و السنن الکبریٰ بیهقی (۴۲۸/۱، و ۲۸۸/۱۰) و... - به ریختن «... ولو یعلمون ما فی
التهجير لاستبقوا الیه...» باز می‌خوریم.

با تفاوت‌هایی دیگر نیز می‌توان این عبارت را در کتب اخبار و آثار سراغ کرد (نمونه را، نگر: کتبات العمال،
۸۶۱/۱۵؛ و: مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۳۶).

۴. این روایت را که میرداماد در بعضی از خطبه‌هایش نیز مورد استشهاده قرار داده است (نگر: اثناعشر رساله -
من خطب السید الداماد...، ص ۳۳ و ۸۸ عکسی)، نگر در: مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۳۹ و ۲۵۹ و ۲۸۰؛ و: سنن
نسائی، ۹۸/۳.

نیز نگر: کتبات العمال، ۷/۷۳۹.

۵. تعبیر/چنین است در دستنوشت، لیک بدون نقطه گذاری.

۶. المغرب، ط. مکتبه لبنان ناشرون، ص ۲۷۲؛ با ضبط «تفسیر» به جای «تعبیر».

۷. یعنی دعای بیست و سوم از نسخه مشهوره.

۸. صفحه کامله سجاده با ترجمه و شرح فیض الإسلام، ص ۱۵۶.

في التنزيل الكريم في القرآن الكريم في مواقع أربعة^١ وبيّنت مغزاها الصريح ومعناها الصحيح من سُبُل ثلاثة وتفصيل القول هنالك في مُعَلَّقَاتِنَا عَلَى الصَّحِيفَةِ المَكْرَمَةِ.^٢

والله سبحانه ولي العلم والحكمة. به الاعتصامُ ومنه العِصْمَةُ.

كَتَبَهُ تَذَكْرَةً لِمُصَاحِبِ الْكِتَابِ

- طوبى لهُ وَحُسْنُ مَا ب -

في العشر الأول من شهر شَوَّال

سنة ١٠٥٧ - حامدًا لله تعالى ومصلياً

على رسوله وآله -، ابنُ شيخِ علي

الشَّريفِ الألهي، قطبِ الدِّينِ محمَّد

- عَفِي عَنهُمَا -

١. «مُتْرَف» (به صيغة اسم مفعول)، پنج بار در قرآن کریم آمده است.

نکر: قرآن کریم، س ٣٤، ی ٣٤، و: س ٤٣، ی ٢٣ (مُتْرَفُوها)؛ و: س ٥٦، ی ٤٥ (مُتْرَفَيْن)؛ و: س ١٧، ی ١٦ (مُتْرَفِيها)؛ و: س ٢٣، ی ٦٤ (مُتْرَفِيهِمْ).

٢. در شرح الضحيفة الكاملة التجديدي ميرداماد (ج ١، ص ٢٤٠ و ٢٤١)؛ و: ج ٢، ص ٢٣٦، اگرچه ذیل این فقرة صحیفه شریفه دو حاشیه هست، اشارتی به خوانش دیگر، یعنی: «مُتْرَف» - که مورد انتقاد میر است - نیست.

باری «سُبُلِ ثلاثه» ی مورد اشارت میرداماد، عَلَى الظَّاهِر همان سه وجه معنایی است که در آنجا برای «مُتْرَف» پیشنهاد کرده: یکی، «كُلُّ مُتَنَعِمٍ ذِي مَالٍ»؛ دیگری، «كُلُّ طَاغٍ بِطَرٍّ»؛ بسدیگر، «الْمُنْهَمَكُ فِي مَلَأَدِ الدُّنْيَا وَشَهْوَاتِهَا» (همان، همان جا).

بازخوانی شرح حال نویسی علامه مرعشی

سید رضا باقریان موحد

چکیده

زندگی‌نامه نویسی، یکی از مهمترین انواع ادبی است که از دیرباز تاکنون مورد توجه همگان بوده و هست. سابقه نگارش زندگی‌نامه به روزگاری می‌رسد که انسان به فکر ثبت و نگهداری گوشه‌هایی از زندگی خود یا دیگران افتاد. نخستین کسی که به زندگی‌نامه نویسی اسلامی پرداخت، عیبدالله پسر ابراهیم ابورافع با کتاب «تسمیه من شهد مع امیر المؤمنین الجمل و الصفین و النهروان من الصحابة» بوده است. وی در این کتاب، فهرستی از یاران حضرت علی (ع) را که در جنگ همراه وی بودند فراهم آورده است. از آن پس بسیاری از پژوهندگان و زندگی‌نامه نویسان به این نوع زندگی‌نامه‌ها توجه ورزیدند و انواع گوناگونی از این زندگی‌نامه‌ها پدید آمد که باعث گونه‌گونی و انشعابات زندگی‌نامه‌های اسلامی شد.

علامه سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی از مهمترین زندگی‌نامه نویسان اسلامی در عصر حاضر بودند که در طول سال‌های متمادی درباره بسیاری از شخصیت‌های بزرگ جهان اسلام زندگی‌نامه‌های عالمانه و محققانه‌ای نگاشته‌اند که هم اینک در قالب کتاب مستقلی آماده نشر شده است. این تحقیقات علمی که با قلمی ادبی نگارش یافته‌اند از جمله مهمترین و هنریت‌ترین شرح‌حال‌هایی هستند که درباره عالمان مسلمان نوشته شده و در کارنامه پر برگ و پر بار زندگی‌نامه نویسی در فرهنگ اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار است.

مقاله حاضر در راستای تبیین اهمّیت و بیان ویژگی‌ها و ساختار علمی زندگینامه‌هایی است که به قلم آن عالم بزرگ نوشته شده است که در دو بخش کلیات و سبک و ساختار زندگینامه‌ها ارائه می‌شود.

کلیدواژه: زندگینامه نویسی، زندگی اندیشمندان مسلمان، ساختار علمی زندگینامه نویسی، ارائه الگوی زندگینامه نویسی.

بخش اول: کلیات

مفهوم‌شناسی زندگینامه نویسی

زندگینامه / تذکره / سرگذشت نامه / شرح حال: نوشته‌ای است که موضوع آن، گزارش یا شرح یک زندگی است. زندگینامه‌ای که آراسته به پیرایه‌های هنری باشد، به ادبیات نزدیک می‌شود و زندگینامه‌ای که تنها به گزارش زندگی بپردازد، رو به تاریخ می‌کند. زندگینامه اثری است که بر پایه واقعیت و به یاری اسناد، مدارک، خاطرات، و شواهد دسترس به شرح حال و بازآفرینی سیمای برجستگان و فرهیختگان می‌پردازد. زندگینامه‌ها در قلمرو ادبیات ایرانی اسلامی انواع گوناگونی یافته است که مهمترین آنها بدین شرح است: سیره، مقتل، نسب نامه / تبار نامه، زندگینامه عمومی، طبقات، مزارات، زندگینامه خودنوشت، خاطره، سفرنامه، و...^۱

مجموعه زندگینامه‌هایی که علامه مرعشی نوشته‌اند بیشتر از نوع نسب‌نامه یا تبارنامه (زندگینامه دودمانی) و زندگینامه عمومی است که با ابتکار ایشان علاوه بر اطلاعات دقیق زندگینامه‌ای به مجموعه‌ای با ارزش از اطلاعات نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی و نقد و تحلیل و رفع شبهات و اشکالات همراه شده است.

پیشینه تحقیق

درباره اهمّیت، ویژگی‌ها و انواع زندگینامه در ادبیات ایرانی اسلامی در بیشتر دانشنامه‌ها و منابع مرجع ادبی (مانند فرهنگ‌نامه ادب فارسی) به طور مفصل بحث شده که حاوی مباحث گوناگون و تخصصی درباره این گونه ادبی است، اما متأسفانه

۱. فرهنگ‌نامه ادب فارسی، به کوشش حسن انوشه. تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۷۶۲.

نه تنها ذکری از زندگینامه نویسی های علامه نجفی نشده، بلکه از دیگر نویسندگان دانشگاهی نیز کم یاد شده است و بیشتر به ذکر آثار نویسندگان غربی و تمجید از زندگینامه های آنان توجه شده است.

تأسف بیشتر در این است که مراکز تحقیقاتی حوزوی نیز به این گنجینه علمی آن چنان که شاید و باید توجه نکرده و در راستای کشف ظرایف علمی و ادبی آن و تبیین و آموزش این نوع زندگینامه نویسی و ارائه الگویی مناسب برای محققان جوان حوزه، هیچ تلاشی نداشته‌اند. شاهد این ادعا چاپ و نشر صدها زندگینامه غیر علمی و مبتذل توسط مراکز تحقیقاتی حوزه و یا نویسندگان کم تجربه درباره عالمان بزرگ شیعه است که در آشفته بازار نشر کتاب های مذهبی وجود دارد.

مقاله حاضر، اولین گام در راستای شناساندن چهره علمی و تخصصی زندگینامه‌هایی است که به قلم علامه مرعشی نوشته شده است.

هدف شناسی

مجموعه زندگینامه‌هایی که علامه مرعشی برای معرفی اندیشمندان مسلمان نوشته‌اند، امروزه مجموعه گرانسنگی را فراهم آورده است که هم از نظر حجم (حدوداً ۷۰۰ صفحه) و هم از نظر ساختار علمی و از همه مهمتر از دیدگاه اطلاعات دقیق و کارشناسانه ایشان در طول تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی کم‌نظیر است که از یک سو نشان از اهمیت زندگینامه نویسی در نشر علم و دانش در جامعه دارد و از سوی دیگر نشان دهنده تلاش های خستگی‌ناپذیر یکی از خادمان بی‌ادعا و پرکار عرصه دین و دانش در جهان اسلام است.

مهمترین اهداف علامه مرعشی از انجام این کار سخت و طاقت‌فرسا و اصرار بر نشر و گسترش آن را می‌توان بدین شرح برشمرد:

۱. اهداف علمی و تحقیقی

الف: معرفی اندیشمندان بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع: علامه مرعشی برای سی تن از اندیشمندان مسلمان زندگینامه نوشته است که بسیاری از این عالمان برای اولین بار صاحب زندگینامه شده‌اند یا برای اولین بار با این دقت و وسعت اطلاعات درباره آنها بحث شده است.

۱. ابن فتال نیشابوری صاحب روضه الواعظین (م ۵۰۸)
۲. ابوالحسن علی بیهقی صاحب تاریخ بیهقی (۴۹۳-۵۶۵ق)
۳. ابوطالب عزیزالدین اسماعیل صاحب الفخری (م ۶۱۴)
۴. ابی الحسن دیلمی صاحب ارشاد القلوب (قرن ۸)
۵. ابی الحسن یحیی عبیدلی صاحب اخبار الزینبات (۲۱۴-۲۷۷ق)
۶. ابی رضا راوندی صاحب ادعیه السر (۴۸۳-۵۶۳ق)
۷. سید احمد حسینی عبیدلی صاحب کشف الاستار (۱۲۹۱-۱۳۵۹ق)
۸. شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق)
۹. محمد علم الهدی صاحب معادن الحکمه (۱۰۳۹-۱۱۱۵ق)
۱۰. حاجی خلیفه صاحب کشف الظنون (۱۰۱۷-۱۰۶۷ق)
۱۱. نجم الدین ابی الحسن علی علوی صاحب المجدی (۳۴۸-۴۹۰ق)
۱۲. نصر بن مزاحم المنقری صاحب الصغیر (۱۲۰-۲۱۲ق)

ب: تشکیل پرونده علمی درباره اشخاص یا موضوعات: یکی از مهمترین ویژگی های زندگینامه های علامه مرعشی این است که پرونده علمی و کارنامه تحقیقاتی آن اندیشمند و تمامی اشخاصی که به نحوی با او در ارتباط بودند (پدر، مادر، فرزندان، اجداد، استادان، شاگردان، دوستان، معاصران و...) به شکلی مدون در آن زندگینامه آمده است. به طوری که می توان گفت که زندگینامه های ایشان یک زندگینامه نیست، بلکه مجموعه ای از چند زندگینامه در قالب یک زندگینامه یا به تعبیر دیگر «زندگینامه در زندگینامه» است.

از سوی دیگر نگاهشده های ایشان یک زندگینامه صرف نیز نیست، بلکه زندگینامه همراه با نسخه شناسی و کتاب شناسی آثار صاحب زندگینامه و پیشینه شناسی تحقیقات مشابه آن کتاب ها نیز هست که همین ویژگی، امتیازی است که در آثار دیگر زندگینامه نویسان کمتر مشاهده می شود.

ج: رفع نقص ها و اشتباهات تاریخ نویسان: از دیگر امتیازات نگاهشده های علامه مرعشی این است که ایشان تمامی اطلاعات مربوط به یک اندیشمند را مستقیماً از منابع دست اول (کتاب های کهن و همچنین تمامی مجموعه آثار چاپی و غیر چاپی

آن عالم) اخذ می‌کردند و در نقل قول‌ها و ذکر تاریخ‌ها و نام اشخاص و کتاب‌ها و... جانب امانت و دقت و صحت متن را همیشه رعایت می‌کردند. به دلیل همین ویژگی است که در تمامی نگاهشده‌های ایشان با ذکر دلایل مستند - برای اولین بار - به اشتباهات و نواقص بسیاری که در زندگینامه عالمان وجود داشته، اشاره شده و دفع شبهه و رفع ابهام‌های بسیاری صورت گرفته که در ادامه به مواردی از آن اشاره می‌شود.

د: ارائه الگو برای زندگینامه نویسی: تمامی نگاهشده‌های علامه مرعشی از یک سو با زبانی ساده و روان و به دور از پیچیدگی‌های فضل‌فروشانه نوشته شده‌اند و از سوی دیگر ساختاری علمی و منطقی و سبکی متقن و مستند دارند. این دو ویژگی نشان می‌دهد که ایشان علاوه بر اهداف علمی و تحقیقاتی خود در صدد ارائه الگویی برای زندگینامه نویسی برای عالمان دینی بوده‌اند.

زندگینامه‌های ایشان سراسر کلاس درس برای زندگینامه نویسی است: چگونگی جمع‌آوری اطلاعات، نحوه پردازش مطالب، سبک‌های مختلف برای نوشتن زندگینامه، بیان ساختار علمی زندگینامه، نحوه بهره‌گیری از منابع کهن، بایدها و نبایدها در زندگینامه نویسی و... از جمله درس‌هایی است که محققان جوان حوزه و دانشگاه از نگاهشده‌های علامه مرعشی می‌آموزند.

نمونه کوتاه اما کامل و مستند از زندگینامه نویسی که می‌تواند نمونه و سرمشقی برای نویسندگان جوان باشد:

اطلاعات نسب شناختی: العلامة الفقیه السید حسین الطباطبائی البروجردی ابن علی بن احمد بن علی النقی بن الجواد بن المرتضی بن محمد بن عبدالکریم بن المراد ابن الشاه اسدالله بن جلال‌الدین امیر بن الحسن بن مجدالدین.... ابن الحسن المثنی ابن الامام الحسن المجتبی.

معرفی علمی: کان فقیها من فقهاء عصره رجالیا ادبیا نسابه تلمذ علی جمع من مشایخ عصره و کان اکثر تحصیلاته فی بلده اصفهان تلمذ علی عدة من مشاهیر هم کالمیرزا ابی‌المعالی الکلکلباسی و السید محمد تقی المدرس و السید محمدباقر درچه‌ای و الملا محمد الکاشانی و جهانگیرخان القشقائی.

سفرها: ثم رحل الی نجف الاشرف و حضر حلقة درس الآخوند الملا محمدکاظم الخراسانی مدة عشر سنوات و بحث درس الشیخ الشریعة الاصفهانی. ثم عاد الی

وطنه و مسقط راسه بروجرد و فی خلال هذه الفتره حج بیت الله الحرام. ثم فی عام ۱۳۶۴ فی الیوم السادس و عشرين من صفر حل المترجم و اسرته فی مدینه قم الی ان اصبح زعیما من زعمائه فی وقته و قد ربی من الافاضل و الاعلام.

آثار: وله عدة مولفات لازال اکثرها مخطوطه منها جامع احادیث الشیعه، حاشیة علی کفایة الاصول، حاشیة علی نهاية الشیخ، حاشیة علی کتاب المبسوط للشیخ... اصلاح رجال الشیخ و الاستدراک علیه، رساله فی سند الصحیفة السجادیة و رفع الاشکال عنه و...

ولادت و وفات: ولد فی بلدة بروجرد او اخر الصفر سنة ۱۲۹۲ و توفي فی مدينة قم صباح الخمیس ۱۳ شوال سنه ۱۳۸۰ و دفن فی مدخل المسجد الاعظم بوصیة منه. مأخذ شناسی: راجع حول ترجمته: نقباء البشر، اعیان الشیعه، ماضی النجف و حاضرها، گنجینه دانشمندان، گنجینه دانشوران، علماء معاصرین و غیرهم.

۲. اهداف اعتقادی مذهبی

با تاملی کوتاه در فهرست عالمانی که علامه مرعشی برای آنها زندگینامه نوشته است به وضوح می توان به گرایش های مذهبی و اعتقادی ایشان پی برد که بی شک در گزینش آن شخصیت، نوع نگارش، نحوه معرفی، بیان اهمیت آثار او و... موثر بوده است. بی شک علامه مرعشی در نوشتن این زندگینامه ها اهداف اعتقادی و مذهبی خاصی را مد نظر داشته و در راستای تحقق آنها قلم می زده است.

با مروری اجمالی بر این آثار می توان این گونه نتیجه گیری کرد که سیره اهل البیت رسول خدا و علم انساب، محور اصلی بیشتر مباحث ایشان است. بیشترین تلاش قلمی و فکری ایشان در راستای نشر و ترویج و حفظ آثار اهل البیت و عالمانی است که در قلمرو انساب مجاهدت می کرده اند.

تقسیم بندی موضوعی کتابها

قرآن و حدیث

۱. ادعیه السر: ابی رضا راوندی (۴۸۳ - ۵۶۳ ق)

۲. تفسیر شاهی: میر ابو الفتح حسینی شریفی (م ۹۷۶)

۳. الرسالة الذهبية: سيد هدايه الله مسترحمي (معاصر)
۴. مجمع البحرين: علي بن احمد المسلمي العزيزي (۹۷۹-۱۰۸۷ ق)
۵. مسالك الافهام: فاضل الجواد الكاظمي (قرن ۱۱)
۶. معادن الحكمة: محمد علم الهدى (۱۰۳۹-۱۱۱۵ ق)
۷. مناهج الاخيار: سيد نظام الدين احمد علوي (قرن ۱۱)
۸. وسائل الشيعة: شيخ حر عاملي (۱۰۳۳-۱۱۰۴ ق)

انساب

۱. الاسديه: مير قاسم مختاري (قرن ۱۰)
۲. الفخرى: ابوطالب عزيز الدين اسماعيل (م ۶۱۴) ۱۵ ص
۳. فضائل السادات: مير محمد اشرف حسيني مرعشي (م ۱۱۴۵)
۴. لباب الانساب: ابو الحسن علي بيهقي صاحب (۴۹۳-۵۶۵ ق)
۵. المجدي: نجم الدين ابى الحسن علي علوي (۳۴۸-۴۹۰ ق)
۶. النفحة العنبريه: محمد كاظم موسوي يمانى (قرن ۱۲)

رجال و تاريخ

۱. اخبار الزينبات: ابى الحسن يحيى عبيدلى (۲۱۴-۲۷۷ ق)
۲. بهجة الامال: على عليارى تبريزى (۱۲۳۶-۱۳۲۷ ق) ۳۰
۳. تكملة نجوم السماء: محمد مهدي كشميرى (۱۲۶۰-)
۴. خزانه الخيال: محمد مومن جزائرى (۱۰۴۷-۱۱۰۲ ق)
۵. رياض العلماء: ميرزا عبدالله افندى (م ۱۱۳۰)
۶. الصفيين: نصر بن مزاحم المنقرى (۱۲۰-۲۱۲ ق)
۷. الطوائف: سيد على اصغر موسوي جابلقى معاصر
۸. مناقب على ابن ابى طالب: ابن مغزلى (م ۴۸۳)
۹. نجوم السماء: ميرزا محمد على كشميرى (۱۲۶۰-۱۳۰۹ ق)

فلسفه و كلام

۱. تحفه سلطانى: قوام الدين محمد جعفر كمرئى (م ۱۱۵۲)

۲. صراط المستقیم: زین الدین ابی محمد النباطی البیاضی (۷۹۱-۸۷۷ق)
 ۳. المدرسه السیاره: محمد جواد بلاغی (۱۲۸۲-۱۳۵۴ق)

کتاب شناسی

۱. کشف الاستار: سید احمد حسینی عبیدلی (۱۲۹۱-۱۳۵۹ق)
 ۲. کشف الظنون: مصطفی افندی (۱۰۱۷-۱۰۶۷ق)

اخلاق

۱. ارشاد القلوب: ابی الحسن دیلمی (قرن ۸)
 ۲. روضة الواعظین: ابن فتال نیشابوری (م ۵۰۸)

تقسیم بندی شخصیتی

الف: عالمان شیعہ

۱. ابن فتال نیشابوری صاحب روضة الواعظین (م ۵۰۸)
 ۲. ابو الحسن علی بیہقی صاحب تاریخ بیہق (۴۹۳-۵۶۵ق)
 ۳. ابوطالب عزیز الدین اسماعیل صاحب الفخری (م ۶۱۴)
 ۴. ابی الحسن دیلمی صاحب ارشاد القلوب (قرن ۸)
 ۵. ابی الحسن یحیی عبیدلی صاحب اخبار الزینبات (۲۱۴-۲۷۷ق)
 ۶. ابی رضا راوندی صاحب ادعیۃ السر (۴۸۳-۵۶۳ق)
 ۷. زین الدین ابی محمد النباطی البیاضی صاحب الصراط المستقیم (۷۹۱-۸۷۷ق)
 ۸. سید علی اصغر موسوی جابلقی صاحب الطرائف (معاصر)
 ۹. سید نظام الدین احمد علوی صاحب مناهج الاخیار (قرن ۱۱)
 ۱۰. سید ہدایہ اللہ مسترحمی شارح الرسالة الذہیبہ (معاصر)
 ۱۱. شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعہ (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق)
 ۱۲. علی بن احمد المسلمی العزیزی صاحب مجمع البحرین (۹۷۹-۱۰۸۷ق)
 ۱۳. علی علیاری تبریزی صاحب بہجۃ الامال در رجال (۱۲۳۶-۱۳۲۷ق)
 ۱۴. فاضل الجواد الکاظمی صاحب مسالک الافہام (قرن ۱۱)
 ۱۵. قوام الدین محمد جعفر کمرئی صاحب تحفہ سلطانی (م ۱۱۵۲)

۱۶. محمد جواد بلاغی صاحب المدرسه السیاره (۱۲۸۲-۱۳۵۴ ق)
۱۷. محمد علم الهدی صاحب معادن الحکمه (۱۰۳۹-۱۱۱۵ ق)
۱۸. محمد مومن جزائری صاحب خزانه الخیال (۱۰۴۷-۱۱۰۲ ق)
۱۹. محمد مهدی کشمیری صاحب تکملة نجوم السماء (۱۲۶۰-)
۲۰. میر ابو الفتح حسینی شریفی صاحب تفسیر شاهی (م ۹۷۶)
۲۱. میر قاسم مختاری صاحب الاسدیه (قرن ۱۰)
۲۲. میر محمد اشرف حسینی مرعشی صاحب فضائل السادات (م ۱۱۴۵)
۲۳. میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء (م ۱۱۳۰)
۲۴. میرزا محمد علی کشمیری صاحب نجوم السماء (۱۲۶۰-۱۳۰۹ ق)
۲۵. نجم الدین ابی الحسن علی علوی صاحب المجدی (۳۴۸-۴۹۰ ق)
۲۶. نصر بن مزاحم المنقری صاحب الصفین (۱۲۰-۲۱۲ ق)

ب: عالم اهل سنت:

ابن مغازلی صاحب مناقب علی ابن ابی طالب (م ۴۸۳)

ج: عالم زیدی:

محمد کاظم موسوی یمانی صاحب النفحة العنبریه (قرن ۱۲)

ویژگی های ادبی زندگینامه ها

همین طور که در گذشته اشاره شد، زبان این زندگینامه ها، ساده و روان اما ادبی و با بهره گیری از آرایه ها و جذابیت های ادبی است که هم نشان توانایی های ادبی و قلمی نویسنده آنها دارد و هم در جذب خواننده کتاب و انتقال اطلاعات فنی و دقیق موثر است. به عنوان مثال از آرایه سجع هم در نام گذاری زندگینامه ها استفاده شده و هم در بخش معرفی نویسنده و بیان مقام معنوی و علمی او بهره گرفته شده است:

نام گذاری های ادبی و مسجع

۱. ریاض الاقاحی فی ترجمه العلامة البیاضی

۲. سجع البلابل فی ترجمه صاحب الوسائل

۳. الضوء البدری فی حیاة صاحب الفخری
۴. الظرائف فی ترجمة صاحب الطرائف
۵. غایة الآمال فی ترجمة صاحب بهجة الآمال
۶. المجدی فی حیاة صاحب المجدی
۷. مطلع البدرین فی ترجمة مؤلف مجمع البحرین
۸. منهج الرشاد فی ترجمة الفاضل الجواد
۹. المیزان القاسط فی ترجمة مورخ واسط
۱۰. هدیه ذوی الفضل و النهی فی ترجمة محمد علم الهدی.

نمونه‌ای از توصیفات ادبی

محمد علم الهدی: مخلاة الفنون المتنوعه البحاثه النقب ذو القلم السیال و الیراع الجوال المؤلف المصنف المکثر المجید المقدم تشهد آثاره القلمیه بتضلعه و نبوغه مستوفی التحقیق العلمی الناصع الذی لا تجد فی شیء من کتبه الكثيره یجتر العلم اجترارا....

بخش دوم: سبک و ساختار زندگینامه‌ها

مقدمه

مهمترین ویژگی زندگینامه‌های علامه مرعشی که باعث شده از آنها به عنوان گنجینه‌ای با ارزش یاد شود، این است که بر اساس یک نظم منطقی و هدفمند نوشته شده‌اند. این نوشته‌ها همگی از یک ساختار منظم و دقیق و منطقی برخوردارند که بی‌شک محصول سال‌ها مطالعه و تحقیق و تفحص و خون دل خوردن و قلم زدن است. علامه مرعشی خود در جملات کوتاهی، مهم‌ترین سر فصل‌های این ساختار منطقی را به این شرح معرفی می‌کنند: «و رتبه‌ها علی عناوین: المیلاد، الابوان، النسب، النوابع فی اعقابہ، النوابع فی اسلافه، المشایخ، التلامیذ، التألیف، النظم، کلمات العلماء فی حقه، الرحلات، کیفیه الخط، صک الخاتم، الوفاء، تاثیر الوفاء، المدفن، الاسانید فی روايته». تمامی زندگینامه‌ها با تحمیدیه‌ای کوتاه و ادبی در ستایش حضرت حق آغاز می‌شوند. در ادامه از اهمیّت موضوع، پیشینه تحقیق، کتاب‌شناسی موضوع بحث

می شود و سپس معرفی کامل نویسنده (تولد، پدر، مادر، برادران، خواهران، اقوام، اجداد، استادان، شاگردان، سفرها، کتاب ها و...) به طور دقیق و مستند به منابع دست اول و معتبر آغاز می شود.

۱. تحمیدیه

الف: حمد الهی:

تمامی نوشته های علامه مرعشی طبق سنت حسنه گذشتگان، با حمد حضرت حق و نعت رسول خدا و منقبت ائمه اطهار آغاز می شود که سرشار از مضامین عرفانی است. سنتی که متأسفانه امروزه به فراموشی سپرده شده است:

۱. الحمد لله خالق السماوات و الارضین و موجد الاولین و الآخرین.

۲. سبحانک اللهم مالک الموت و معجری الفلک مسخر الريح فالحق الاصباح تعز من تشاء و تذلل من تشاء بيدک الخير انک على کل شیء قدير و بالاجابه جدير نحمدک على الائنک و نعمائک.

۳. الحمد لله على افضاله و آلائه و الشکر على جميل نعمائه.

۴. الحمد لله الذى استفاضت براهین وجوده بآثار قدرته و انتشرت احادیث شکره بمرسلات الريح من رحمته.

۵. الحمد لله على نعمائه و افضاله.

۶. الحمد لله الذى تسلسلت آلائه و توافرت نعمائوه.

۷. الحمد لله الذى جعلنا من المتمسکین بحبل آل الرسول و التابعین لهم فى الفروع و الاصول.

۸. الحمد لله الذى خلق القلم و ما یسطرون و علم آدم الاسماء کلها فسجد له الملائکه کلهم اجمعون.

ب: نعت رسول الله و منقبت اهل بیت

۱. و الصلاه و السلام على اشرف السفراء المقربین و مقدم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا و حبیب قلوبنا و شفیع ذنوبنا ابی القاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله اجمعین الذین هم مشاکى الهدایه للبریه اجمعین و نبارس الانوار فى حولک الظلمات و البهم.

۲. و نصلی و نسلم علی سید انبیائک و مقدم سفرائک العبد المؤید و الرسول المسدد سیدنا ابی القاسم محمد و علی اهل بیتہ معادن الحکمہ و مهابط البرکہ و الرحمہ.
۳. و الصلاه و السلام علی سید السفراء الالهیین و اشرف البریه اجمعین و علی آلہ مشاکی الدجی و مصابیح الهدی.
۴. و الصلاه و السلام علی افضل رسلہ و اکرم بریتہ و علی الاصفیاء من عترتہ التابعین لهدیہ و سیرتہ.
۵. و الصلاه و السلام علی سیدنا محمد و آلہ الذین لهم المجد السابق و بهم یضیء الحسب الباسق...
۶. و الصلاه و السلام علی نبی الرحمہ و شفیع الامہ قدوه السفراء المقربین و اسوة الانبیاء و المرسلین سیدنا و مولانا ابی القاسم محمد و علی آلہ سفن النجاه الائمة الهداة و الذادة الحماء.
۷. و الصلاة و السلام علی درة تيجان العقول و آلہ المراجع فی المنقول و المعقول.

ج: دعا و درخواست

اللهم یا سامع الدعاء و یا سامک الفلک و السماء ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء الذی لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضراً و لا موتاً و لا حیاہ.

۲. بیان اهمیت علوم اسلامی و برخی موضوعات

اهمیت علم مورد نظر و جایگاه آن در میان سایر علوم اسلامی و یا برخی از موضوعات مهم مانند دعا و مناجات در قالب جملات مستند و کوتاه، در این بخش آمده است:

اهمیت علم نسب شناسی

و بعد لا یخفی علی من القی السمع و هو شهیدان من اجل العلوم و انبلهاها هو علم النسب الشریف و قد جد علماء الاسلام و اساطین الحدیث و التاریخ فی تألیف المئات و الالوف فی هذا العلم المنیف.

ان علم النسب من اهم العلوم و الفضائل عند الاسر البشریه و الاقوام من السلف

الى الخلف سيما علماء الاسلام حيث اهتموا بتنسيق زبر و اسفار فى شأن هذا العلم و ركبوا جياذ المشاق و ساعوا عزمات الجد و الاجتهاد فشمروا الذيل فى ذلك فجالو فى المفاوز و السواصب حتى الفوامثات و الوف فى هذا الموضوع.

اهمّيت علم حديث

لما كان احد الاصلين الاصيلين و الركنين الركينين الاحاديث المأثوره و الآثار المرويّه عن هده البرية شمر الذيل علماؤنا الكرام حملة الفقه و اساطين الحديث فى جمعها و تدوينها حتى ملأوا الطوامير و سطروا السطور و...

ان من اهم العلوم الاسلاميه هو العلم بالاحاديث المأثوره عن النبى الاكرم و آله البررة و هو متوقف على امور كالصدر و جهته و الظهور و الاعراض عنه و عدم المعارض و غيرها مما هو فى باب التعادل و الترجيح من الاصول و فى علم الدرايه.

اهمّيت علم رجال

والاهم من بينها هو الاول منها فلا بد من احرازه وجدانا او تعبدا و المتكفل بهذا الشأن و تنقيحه هو علم الرجال الذى يبحث فيه عن حال الرواة المذكورين فى الاسانيد جرحا و تعديلا مدحا و ذما اذ بالوقوف عليها يعرف مكان الرجل و انه ممن يجوز الاستناد اليه و النقل عنه ام لا.

لا يخفى ان من اهم العلوم الاسلاميه ها هو علم الرجال اذ هو المرجع فى تشخيص الاحاديث و تمييز صحاحها عن ضعافها فمن ثم ترى ان فطاحل الاسلام قدر ركبوا نياق المشاق فى التأليف و التصنيف فله درهم و عليه اجرهم بما جدوا و اجدوا و ترشحت من جياذ اقلامهم عدة زبر و اسفار تربو على المئثات و الالوف.

اهمّيت علم طب

ان من اهم العلوم علم الطب اذ به يعالج الامراض المعتورة على الاجسام و به يداوى كل عاهه. فمن ثم توجهت الى التأليف فيه ركائب الهمم و نجب العزمات من جل فرق الامم من ارباب الملل و النحل و...

اهمّيت علم كتاب شناسى

لا يخفى على من القى السمع و هو شهيد ان من الامور الهامة و المأرب المهمة

الوقوف على اسماء الكتب سيما كتب اصحابنا الاماميه. فمن ثم قامت همم الرجال و فطاحل الفضل على ساق الجد و الاجتهاد و ركبوا نياق العظم و الهمة فى هذا الشأن بالتأليف و التصنيف...

اهميت علم آيات احكام

ان من اجل العلوم القرآنيه و الشؤون المتعلقة بكتاب الله العزيز هو العلم بآيات الاحكام المستفاد منها الحلال و الحرام و من ثم توجهت اليه همم فطاحل الاسلام و رجال الفضل و الذين ركبوا مطايا المشاق و القوا العزم قدامهم فى هذا الموضوع لم يالوا الجهود...

انه غير مخفى على البحاثه النقاب و الجائس فى خلال العلوم و الفضائل ان من اهم العلوم الاسلاميه التى تشد اليها الحاجة و تطلع عليها الافئدة علم غريبى القرآن و الحديث كيف لا اذ بهما يحصل الوقوف على معانى الكتاب العزيز و الروايات الشريفة فمن ثم توجهت اليه همم ابطال العلم من المسلمين على اختلاف مذاهبهم و تشدت مسالكهم فكم لهم مسفورات فى هذا الشأن يعجز البنان عن عدها و يكمل البيان عن سردها.

اهميت علم معجم نگارى

لا يخفى على ذوى الالباب الصفيه و القرائح الوقادة ان فى العلوم و الفنون انواعا متقاربه المدخل و المخرج فمنها علم الرجال و الدراية و التراجم و السير و التاريخ و هذه الاشئات مما كثر التوجه اليها و توفرت الدواعى الى التأليف و التنسيق حولها بحيث قد ركبت عزمات الفطاحل و همم رجال العلم على نياق الجد و الاجتهاد و جالت فى المفاوز و السباسب فى تحصيلها فالفوا و صنفوا المئات بل الالوف فى تلك الشؤون سيما فى التراجم. فترى مخازن الكتب مشحونه من معاجمها على اختلاف محتوياتها من ذكر احوال الفقهاء او الاصوليين او المحدثين او المفسرين او المنجمين او المتكلمين او الفلاسفة او الادباء و غيرهم.

لا يخفى ان من اجل العلوم هو علم التراجم و الوقوف على حياة الاعلام فمن ثم توجهت اليه همم ارباب القلم فصنفوا و الفوا المعاجم و الكتب باللغات المختلفه و بالسنة شتى.

اهمیت کتاب قرآن و علوم آن

لا ینقص علی الناقد البصیر ان القرآن الکریم قد حوی من العلوم و المعارف و الحکم و المصالح ما یعجز الواصفون عن وصفه و یکل العادون عن عدّه الا و هو الهدی لمن استهدی و النور لمن رام الاستضاء فی الدیاجی البهم و حوالک الظلم و من التحف و الذخائر المدخر فیہ الآیات المستنبطه منها الاحکام و مسائل الحلال و الحرام الا و ان لها شأناً من الشأن هی ام المدارک و بغیة الفقیه و المستنبط...

اهمیت علم کلام

لما کان علم الکلام و الوقوف علی اقوال المذاهب و الادیان من اهم ما توجهت الیه همم الفحول و ارباب الحجج و العقول.

اهمیت علم نسب شناسی

بر ارباب دانش و خرد پوشیده نیست که نسب شناسی، علمی است بلند پایه و عالی مقدار، زیرا مفاخر هر فرد و قومی به وسیله آن به دست می آید. برای درک عظمت مقام این علم همین کافی است که قرآن مجید بدان اشاره فرموده است... به ویژه شناسائی انساب قبایل و تیره های فاطمی و خاندان علوی که سلسله ایشان به هم متصل و در قرون و اعصار محفوظ و مضبوط بوده است.

اهمیت علم اخلاق

مخفی نماند بر ارباب فضل و دانش و صاحبان هوش و بینش که دل هر فرد انسانی چون بدنش در معرض مرض و کسالت واقع است و بر این مطلب اخبار کثیره دلالت صریح و روشن دارد... از جمله معالجات سودمندی که برای امراض قلبی و ناراحتی های فکری است، همانا وعظ و ارشاد و یادآوری منجیات و مهلکات و معرفی آنچه را که سبب خلاصی از طوفان های سهمگین دریای شهوات و هوی و هوس نفسانی است.

آری راهنمایی های خردمندانه افراد پاک و روشن ضمیر است که میلیون ها نفر از نفوس بشری را چه در حالت حیات و چه در حال ممات از لغزش های حتمی و انحطاط اخلاقی نجات می دهد...

اہمیت موضوع دعا و مناجات

ان المناجاة و الابتہال الى الساحة القدسية الربوبية و التوجه الى تلك السدة السنية الجبروتية مما توجهت اليه همم الانبياء و المرسلين و عباد الله الصالحين و من الواضح الجلى ان ابا بجدہ ہولاء المکرمين و قدوه ذلکم المقربین هو سيّد المناجین و...

اہمیت موضوع امامت

ان اصحابنا شيعة آل الرسول الاكرم و تبعة العترة الطاهرة قد اتبعوا نفوسهم الزكية و سهروا الليالي و اجهدوا الايام فى تأليف كتب و رسائل و تنسيق زبر و اسفار فى المعتقدات خصوصا مسأله الامامة فكم لهم فيها تصانيف رشيقة و تأليف انيقه جزاهم الله جزاء المحامين عن دينه و اوردهم المنهل العذب من رحمته.

اہمیت موضوع محبت به اهل بيت

لا يخفى ان مما اتفقت عليه كلمة اهل القبلة و تسالم فيه المسلمون سوى النصاب و الخوارج لزوم و داد العترة النبوية و حبّ من تفرع من تلك الدوحة الزاكية فمن ثم ترى علماء الاسلام الفوا و صنفوا فى هذا المضمار كتباً و رسائل جادوا و اجادوا افادوا و افاضوا...

۳. کتاب شناسی های موضوعی

حاصل سالها تحقیقات کتاب شناختی و توانایی های علمی و مطالعاتی علامه مرعشی در بخش پیشینه تحقیق یا کتاب شناسی موضوعی به خوبی ظهور کرده است که از امتیازات نوشته های ایشان محسوب می شود که در دیگر زندگینامه ها کمتر مشاهده می شود:

کتاب شناسی مناقب ائمه اطهار

۱. مناقب علی (ع)، احمد بن حنبل
۲. فضائل علی (ع)، قفال الشاشی الحنفی
۳. مناقب مرتضوی، میر محمد صالح کشفی

۴. النص الجلی فیما نزل من کتاب الله فی حق علی (ع)
۵. الخصائص، ابی عبدالرحمان نسائی
۶. فضائل علی (ع)، جلال الدین سیوطی
۷. فضائل علی (ع)، حاکم نیشابوری
۸. مناقب علی (ع)، علی حضرمی شافعی
۹. مناقب علی (ع)، محب الدین طبری
۱۰. فضائل علی (ع)، عیدروس علوی شافعی
۱۱. مناقب علی (ع)، محمد پارسا
۱۲. فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینه العلم علی، سید احمد غماری
۱۳. فرائد السمطین، محمد بن ابراهیم جوینی
۱۴. نظم درر السمطین، جمال الدین محمد حنفی زرنندی
۱۵. موده القربی، سید علی حسینی
۱۶. ریاض الفکر، سید احمد حسنی یمانی
۱۷. نزول القرآن فی مناقب اهل البیت، حافظ ابی نعیم
۱۸. المناقب اخطب الخطباء خوارزمی
۱۹. محاسن الازهار، حمید الدین محلی یمانی
۲۰. العبرة فی فضائل العتره، عبدالله حصمی شافعی
۲۱. تذکره خواص الامه، یوسف سبط ابن جوزی
۲۲. نزہة الابصار، یحیی بن محمد یمانی
۲۳. وسیلة المآل فی فضائل الآل، علامه حضرمی
۲۴. و...

کتاب شناسی «کتاب شناسی ها»

۱. آثار نو (ذیل کشف الظنون)، احمد طاهر افندی (م ۱۲۱۷)
۲. الابانة عما فی الخزانة، سید رضی الدین علی بن طاووس (م ۶۶۴)
۳. اخبار المصنفین، ابوالحسن علی بن انجب بغدادی (م ۶۷۴)
۴. اخبار المؤلفین و المؤلفات، ابی محمد احمد بن طیفور بغدادی (م ۲۸۰)

۵. اسماء الکتب، عبد اللطیف ریاضی زادہ (م ۱۰۷۸)
۶. اسماء المصنفات، ابو الحسن علی بن انجب بغدادی (م ۶۷۴)
۷. اکتفاء القنوع بما هو المطبوع، بطریق ادوارد فنڈیک
۸. ایضاح المکنون، اسماعیل باشا (م ۱۳۳۹)
۹. بلاغات النساء، ابی محمد احمد بن طیفور بغدادی (م ۲۸۰)
۱۰. تاریخ التراث العربی، کارل بروکلیمان
۱۱. التذکار الجامع للآثار، سید حسین عباسی نبھانی (م ۱۰۹۶)
۱۲. تلخیص الذریعہ، سید دیباجی اصفہانی
۱۳. جامع التصانیف المصریہ، عبداللہ افندی انصاری (معاصر)
۱۴. دلیل المخطوطات، سید احمد حسینی اشکوری
۱۵. الذریعۃ الی تصانیف الشیعہ، محمد محسن طهرانی (شیخ آقا بزرگ)
۱۶. ذیل تاریخ التراث العربی، فواد سزگین
۱۷. ذیل کشف الظنون، محمد عزتی افندی (م ۱۰۹۲)
۱۸. عثمانلی مولفلر، محمد افندی (م ۱۳۴۱)
۱۹. الفہرست، ابن ندیم
۲۰. فہرست الکتب و الرسائل، اسماعیل بن عبد الرسول اجینی (م ۱۱۸۳)
۲۱. فہرست کتاب ہای چاپی عربی و فارسی، خاناباا مشار
۲۲. کشف الاستار عن وجہ الکتب و الاسفار، سید احمد حسینی عبیدلی
۲۳. کشف الحجب و الاستار عن وجہ الکتب و الاسفار، سید اعجاز حسین (م ۱۲۸۶)
۲۴. کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، مصطفی افندی (م ۱۰۶۷)
۲۵. الکشف (ذیل کشف الظنون)، عارف حکمت بک (م ۱۲۷۵)
۲۶. مرآہ الکتب، میرزا علی آقا ثقہ السلام (م ۱۳۳۰)
۲۷. المستدرک علی معجم المؤلفین، عمر رضا کحالیہ دمشق
۲۸. معجم المصنفین، جمعی از نویسندگان
۲۹. معجم المطبوعات العربیة و المعربة، یان سر کیس دمشق
۳۰. معجم المطبوعات النجفیہ، محمد ہادی امینی

۳۱. معجم المؤلفین العراقيين، کور کيس عواد بغدادی
۳۲. معجم المؤلفین فی تراجم مصنفی الکتب العربیہ، عمر رضا کحاله دمشق
۳۳. معجم مصنفی الکتب العربیہ، عمر رضا کحاله دمشق
۳۴. معجم مولفی الشیعہ، علی فاضل نجفی
۳۵. مولفات الزیدیہ، سید احمد حسینی اشکوری
۳۶. المؤلفین و المؤلفات، کمال الدین محمد ابو الفتوح (ز ۱۱۸۰)
۳۷. مہذب الذریعہ، سید احمد حسینی اشکوری
۳۸. وصف الکتب الشرقيہ، مولر جرمنی
۳۹. و...

کتاب شناسی آیات الاحکام

۱. مسالک الافہام فی تفسیر آیات الاحکام، الفاضل الجواد کاظمی
۲. احکام القرآن، ابو عبد الله محمد بن ادريس
۳. احکام القرآن، ابو الحسن علی بن حجر
۴. احکام القرآن، ابو اسحاق اسماعیل الازدی
۵. احکام القرآن، ابو الحسن علی بن موسی الحنفی
۶. احکام القرآن، ابو جعفر احمد بن محمد الطحاوی
۷. احکام القرآن، ابو محمد القاسم بن اصبح القرطبی
۸. شرح احکام القرآن، ابو بکر احمد بن علی الرازی
۹. مختصر احکام القرآن، ابو محمد مکی بن ابی طالب
۱۰. احکام القرآن، الحافظ ابو بکر احمد البیهقی
۱۱. و...

۴. تقدیر از خادمان نشر (ناشر، مصحح، مترجم)

۱. و من الاسف ان نسخ هذا التصنيف الشريف كانت قليلة جدا لا تصل اليها ايادي الرواد لهذا العلم و عشاقه و كانت متربة في خزائن الکتب مشحونة بالاغلاط الواضحة و الوهميات الكثيره. الى ان ساعدني التوفيق الالهي في اذاعته و انتشاره باهتمام ثمره

فوادى و مہجۃ قلبى حجة الاسلام السيد محمود الحسينى المرعى... و تصحيح الفاضل النبيل حجة الاسلام السيد مهدى الرجائى دام مجده وفاق سعده فله درهما و عليه اجرهما فى تحملهما هذه المتاعب و المكاره.

۲... الى ان استدعيت و طلبت من العالم العامل لسيد على محمد العلوى فاجاب مسوولى و قىض الله همته الهميمه فشمروا الذيل لطبعه و نشره و استعار منا ثلاث نسخ كانت هى عندنا... و اشرف على تخريجه اولاً ولدنا العالم الفاضل الشيخ محمد الرازى ثم جدد النظر فيه و اضاف عليه تعاليق المؤلف و قيوداً و افادات علميه من نفسه العالم النبيل الشيخ محمد التقى المصباح اليزدى... ثم قام ثالثاً بتجديد النظر فى المتن و الحواشى و التصحيح المطبعى الفاضل الامعى اليلمعى الموفق بنشر الكتب الدينيه و المسفورات الشرعيه الميرزا على الاكبر الغفارى...

۳. ولكن مما يؤسف عليه قلة نسخه فى عصرنا و ذهول اكثر المؤلفين عنه بحيث صار نسياً منسياً و كاد ان يلحق بالمعدوم متروكاً فى رفرف بعض مخازن الكتب و المخادع لا يقف عليه الا الواحدى من الباحثين الى ان وفق المولى الكريم الوهاب سبحانه عز شأنه السادة الاجلاء الشرفاء السيد اسماعيل الكتاجى و اخواته الكرام الموفقين لنشر الاسفار الدينيه فانهم شمروا الذيل عن ساق الجد فى طبعه و اذاعته على اجود سبك و خير طريق من حسن الخط و رصانة القرطاس و الجهد فى التصحيح و غيرها مما يقصد فى المطبوعات و يرغب.

۴... قىض الله همة الرجل ابى القاسم السالك - ادام الله توفيقه فى نشر آثار المعصومين - فقام بطبعها و نشرها راجياً به وجه اللطيف الخبير و تصدى العلوى الشريف... السيد هاشم نجل ذخر العلماء الكرام السيد حسين الحسينى الرسولى لتصحيح الكتاب على ما ينبغى و عرضها على النسخ المعتمدة مذيلاً بالترجمة الفارسية لتعميم النفع و شاركه فيها العاملان الجيلان عمادا الاسلام الشيخ محمد النصر اللهى و الشيخ احمد الجنتى.

۵. و كنت كثير الولى و الشوق فى نشره الى ان وفق الله اللطيف ابى المكرم و ثمرة فوادى المعظم السيد محمود الحسينى المرعى النجفى فاقام بكل نشاط فى طبعه و نشره و ساعده الفاضل السيد مهدى الرجائى فى تصحيحه و تحقيقه حتى انتشر و جاء بحمد الله تعالى و اجدا لما هو المرغوب فى باب الطبع و الانتشار.

دعا برای خادمان نشر

۱. اللهم اجز البازل للنفقه و المصححين خیر الجزاء و احشرهم فی زمرة السعداء و تحت لواء سید الموحدين و قدوة المظلومين و المضطهدين مولانا اميرالمومنين علی بن ابی طالب روحی لتراب اقدامه الفداء آمین آمین.
۲. ارجوا من کرم ربی اللطیف ان یدیمه لنا ذخرا و کرامة و مزیدا و ان یکثر بین الافاضل و ابناء العصر اضرابه و امثاله.

۵. بیان آرزوها و تاسفها

علامه مرعشی آرزوها و درخواست‌های خود را در قالب جملاتی کوتاه اما از صمیم قلب و سوز دل بیان می‌کند که مهمترین محور آنها درخواست توفیق از خدا برای نشر علوم اهل بیت، مطالعه این آثار توسط محققان و پژوهشگران، تکمیل و رفع کاستی‌های این نگاشته‌ها و پرورش محققان و صاحبان قلم است:

۱. و ارجوا من الله تعالی ان یجزینی به خیرا الجزاء و یوفق روحه للدعاء فی هذا الحقیقیر الحزین الکئیب من ایدی الحساد آمین آمین.
۲. و ارجوا من کرمه تعالی ان یجزینی بذلک خیر الجزاء و اساله ان یحشرنی تحت لواء جدی المظلوم امیرالمومنین و ان یرزقنی شفاعته انه البر الرحیم.
۳. و فی الختام نساله تعالی ان یدیم توفیقنا باحیاء آثار ساداتنا الائمة المیامین و نشر کلماتهم.

۴. و الرجاء من ارباب هذا الفنون الغض عما وقفوا علیه من زلة القلم فان السهو والنسیان کالطبیعة الثانویة للانسان. اقال الله یوم الحشر من اقال عشرة اخیه المومن فاستمد من الله التوفیق.

۵. و فی الختام ارجوا من اخوانی المشتغلین محصلی لعلوم الدینیة و رواد المآرب الشرعیة مطالعة هذا الکتاب الجلیل و الاعتبار بما فیہ من المرویات عن ساداتنا المیامین الهداة مصابیح الدجی...

۶. ولولا هذا الکوارث لزدت علیه فوائد جمه کثیرة و مطالب هامة و فیرة و الی الله المشتکی و ارجوا من الله تعالی ان یوفق من یاتی بعدی من العلماء و المحققین بتکمیلہ و تذیلہ.

۷. و ارجوا من علماء العصر ان یربوا و یجدوا فی تربیته الشبان النشطاء حتی یهتموا فی جمع المشجرات و تکثیر المبسوطات.

تالمات و تاسف های علامه مرعشی نیز که گاه در زندگینامه ها آمده عبرت آموز و تامل انگیز است که بیشتر درباره گمنام و مهجور ماندن کتاب ها و از بین رفتن نسخه های خطی در مخازن یا انبارهای کتاب است:

۱. و طال ما كنت أسفا علی عدم انتشاره و اختبائه فی بعض خزائن الکتب متربه تاکله العثه و تناله الخرمه لا یسال عنه و لا یفتقد.

۲. و بالجمله الرجل عالی الکعب فی المسائل العلمیه لکن الاسف انه لم یذکر اسمه فی کتب المعاجم و لا وقفت علی شیء من ترجمه حیاته سوی ما استفدته من مولفاته.

۳. و من الاسف خمول ذکره فی عصرنا مع جلاله مقامه و علو کعبه و رجحانه علی والده العلامه فی بعض الشؤون.

۴. ولكن مما يؤسف عليه عليه قلة نسخه في عصرنا و ذهول اکثر المؤلفین عنه بحیث صار نسیا منسیا و کاد ان یلحق بالمعدوم متروکا فی رفرف بعض مخازن الکتب و المخادع لا یقف علیه الا الاوحدی من الباحثین الی ان وفق المولی الکریم الوهاب سبحانه عز شانہ الساده الاجلاء الشرفاء السید اسماعیل الکتابچی و اخواته الکرام الموفقین لنشر الاسفار الدینیة فانهم شمروا الذیل عن ساق الجد فی طبعه و اذاعته علی اجود سبک و خیر طریق من حسن الخط و رصانه القرطاس و الجهد فی التصحیح و غیرها مما یقصد فی المطبوعات و یرغب.

۵. این کتاب شریف متأسفانه تاکنون منتشر نشده بود و همانند هزاران کتاب های نفیسی که در گوشه کتابخانه ها مشمول بخل کتابداران شده و منتشر نگردیده اند و در معرض تلف و خوراک حشرات آتش سوزی و یا دزدی و فروش به کتابخانه های بیگانگان غربی قرار گرفته استفاده کنندگان را محروم ساخته است.

۶. معرفی نویسندگان

معرفی های آغازین علامه مرعشی از نویسندگان در قالب جملات کوتاه و مسجع آمده است؛ البته این جملات ادبی و آهنگین صرفا جنبه ادبی و زیبایی های لفظی ندارد، بلکه براساس ویژگی های علمی آن نویسنده و تخصص های او است. از سوی

دیگر به بیان زندگی آن عالم مورد نظر اکتفا نکرده و به بهانه معرفی خاندان و معاصران او زندگینامه ده‌ها تن دیگر از اندیشمندان را بیان کرده است و «زندگینامه در زندگینامه» ای بزرگ را فراهم کرده است:

۱. السید علی بن محمد المرعشی: كان هذا الشريف الجليل من نوابغ الزمان و اعاجيب الدهر في الفقه و الاصولين و الحديث و الرجال و التاريخ و النسب و العجفر و الرمل و المثلاث و الاوافق.... و هو اول من ابتكر في صنعه الاسنان المصنوعه ساح في بلاد الهند عنفوان شبابه و اكتسب هناك الفنون العجيبه من المرتاضين و غيرهم.

۲. ابو الحسن علی بیهقی: كانت له قريحة وقادة و قوة في النظم باللغتين العربية و الفارسية... بالجملة كان آية من آيات الباري في النظم و النثر مشارا بالبنان تذكر منظوماته في نوادي العلم و الادب و الشعر و الكتابه.

۳. محمد علم الهدی: مخللة الفنون المتنوعة البحانة النقاب ذو القلم السیال و الیراع الجوال المؤلف المصنف المكثر المجید المقدم تشهد آثاره القلمیه بتضلعه و نبوغه مستوفی التحقیق العلمی الناصع الذی لا تجد فی شیء من كتبه الكثيره يجتر العلم اجترارا...

۴. فیض کاشانی: العلامة الفقیه المحدث الفیلسوف الادیب الشاعر الزاهد الورع السالك المتفنن فی العلوم الاسلامیة و غیرها المكثر فی التالیف و التصنیف...

۵. ملا صدرا: العلامة محیی الفلسفه فی الاعصار الاخیره محقق بحثی اصاله الوجود و جسمانیة المعاد و غیرهما صدر المتألهین و قدوه الحكماء و الراسخین...

۶. صفی الدین احمد الثانی: كان آية في علم النجوم و الفلكیات حیسوبا هیوبا ریاضیا هندسیا جفریا رملیا مسخرا للسفلیات حاذقا فی الصناعتین الشمسیه و القمریه اكتسب هذا الفنون طیلة اقامته و جولانه فی الاقطار الهندیه.

۷. شمس الواعظین القمصری: كان خطیبا و اعظما ناطقا مروجاً للدين أمراً بالمعروف ناهیا عن المنكر لا تاخذه فی الله لومة لائم.

۸. محمد حسین ابن محمد محسن ابن محمد سمیع: كان فقیها اصولیا متكلما حكیما محدثا مفسرا قارنا مجودا مصنفا مولفا.

۹. شیخ حر عاملی: العلامة الحبر المتبحر خیریت علمی الحدیث و الفقه نابغة الروایه مركز الاجازة و قطب رحاها علم الفضل و علیمه النجم المضىء من القطر

العاملی ابو بجدہ الآثار یتیمہ النقل جوہرہ التقوی و العدالہ مولانا ابو جعفر الشیخ
 . سمد بن الحسن آل الحر العاملی.

۱۰. میرزا محمد حسن علیاری: کان من بركات عصره و عالما ربانیا زاهدا معرضا
 عن الدنيا مستانسا بالمطالعة و التحرير فی خزانه كتبه النفیسه.

۱۱. شیخ مرتضی انصاری: الحاوی فی الفروع و الاصول و المدقق فی المعقول و
 المنقول و حیده عصره و زمانه و فرید اوانه علامه العلماء الاعلام و نخبه الفقهاء الكرام
 المبتکر فی الاصول و المخرع فی الفروع شمس فلك الفقاهة و الاجتهاد و مركز دائرة
 السداد و الرشاد...

۱۲. وحید بهبهانی: مالک ازمه التحرير و التاسیس و مربی اکابر اهل التصنیف و
 التدریس ملیک سماء التدقیق و المستوی فوق عرش التحقیق... المبطل لمخرعات
 الصوفیة و المزیف لاغالیط او هام الحكماء الاولیه.

۱۳. محمد مومن جزائری: فانه من رجالات عصرهم و منتوجات زمانهم هو
 شخص صار فی علوم البلاغة حظیا و فهمه فیہ جاحظیا و قد وفقه الباری سبحانه
 بتالیفات عدة كتب الجلیله.

۷. اطلاعات کامل نسب شناختی نویسندگان

در موارد بسیاری معرفی نویسندگان با ذکر نسب نامه کامل و دقیق آنان همراه شده
 است که بی شک از امتیازات خاص مجموعه آثار علامه مرعشی محسوب می شود:

به عنوان مثال: نسب نامه نجم الدین ابی الحسن علی علوی نویسنده المجدی:
 السید نجم الدین ابو الحسن علی بن ابی الغنائم محمد النسابه ابن ابی الحسین علی
 النسابه ابن ابی الطیب محمد الاعور ابن ابی عبدالله محمد ملقطه ابن ابی الحسین احمد
 الاصغر الضریر الکوفی ابن ابی القاسم علی الضریر ابن ابی علی محمد الصوفی ابن
 ابی الحسین یحیی الصالح ابن ابی محمد عبدالله ابن ابی عمر محمد بن عمر الاطرف
 ابن الامام امیر المومنین علی بن ابی طالب.

۸. کتاب شناسی نویسندگان

علامه مرعشی اگرچه برای سی تن از عالمان بزرگ اسلام زندگینامه نوشته است، اما در

حقیقت به بهانه معرفی آن عالمان، کتاب‌شناسی نویسندگان و عالمان بسیاری را بیان کرده که خود به تنهایی مجموعه‌ای ارزشمند از کتاب‌شناسی عالمان را تشکیل می‌دهد:

کتاب‌شناسی سید محمد مهدی بن سید اسماعیل الغریفی (نسب‌شناس برجسته قرن ۱۴)

۱. احوال الصحابه
۲. الا شهر الحرم فی ما وقع علی سادات الحرم
۳. الانصاف فی علم الحديث
۴. باب الفرج
۵. الرشحات
۶. الرغائب فی ایمان ابی طالب
۷. الرق المنشور فی شرح الكتاب المسطور
۸. الزلزله و الصاعقه علی الغالیه و المارقه
۹. الشجی و الشجن فی المظلومین من آل الحسین و الحسن
۱۰. شوارع الروایه الی مشارع الدرایه
۱۱. غایة الكمال فی نسب آل سلیمان و آل کمال
۱۲. الغرة النبویه و الدررة المرتضویه
۱۳. الفائدة العائده
۱۴. القول الصحیح فی شرح الکلام الفصیح
۱۵. الکشکول
۱۶. الکلمة الاخلاقیه
۱۷. المحاضرات المذهبیه
۱۸. منتهی المامول
۱۹. التناج
۲۰. الولاية الكبرى.

کتاب‌شناسی ابوالحسن علی بیهقی (۷۶ کتاب)

۱. اسئلة القرآن مع الاجوبه
۲. اعجاز القرآن

٣. الافادة فى كلمة الشهاده
٤. المختصر من الرائض
٥. الفرائض بالجدول
٦. اصول الفقه
٧. قرائن آيات القرآن
٨. معارج نهج البلاغه
٩. نهج الرشاد
١٠. كنز الحجج
١١. جلاء صداء الشك
١٢. ايضاح البراهين
١٣. الافادة فى الاثبات الحشر و الاعاده
١٤. تحفة الساده
١٥. التحرير فى التذكير
١٦. الوقية فى المنكر الشريعه
١٧. تنبيه العلماء على تمويه المتشبهين بالعلماء
١٨. ازاهير الرياض المريعه
١٩. كتاب اشعار
٢٠. درر السحاب و درر السحاب
٢١. و...

كتاب شناسى محمّد علم الهدى (٧٢ كتاب)

١. شرح مفاتيح الشرائع
٢. الجامع فى الاصول
٣. تحفة الابرار
٤. اصول دين
٥. نضد الايضاح
٦. مرقاة الجنان

۷. سرور صدور العارفين الاولياء
۸. الوجيز في تفسير القرآن العزيز
۹. زبور الهی
۱۰. عروة الاخبار
۱۱. معادن الحكمة
۱۲. ديوان شعر عربي
۱۳. ديوان شعر فارسی
۱۴. الكشكول
۱۵. جناح النجاح
۱۶. شرح نهج البلاغه
۱۷. شرح الصحيفة
۱۸. شرح دعاء السمات
۱۹. سرمایه بندگی و پیرایه زندگی
۲۰. درایت نثار
۲۱. و...

کتاب شناسی نجم الدین ابی الحسن علی علوی

۱. المبسوط فی الانساب
۲. المشجر
۳. الشافی
۴. العیون
۵. المجدی فی انساب الطالبین

کتاب شناسی شیخ حر عاملی (۵۲ کتاب)

۱. الجواهر السنیة
۲. الصحيفة الثانية
۳. وسائل الشیعه

۴. الفوائد الطوسيه
۵. اثبات الهداه
۶. الفصول المهمه
۷. امل الآمل
۸. بداية الهدايه
۹. الاجازات
۱۰. كشف التعيمه
۱۱. العلوية العرييه
۱۲. المزار
۱۳. المنظومة في الاخلاق و المواعظ
۱۴. المنظومة في مسائل اصول الفقه
۱۵. المنظومة في المسائل الكلاميه
۱۶. المنظومة في المسائل النحويه
۱۷. المنظومة في الفقه
۱۸. المنظومة في علمي الصرف و النحو
۱۹. المنظومة في قواعد الخط و الكتابه
۲۰. و...

میرزا محمد حسن علياری (۲۴ کتاب)

۱. اللآلی المخزونه
۲. بدائع الاسلام
۳. دلائل الشهاده
۴. مشکاة الانوار
۵. عقائد الايمان
۶. نظم البرهان
۷. صراط النجاه
۸. المواهب السنيه

۹. المحجة البيضاء
۱۰. مجمع المعارف
۱۱. و...

کتاب شناسی میرزا علی علیاری (۳۶ کتاب)

۱. بهجة الآمال فی شرح زبده المقال
۲. منهاج المله
۳. ریاض المقاصد
۴. مشکاة الوصول
۵. منهاج الاحکام
۶. منتهی الآمال
۷. شرح دعاء السمات
۸. رسالة فی الجفر
۹. رسالة فی الرمل
۱۰. شرح الاشارات
۱۱. و...

کتاب شناسی ابوطالب عزیزالدین مروزی

۱. حظيرة القدس
۲. بستان الشرف
۳. غنيه الطالب
۴. الفخری
۵. الموجز
۶. زبده الطالبیه
۷. المثلث
۸. النسب
۹. الطبقات

۱۰. سر الانساب

۱۱. و...

کتاب شناسی الفاضل الجواد کاظمی

۱. غایة المامول

۲. شرح خلاصه الحساب

۳. شرح کتاب الدروس

۴. شرح الرساله الجفریه

۵. شرح تشریح الافلاک

۶. شرح الصمدیه

۷. تعلیقہ علی الفقیہ

۸. تعلیقہ علی شرح الفصوص

۹. مسالک الافہام فی شرح آیات الاحکام

۱۰. و...

کتاب شناسی محمد مومن جزائری (۳۹ کتاب)

۱. بیان الاداب

۲. قرۃ العین

۳. وسیلۃ الغریب

۴. منیۃ الفواد

۵. تحفۃ الاحبار

۶. جنات العدن

۷. مجمع البحرین

۸. خزائن الخیال

۹. زینۃ المجالس

۱۰. مادۃ الحیاء

۱۱. و...

۹. بیان مذهب نویسندگان

بیان مذهب نویسندگان براساس منابع معتبر و دلایل مستند از دیگر ویژگی های نوشته های علامه مرعشی است:

۱. درباره مذهب ابوالحسن علی بیهقی: لاشک انه كان مواليا محبا لاهل البيت و العصمه و كان امامي المذهب كما يظهر من مطاوي كتابيه القيمين تاريخ البيهق و لباب الانساب و هو قوله بعد ذكر النبي (ص) ثم على آله الذين رتعا من كلاء الطهاره بين النحله و الخمس و اهل بيته هم جاء كما في الحديث: «النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لاهل الارض» و طيروا نواهض فراخ الحسب و النسب باجنحة السعاده و احسنوا بالحسنى و زياده... و من جمله الشواهد الدالة على تشيع المؤلف قوله ايضا في تاريخ بيهق طبع حيدرآباد دكن:... شجره طيبه كه اصلش سعادت است و فرعش سيادت و برگش رحمت و ثمره آن بركت رحمة الله و بركاته اهل البيت انه حميد مجيد سواران ميادين دين و ستارگان آسمان تمكين و درختان بوستان يقين...

۲. درباره مذهب نجم الدين ابى الحسن على علوى: لاشك و لا ريب فى كونه اماميا اثني عشريا يظهر ذلك لمن جاس خلال الزبر و الاسفار سيما تأليفه كما نص عليه فى كتابه المجدى ص ۱۵۷ فى ذكر زيد الشهيد حيث قال و نحن اثنا عشريه و كفى فى ذلك كلام سيدنا رضى الدين ابن طاووس فى كتاب الاقبال حيث قال بعد ذكر اسمه: تغمده الله بغفرانه. قال السيد عبد الرزاق آل كمونه فى كتابه منية الراغبين ص ۲۵۶ بعد ذكر اسمه و نسبه و تأليفه: انه كان متظاهره بالتشيع و الذب عن آل محمد.

۳. درباره مذهب ابن مغازلى: كان شافعيًا فروعا اشعريا اصوليا كما هو طريقة اكثر الشافعية و قلما يوجد فيهم طريقة الاعتزال او الماتريديه او غيرهما من المسالك و العقائد.

۴. درباره مذهب مير ابوالفتح حسيني شريفى: توفيقاته الاهيته: و من اعلى ما وفقه الله جل جلاله به استبصاره و انتقاله الى مذهب الاثمة الاطهار مع ما كان اسلافه عليه من النصب البالغ كما هو واضح لمن سبر كتاب نواقض الروافض لسلفه المشؤوم.

۱۰. اطلاعات تاريخى درباره نویسندگان و رفع اشتباهات محققان

از ديگر امتيازات و ويژگي هاي منحصر به فرد نوشته هاي علامه مرعشى اطلاعاتى است كه ايشان از خلال تحقيق و تفحص در هزاران كتاب و نسخه خطى به دست آورده بودند و براى آگاهى بيشتر محققان و خوانندگان به اطلاع آنها مى رسانده است

کہ بہ جرات می توان گفت کہ در دیگر زندگینامہ ہا کمتر مشاہدہ می شوند:

۱. ولعلم: انہ (تاج الدین شاہ محمود بن علی الکاشانی المتخلص فی شعرہ بالفقیر) غیر العلامہ شاہ محمود الباقری من علماء الدولہ الصفویہ و غیر شاہ محمود میمندی شیرازی و غیر السید محمود السلامی شیرازی و غیر شاہ محمود الجیلانی و کلہم متقاربی العصر و من کثیرا ما یشتبہ الامر علی ارباب علم التراجم.

۲. قد اشتهر: هذا المولی (السید عبد المطلب الحسینی) بالاخباری لشدة قیامہ فی کلماتہ علی الاصولیین و سلوکہ مسلک الامین الاستر آبادی و اعمال الخشونة فی زبرہ و اسفارہ بخلاف سائر اسرته و اسلافہ و اعقابہ فانہم معتدلو الامذقہ متوسطو المشارب و السلق سامحہ اللہ تعالیٰ.

۳. آگاہی: عبد اللہ بن جمال الدین کاشانی: لہ کتاب تذکرۃ الشعراء و دیوان شعر و کتاب خارستان علی نمط گلستان للشیخ السعدی الا انہ کلہ فی ذکر الموت و مکارہ انتہی. اقول: و هو غیر خارستان لبعض ادباء الہند و غیر خارستان المنسوب الی الشیخ السعدی و ان لم تثبت النسبہ.

۴. آگاہی: میرزا محمد حسن کرمانشاہی: کان من افذاذ الشعراء و الافاضل یتخلص فی شعرہ بکلمۃ بسم و نظمہ... و لیلعلم انہ غیر بسم المیرزا علی اکبر النواب شیرازی صاحب کتاب تذکرہ دلگشا و غیرہ المتوفی سنۃ ۱۲۶۳ ق. و کذا غیر بسم محمد یار خان الشاعر الہندی. و کذا غیر بسم المولی علاء الدین ابن الحافظ عصمۃ اللہ الدہلوی. و کذا غیر بسم المولی محمد معین الدین خان الہندی الکاوری المتوفی فی اواسط القرن الثالث عشر. و کذا غیر بسم المیرزا محمد شفیع خان النیسابوری صفدر جنگ نزیل الہند و کثیرا ما یختلط الامر فلا تغفل.

۵. فائدہ: میرزا حسن الفیضی: و اخبرنی امام الجمعہ بجلالته و فضله و انہ توفی فی شبابہ. اقول و بجنب قبر علم الہدی فی خارج المحوطہ قبران علیہما لوحان کبیران مرمریان لم یکتب علیہا شیء و یظن قوی قریبا ان المدفونین بہما من هذا البیت الاصلی لمکان اختصاص المقبرۃ بہم و ہکذا توجد فی قمصر عدۃ قبور فی مقبرۃ هذه الاسرۃ الکریمہ یظن کون المدفونین بہا منهم و اللہ العلم.

۶. فائدہ: و مما یناسب ایرادہ هنا هو انہ فی سنہ ۱۳۸۱ حیث تشرفت بزیارۃ مشہد السید الجلیل ابی الحسن علی بن الامام ابی جعفر الباقر (ع) فی اردہال من توابع کاشان

فتحوالى باب السرداب الذى تحت الايوان الكبير فنزلت فيه ورايت هناك لوحا على قبر مكتوب عليه انه قبر العلامة الجليل السيد ركن الدين مسعود الحسينى الكاشانى و اطرى فى الثناء على ابنه العلامة السيد خليل و المظنون القوى هو والد هذا السيد النبيل المترجم والله العالم.

٧. العمرى: نسبه الى جده عمر الاطرف و اشتهر بالاطرف حتى يتميز من عمر الاشراف ابن الامام سيد الساجدين لان الاشراف انتسب الى على من طرف الاب و الام اذ ابوه الامام سيد الساجدين و امه فاطمه بنت الامام الحسن المجتبى بخلاف عمر الاطرف فانه منتسب الى على من طرف الاب فقط و اما امه هى الصهباء التغلبية نص على كونها امه الشيخ ابو نصر البخارى فى كتابه سر السلسله العلوية.

٨. تنبيه: قد زل قلم الناسخ فى كتاب غاية الاختصار ص ٩٩ و كتاب عمدة الطالب ص ٢٤٧ حيث ذكر اسم والد المؤلف (كتاب الفخرى) الحسن مكبرا و الصحيح الحسين مصغرا كما يظهر من كتاب الفخرى و معجم الادباء لياقوت الحموى الذى كان معاصرا له و من اقرانه.

٩. درباره ابن مغزلى جلابى: كلمه حول لفظ الجلابى: قد عرفت ان من القابه الشهيرة الجلابى و هو نسبه الى جلاب بالضم كزنار معرب جلاب اى ماء الورد نص عليه الزبيدى و اشتهر به اما لكون اخذه شغلا لنفسه... او كان شغلا لبعض اسلافه و اما لكونه من اهل قريه الجلابيه احدى قرى واسط.

ثم الملقب به جماعة غير المؤلف ايضا و لكن حيث اطلق انصرف اليه كما يظهر من السمعانى و الزبيدى و ليعلم ان بعض المحدثين اشتبه عليه الامر و خلط الجلابى بضم الجيم بالجلابى بفتحها مع ان الجلابى بفتح الجيم نسبة الى قريه جلاب محل بناحية خوارزم و منه ابو سعيد احمد بن على الجلابى الفقيه من مشايخ السمعانى فراجع التبصير و المشتبه و غيرهما كما انه قد يشتهر الجلابى بضم الجيم بالحللابى بفتح الحاء المهملة فليكن الناقل و الكاتب على تثبيت و تحرى.

١٠. دفع وهم درباره العلامة الكمرئى: لا يذهب عليك ان الجماعة من العلماء عرفوا بالكمرئى منهم المترجم و العلامة الشيخ على نقى الكمرئى المتوفى سنة ١٠٦٠ المحدث، و العلامة الشيخ على الفراهانى الكمرئى نزىل كاشان صاحب الرسالة فى اثبات الحدوث الزمانى و كان من معاصرى المترجم فلا تغفل و لا تظنن الاتحاد.

١١. اطلاعاتی درباره القاب عالمان

١. کلمه حول القتال: يظهر من بعض الكتب انها بمعنى الهزار و البلبل و القتل بالفتح شدوه و لكن الامر عندى ليس كذلك و ان القتال اريد به من شغله و كسبه التفتيل و هو صنعه الفتائل للاسراج فى الزيت و الشحم و كان من الصنائع و الحرف المتعارفة فى الازمنة السابقة لها رجال و تجره و لعل احد اسلاف المترجم كان من ارباب تلك الصنعة و من العجب انه ذكر فى وجه التسميه شباهة المترجم بالبلابل فى الطلاقة و الذلاقة مع ان القتال لقب سلفه لان نفسه اذ كان مشهورا بابن القتال لا القتال كما هو واضح لمن سبر التراجم و المعاجم و بالجملة لا مساغ للجزم بما ذكره و نفى ما ذكرنا فل اقل من ايداعهما فى بقع الامكان.

٢. تنبيهات درباره لقب شيخ الشرف: يطلق كلم الشيخ الشرف على من الشرفاء العظام و علماء النسب: يحيى بن ابى الحسن عبيدلى، الشريف محمّد بن ابى جعفر محمّد النسابة العلوى، الشريف ابن المهنا النسابه، الشريف على بن محمّد العلوى العمري و...

٣. تنبيهات درباره لقب العبيدلى: يطلق لقب العبيدلى على جماعة من ذرية عبيدالله الاعرج ابن الحسين الاصغر ابن الامام زين العابدين: الشريف ابوالحسن على عبيدلى المختارى جد السادة المختارية ببلدة سبزوار، الشريف ابو عبدالله محمّد النسابة من اعيان القرن الثامن، الشريف السيد محمّد قاسم المختارى السبزواري من اعيان علماء النسب فى القرن العاشر و...

٤. تنبيهات درباره لقب العقيقى: يطلق العقيقى على جماعة من العلويين الشريف ابو الحسن على بن احمد العلوى النسابه، الشريف احمد بن على بن محمّد بن جعفر بن عبدالله بن الحسين الاصغر ابن الامام السجاد، الشريف على بن احمد العقيقى صاحب كتاب الانساب و...

٥. تنبيهات درباره لقب الاعرجى: يطلق الاعرجى على جماعة من مشاهير ذرية عبيدالله الاعرج ابن الحسين الاصغر ابن الامام السجاد: يحيى بن الحسن العبيدلى، الساده المختاريه ببلده سبزوار، السيد ابو محمّد الحسن الاعرجى النسابه من علماء القرن السابع و...

٦. ابو محمّد الحسن... هو المعروف بالدندانى:... قد اشتبه على بعض المؤلفين حيث بدّل الدندانى بالزندانى و بعضهم بدّلها بالزندانى و كلاهما خطأ و الصحيح الدندانى بالدالين المهملتين اشتهر بذلك لظهور اسنانه المقاديم كما يرى فى بعض افراد البشر.

۷. وجه الاشتهار البياضی: فبعضهم كابى جعفر مسعود الشاعر اشتهر به لان رجلا من سلفه حضر فى مجلس احد الخلفاء العباسيين لابسا الثوب الابيض جالسا بين العباسيه اللابسين الثياب السود فسأل خليفه من هذا البياضى؟ فقيل هو فلان فلما خرج من المجلس اشتهر بين الناس بالبياضى و سرى اللقب فى اعقابه. و بعضهم تشتهر بالبياضى لانه الف سفرا عرف بالبياض و هو فى المصطلح العرفى ما يفتح و يقرأ طولا بخلاف الكتاب فانه يفتح و يقرأ عرضا و ممن وجه شهرته هذا الوجه هو الملا محمّد ابراهيم المذكور و كان يقال له بياض خان ثم قيل له بياضى. و الاظهر عندى فى وجه اشتهار المترجم بالبياضى (زين الدين على البياضى) هو المحتمل الثانى فاذا البياضى بالتشديد ثم بعد الغمض عن ذلك فالأظهر الوجه الاول.

۸. تنبيه و دفع شبه دربارہ ابن فتال نیشابورى: لا يخفى ان عده من اصحابنا اشتهروا بابن الفتال منهم المترجم و منهم الشيخ محمّد بن على بن عبد الصمد النيسابورى و منهم... السيّد رحمہ اللہ الفتال من علماء زمن الصفويه و منهم ابن الفتال الشيرازى. و منهم الشيخ محمّد ابن الفتال النجفى البحرانى الاصل رايت حواشيه على الفقيه يظهر منها دقه نظره و جودة فكره ولكن حيثما اطلق ينصرف الى صاحب الترجمة و لا تغفل.

۱۲. اطلاعات جغرافيايى

۱. حول كلمه الراوندى: الراوندى نسبة الى راوند هي قرية كبيرة من قرى بلدة كاشان فى طريق قم بينها و بين كاشان فرسخان تنسب اليها جماعة من علماء الفريقين كابى العلاء المعدل و هو زيد بن على بن منصور الراوندى و... و من المنتسبين اليها الشيخ ابوالحسن سعيد بن هبة الله الراوندى و... و ليعلم ان راوند هذا غير راوند من قرى بلدة قم و يعبر عنها راونج ايضا و تنتسب اليها ايضا جماعة منهم صدر العلماء الراونجى الذى قتله دعاة المشروطة فى ايران بداره فى رائج و نقل جسده الى بلدة قم اخذالله بحقه قاتليه و كذا غير رائند من قرى بلدة الموصل و كذا غير قرية راوند من قرى خراسان و غير راوند من قرى ماوراء النهر قلا تغفل.

۲. در حول كلمه ديلىم: ديلىمى منسوب است به ديلىم كوهى و يا قريه اى است بين قزوین و گیلان و جمعش ديالمه كه جمع على خلاف قياس است مى باشد. جمع

کثیری از علما و دانشمندان و فقہا و محدثین از دیلم برخاسته‌اند. آن که از عامه می‌شود نام برد ابو یعلیٰ عثمان الدیلمی الوراق متوفی ۳۶۷ هجری است... نکته مهمی که باید اشاره شود این است که دیلمی کما این که منسوب است به دیلم اسم کوه و یا قریه‌ای از قراء مابین قزوین و گیلان گاهی هم اطلاق می‌شود در مقام نسبت به قومی که ساکن دیلم بوده‌اند و اما دیلمانی نسبتش به دیلمان است که از قراء جرجان و یا اصفهان و یا نیشابور می‌باشد و این نکته‌ای بود که نباید غفلت شود.

۱۳. اطلاعات نسخه‌شناسی

ارائه اطلاعات دقیق نسخه‌شناختی آثار معرفی شده براساس مستندات از دیگر امتیازاتی است که در زندگینامه‌های علامه مرعشی به فراوانی مشاهده می‌شود. اهمیت این اطلاعات آن‌گاه مشخص می‌شود که بیشتر این آگاهی‌ها اولاً حاصل تحقیقات و مشاهدات شخصی ایشان بوده است که معمولاً با کلماتی همچون: «عندنا نسخه»، «رایت نسخه»، «وجدت نسخه» بیان شده و ثانیاً بسیاری از این اطلاعات در دیگر کتب فهرست نیامده و یا اصلاً فهرستی از آن کتابخانه تهیه نشده است:

۱. الافادة فی تاریخ السادة، سید ابوطالب یحیی: توجد نسخة منه فی مكتبة برلين المنتقلة الی تو سجن بألمانيا.

۲. النقط لمعجم ما اشکل من الخطط او الخط، ابو علی محمد الجوانی: النسخة مخطوطة موجودة فی دار الکتب الوطنية بباریس برقم ۴۷۹۸ مع عدة الرسائل فی المجموعه.

۳. التحفة الشریفة و الهدایا المنیفة ابو علی محمد الجوانی: النسخة موجودة فی المكتبة الخدیویة بمصر و نسخة اخرى موجودة فی دار الکتب فی بلدة برلين برقم ۹۵۱۱.

۴. تحفة الانساب، ابو علی محمد الجوانی: النسخة موجودة فی المكتبة الازهریه.

۵. روضة اولی الالباب فی معرفة التوارخ و الانساب، ابوسلیمان بناکتی: رایت نسخه ناقصه منه يظهر و فور اطلاع ناسخه بالانساب و فی خزانه کتب السلطان نظام شاه ملک حیدرآباد الدکن نسخه تامه برقم ۴۹۴ فی قسم التاریخ صفحاتها ۳۷۹.

۶. اشرف الانساب، سید عزالدین ابوطالب حمزه: رایت نسخه منه بخط حفیده عند استادی فی علم النسب السید رضا الموسوی البحرانی.

٧. الزبدة فيما عليه من ذرارى السبطين العمده، سيد على ابو الحسن البحرانى: عندنا نسخة مصورة من الكتاب فى مكتبتنا العامه الموقوفه و اصل النسخة محفوظة فى مكتبة سليمانيه الكائنة فى استانبول.
٨. تعاليق بر عمده الطالب، حسين بن مساعد: رايت فى النجف الاشرف فى مكتبة العلامة الشيخ عبدالرضا النجفى نسخة من العمده كلها بخط المترجم و تعاليقه و هوامشها و فى آخره نسبه و تاريخ تحريرها ٢٩ ربيع الاول سنة ٨٩٣.
٩. ادريسية النسب فى القرى و الامصار و بلاد العرب، ابو عبدالله محمد القسطينى: نسخة المخطوطة من الكتاب موجودة فى خزانه المكتبة الخديويه.
١٠. انساب آل البيت و الائمه، السيد ابو الربيع سليمان بن محمد: النسخة موجودة بخط مغربى فى مكتبة الرباط بالمغرب الاقصى.
١١. تعليقه بر حدائق الانساب الفتونى، السيد قاسم بن حسين: النسخة توجد عند ذويه اليوم فى النجف الاشرف.
١٢. التهذيب شيخ الطائفة: عندنا فى المكتبة العامة الموقوفة نسخة بخطه الشريف ضياء الدين محمد ابن شاه مرتضى تاريخ الكتابه سنة ١٠٤١.
١٣. رجال المومن، محمد مومن: النسخة موجودة فى خزانه كتب الفاضل الميرزا فخر الدين النصيرى.
١٤. شرح خلاصة الاذكار جمال الدين اسحاق النسخه الموجوده بخطه فى خزانه كتب العلامة الفيضى.
١٥. فتح المفاتيح محمد محسن ابى طالب: عندنا فى المكتبة العامة الموقوفة نسخة منه جيد خطأ و قرطاسا و لكن من الاسف انها مخرومة و هى بخط الشريف فرغ منه ببلدة كاشان سنة ١١٤٨ و توجد نسخه اخرى ايضا بخطه الشريف فى مكتبة السيد محمد المشكاة البيرجندى بطهران.
١٦. الوافى فيض كاشانى: توجد نسخة من الجزء الخامس عند الفاضل فخر الدين النصيرى بخط المترجم و على ظهره كتابات من المولى محمد هادى و خاتمه بيضى الشكل صكه: محمد هادى فيضى.
١٧. الكلمات النورية السيد عبد المطلب الحسينى: رايت نسخة منه فى خزانه كتب السيد جمال الدين الاخوى وزير العدليه الاسبق فى ايران و نسخة اخرى بخطه

الشریف فی خزانه كتب العلامة السید محمد المشكاة و نسخة فی مجموعة عند السید مهدی الحسینی اللاذوردی القمی.

۱۸. تنویر القلوب السید عبدالمطلب الحسینی: رایت نسخة منه تاریخ کتابتها سنة ۱۱۵۶ق عند بعض اعقابہ ثم انتقلت الی و وقفها و هی فی المكتبتی الموقوفة العامة و نسخة اخرى موجودة فی مكتبة السید مرتضی النجومی الكرمانشاهی نزیل الغری الشریف.

۱۹. التفسیر الفارسی السید عبدالمطلب الحسینی توجد نسخة فی المكتبة العامة بمشهد مولانا الرضا (ع) و رایت نسخة منه عند الشیخ محمود السالك الكاشانی نزیل اصفهان.

۲۰. ادب الدعا السید عبدالمطلب الحسینی: رایت نسخة مخرمه عند العلامة الفیضی و نسخة عند المیرزا فخرالدین النصیری.

۲۱. الاذکار و الاوراد و الادعیه، محمد محسن ابن ابی الحسن الكاشانی: هو كتاب حسن فی بابہ رایت نسخة ناقصة منه فی خزانه كتب العلامة حیدر قلی خان المشتهر بسر دار الكابلی من مشایخنا فی الروایه.

۲۲. شرح التبصره العلامة الحلی: النسخه كانت موجودة عند الحاج آقا محمد مهدی الثانی الفیض المهدوی رایتها فی خزانه كتبه ببلده کرمانشاه و كانت بخط الشارح.

۲۳. تقرير بحث الاصول شیخ انصاری، میرزا احمد الفیضی: رایت منها فی خزانه الكتب الموقوفة بالحسینیة التستریه فی الغری الشریف.

۲۴. عمدة الطالب الكبرى ابن عنبه: و النسخة المخطوطة فی مكتبتنا العامة الموقوفة و نسخة مصورة اخرى منه اخذ تصويرها من مخطوطة موجودة فی مكاتب استانبول.

۲۵. خزانه الخیال، محمد مو من جزائری: منها نسخة كانت عند صديقنا الولهان فی جمع الكتب المخطوطة محمد ظاهر السماوی... و منها نسخة اشتراها محمد مهدی آل مظفر اشتراها فی سوق المزایده فی النجف... و منها نسخة كانت عند الشیخ علی بن محمد رضا آل كاشف الغطاء.

۱۴. اطلاعات شجره شناسی

اگر کتابی در باره تاریخچه شجره نویسی در اسلام و مجموعه شجره نامه ها در فرهنگ

اسلامی تهیه شود بی شک مهمترین منبع و مرجع تهیه آن مجموعه آثار علامه مرعشی به ویژه زندگینامه‌های ایشان است که از اطلاعات دقیق شجره‌شناسی لبریز است:

۱. عمدة الطالب الوسطی، عندنا نسخة من كتاب عمدة الطالب الوسطی لابن عنبة الداوودی النسابة بخط السيد الجلیل و فی آخرها مشجرة السادة المشهورین بآل صنوجه بخط ایضا.

۲. انی رأیت ببلدة قم المشرفة مشجرة لسادات تفرش الافطسیین و كانت مصدقة و مصححة بتصحيح هذا الرجل الكبير (حسین بن مساعد) و السيد محمد بن كمونه و تاریخ النسخه شهر محرم الحرام سنة ۹۱۷ ق.

۳. رأیت بخطه الشريف عدة مشجرات منها مشجرة اسرتنا الکریمه و ابتدا فیها باسم جدی العلامة النسابة شرف الدین علی سید اطباء الحسینی المرعشی النجفی.

۱۵. اطلاعات اجازات علما

۱. ذکر العلامة الحافظ حسین الکربلانی فی کتابه روضات الجنات صورہ اجازة السيد تاج الدین للسید شهاب الدین عبدالله ابن صاحب الترجمة بتمامها.

۲. نقل الحافظ حسین الکربلانی فی کتابه روضات الجنات صورہ اجازة السيد تاج الدین لهذا السيد و تاریخ الاجازة نهار الجمعة ۲۰ شوال سنة ۹۱۲ بمدينة تبریز و کذا صورة اجازة الشيخ ابراهیم السلماسی الشافعی له و تاریخها سنة ۹۰۷.

۳. و له (السید ناصر الدین کمونه) اجازة مبسوطة للمیر عماد الدین محمد حکیم تاریخها سنة ۱۰۷۱ و کتبها له فی النجف الاشرف.

۴. و اما اجازاته: یروی بالاجازة عن الشيخ محمدرضا الشیرازی و المولی محمد شفیع الجیلانی عن الشيخ المجلسی و عن ابن عمه ابی الحسن الشریف و عن المیرزا مهدی الشهرستانی الحائری.

۵. فتح المفاتیح محمد محسن ابی طالب: و فی آخرها اجازة لاحد اولاده و لکن من الماسوف علیه انه لم یصرح باسم المجاز.

۶. السيد حبیب الله الطباطبائی كما وجدت فی اجازة له علی ظهر نسخة من تفسیر التبیان لشیخ الطائفة.

۷. رأیت اجازة منه ایضا لابنه العلامة المولی نور الدین محمد صاحب درر البحار

صرح فيها بروايته عن والده المولى محمّدمومن عن والده شاه مرتضى الاول ابن
١١- تلامه شاه محمود عن...

٨. محمّد الهادى ابن شاه مرتضى الثانى اخذ عن عم والده صاحب الوافى ورايت
اجازة له على ظهر الجزء الرابع من الوافى وقد قرأ على المميز تاريخها سنة ١٠٢٧ ق و
عن والده شاه مرتضى الثانى و تاريخ اجازته له سنة ١٠٧٢ ق.

٩. بهاءالدين محمّد ابن نورالدين ابن شاه مرتضى الثانى: يروى عن جماعه منهم
والده رايت اجازة له تاريخها سنة ١١١٤ ق و قد صنف والده كتاب الحقائق القدسيه
باسمه و يظهر من تعابيره فى حقه علو كعبه فى الفضل و العلم.

١٠. الميرزا كوچك ابن محمّد بن صدرالدين محمّد الاول: اخذ العلم عن جماعه
منهم الشيخ زين العابدين المازندرانى و قد رايت اجازة منه له و قد صرح فيها باجتهاده
و كونه ذا ملكة قدسيه فى الاستنباط و الاجتهاد.

١١. ولده العلامة المولى نصيرالدين سليمان رايت اجازة والده له بخطه الشريف
على ظهر كتاب الصلاة من الوافى.

١٢. ولده العلامة صفى الدين احمد رايت اجازة والده له على ظهر نسخة من الفقيه.

١٣. العلامة المولى لطف الله الكاشانى رايت صورة اجازة له على ظهر كتاب نضد
الايضاح تاريخها سنة ١٠٧٥ ق.

١٦. اطلاعات نسب شناسان تاريخ اسلام

علامه نجفى در اين بخش كه ذيل معرفى كتاب لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب،
ابى الحسن على بن ابى القاسم بيهقى (م ٥٦٥) آمده به معرفى ١٩٩ نسب شناس از قرن
اول تا عصر حاضر مى پردازد و اطلاعات دقيقى از زندگى، آثار و ديدگاههاى
انديشمندان درباره آنها به همراه مأخذشناسى كامل ارائه مى كند كه در نوع خود
بى نظير است كه محصول سالها تفحص و جستجوهاى عالمانه ايشان است. در اينجا
به عنوان نمونه به چند نام و توصيف علمى آنها اکتفا مى كنيم:

١. عقيل بن ابى طالب: له مقام شامخ فى فن النسب، حاضر جواب.
٢. ابو محمّد سعيد بن مسيب: كان عالما فقيها نسابة مورخا محدثا.
٣. دغفل بن حنظله: كان نسابة العرب و يضرب به المثل فى النسب.

۴. حویطب بن عبدالعزی: کان عالما بالشعر و الاخبار و الانساب.
۵. ابو جعفر عامر: من اعلم الناس بالانساب.
۶. ابو صفوان مخرمه: کان نسابه بصیرا خبیرا.
۷. جبیر بن مطعم: کان من سادات قریش و عارفا بانسابهم.
۸. نخار بن اوس: کان خطیبا و نسابه مضطلعا.
۹. ابو کلاب و رقاء: کان من افضل النسابین.
۱۰. خبیب بن عبدالله: کان یعد من العلماء الذین طالعوا الکتب القدیمه.
۱۱. مشجور بن غیلان: کان خطیبا و عالما بالانساب.
۱۲. زید بن الکیس: یدوا انه الف کتابا فی الانساب.
۱۳. عبدالله بن عمرو: کان یعتبر احد کبار علماء النسب.
۱۴. حارث بن عبدالله: قد اخذ علم الفرائض عن امیرالمومنین و کان نسابه زمانه.
۱۵. نجار بن اوس: کان انساب العرب فی وقته و متقدما فیه.
۱۶. ابو ثعلبه: کان من مشاهیر علماء الانساب.
۱۷. ابو عبدالله محمد: کان حافظا اخباریا نسابه علامه. (قرن دوم)
۱۸. شریف ابو عبدالله: النسابه العلوی.
۱۹. کمیت بن زید اسدی: کان من علماء النسب و شعراء آل الرسول.
۲۰. ابو مخنف: کان نسابه مورخا رجالیا.
۲۱. خالد بن طلیق: هو اقدم علماء الانساب فی العصر العباسی.
۲۲. ابو هلال لقیط: کان زاهدا عالما بالانساب و باخبار العرب و اشعارها.
۲۳. ابو محمد عبدالله انصاری: کان من کبار علماء الانساب فی عصره.
۲۴. ابو نصر محمد: صاحب التفسیر و علم النسب.
۲۵. ابو الحکم عوانه: عالما بانساب العرب و شعرهم القدیم و اخبارهم.
۲۶. ابو صالح باذام: کان محدثا راویه و مفسرا للقرآن الکریم و کان نسابه.
۲۷. ابن عدی زارع.
۲۸. احمد بن محمد جهنی.
۲۹. ابو الکناس کندی: کان اعلم الناس فی فن النسب و اخبار العرب.
۳۰. خراش بن اسماعیل.

۳۱. سجیم بن حفص: كان عالما عارفا بالسير و الوقائع و احوال ايام الناس.
 ۳۲. عبدالله بن عقيل: كان عالما فاضلا نسابه.
 ۳۳. على بن كيسان: كان من مشاهير علماء الانساب.
 ۳۴. ابو منذر هشام: كان آيه في الاحاطة بانساب العرب و الهاشميين و القرشيين.
 ۳۵. و...

نمونه ای از ماخذ شناسی کامل و دقیق نسب شناسان

ابوطاهر احمد بن عيسى المبارك: ذكره الشريف العمري في المجدي ص ۲۹۴ قال:
 احمد العالم ابوطاهر بن عيسى الشريف الجليل الزاهد النسابه العالم الملقب بالفننه.
 قال الامام فخر الرازي في الشجره المباركه ص ۱۹۱: احمد العالم النسابه الفقيه
 الملقب بالفننه لتفننه في العلوم.
 قال القاضي في الفخرى ص ۱۷۵: احمد الفقيه المحدث العالم النسابه الشاعر و
 يلقب الفننه لتفننه في العلوم. و ذكره ايضا ابن عنبه في العمدة و ابوالفرج في مقاتل
 الطالبين و ابن طباطبا في المنتقلة.

۱۷. بيان اهميت كتاب (كلمه حول هذا الكتاب الشريف)

۱. لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ابى الحسن على بن ابى القاسم بيهقى (م ۵۶۵): فانه
 جمع و اوعى فيه فوائد لا توجد في غيره و هي منحصره به فله دره و عليه اجره.
 ۲. معادن الحكمة، محمّد علم الهدى: الذى هو بمرأى منك و مشهد سفر نافع ماتع
 مولف لم يسبق اليه فيما اعلم مبتكرة في موضوعه حسن الاسلوب جيد الترصيف و
 الترتيب.

۳. المجدى، نجم الدين علوى: و لعمري انه من احسن الكتب المولفة في النسب
 حاو على فوائد كثيرة و نكات هامة قد اكثر النقل عنه العلماء في كتبهم و هو معتمد
 عليه و مستند اليه...

۴. المجدى، نجم الدين علوى: و بالجملة هذا الكتاب من اقدم الكتب النسبية التى
 وصلت الينا و كان موردا للتدريس و التدريس لعلماء هذا العلم الشريف و قد اكثر
 فطاحل علم النسب في النقل عنه.

۵. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه: فی زهاء مجلدات و هو من احسن كتب الحديث و اشهرها و اودع فيه اخبار الاحكام الشرعية ناقلا اياها عن اكثر من سبعين كتابا من الكتب المعتمدة عند الاصحاب تقارب محتوياته من مئة و خمسين الف بيت على مصطلح الكتاب و ارباب القلم.

۶. زبده المقال ميرزا علی علياری: هذا السفر الجليل فی خمس مجلدات... و لعمري انه سفر جليل يليق ان يستفيد منه المحققون فی هذا الشأن و العلماء الباحثون فی الاسانيد.

۷. مناقب علی بن ابي طالب، ابن مغازلی: ان هذا التالیف الشريف حاو لمناقب هامة مشهورة فی حق سيدنا اميرالمومنين... و من المزايا ان منقولاته مروية عن اعلام الحديث و ثقاتهم و اثباتهم كما هو ظاهر لمن راجعه بالدقة و منها تحرى المؤلف و سعيه نقل الحديث عن المحدثين المعاصرين بلا واسطه ليكون السند عاليا.

۸. مسالك الافهام فی تفسير آیات الاحكام، الفاضل الجواد الكاظمی: و ايم الله و انه لابر قسم هو من احسن ما رايته فی هذا العلم الشريف قد حوى التحقيقات الدقيقة و النكات العلمية حول تلك الآيات الكريمة و شرح معاضلها و حل مشاكلها بالفاظ جزله و قوالب سهله استفاد اكثر من افادات استاذه المذكور (شيخ بهائى).

۹. الصراط المستقيم، العلامة البياضی: هو سفر عجيب فی باب و حيد فی شأنه فريد فی مسابقته و اودع المصنف الهمام فيه لباب مثتى كتاب من رشحات اقلام اعلام الفريقين و عصارتهما مع تقديم مقدمة و جيزة فی البراهين العقلية على اثبات اصول الاعتقاد بعبائر سهله و قوالب جزله حباه الله بما تقر به العين و يثلج الفواد.

۱۰. ارشاد القلوب، ابي الحسن ديلمی: با اين كه خيلى مختصر و حجمش كوچك است ولى جامع كثرى از احاديث قدسيه و روايات ماثوره و كلمات دربارہ دانشمندان صالح و پرهيز كار از گذشتگان است كه در مقام پند و اندرز راهنمائى بشر القا نموده اند... اين كتاب به زبان عربى و تازى به شيوه آراسته و پيراسته به رشته تحرير در آمده.

۱۸. بيان وجه تسميه كتابها

۱. وجه تسميه الكتاب بالمجدى بفتح الميم: لانه الفه لمجد الدوله ابي الحسن احمد نقيب مصر فى زمن الفاطميين... حيث قال نفسه فى مقدمه المجدى ما لفظه: صوب راى فى

ما فعلت و استحسنت ما قرأت و جمعت رسم السید الشریف الاجل الفضل الغزير العقل ابوطالب محمد بن مجد الدوله...

۲. وجه تسميه الكتاب الفخرى: لان المؤلف الفه باسم الامام الفخر الرازى المفسر الشهير صرح به هو نفسه فى مقدمة الكتاب... ورد الفخر الرازى الى مرو و كان من جلاله القدر و عظم الذكر و فخامة الهيبة بحيث لا يراجع فى كلامه و لا يتنفس احد بين يديه لاعظامه على ما هو مشهور متعارف فدخلت اليه ترددت للقراء عليه فقال لى يوما احب ان تصنف لى كتابا لطيفا فى انساب الطالبين لانظر فيه فلا احب ان اكون جاهلا به. فقلت له: اتريد مشجرا ام منشورا؟ فقال: المشجر لا ينضب بالحفظ و انا اريد شيئا احفظه. فقلت: السمع و الطاعة و مضيت و صفت له الكتاب الذى سميته بالفخرى و حملته و جتته به... ۳. علت نام گذارى كتاب اسديه: از بحث هاى گذشته روشن شد كه مولف اين كتاب را به علامه صدرالدين الصدور مير اسدالله مرعشى معروف به شاه مير مرعشى اهدا کرده و آن را به نام او اسديه موسوم نموده است.

۱۹. بيان تاريخ دقيق تولد و وفات ها

۱. درباره وفات ابوعبدالله مصعب: ولد سنة ۱۵۶ و توفى فى ثانى شوال سنة ۲۳۳ كما فى الفهرست لابن نديم قال: ان عمره كان ۹۶ سنة فعليه يكون ولادته فى سنة ۱۳۷ نقل ذلك فى الفهرست عن ابن ابن خيثمه تلميذ مصعب. ولكن الذى يظهر من تاريخ بغداد للخطيب ان وفاته كان فى ثانى شوال سنة ۲۳۶ ببغداد و عمره ثمانون سنة و عليه فيكون ولادته سنة ۱۵۶ بالمدينة المشرفة، والله العالم.

۲. درباره تولد و وفات ابوالحسن على بيهقى: اما مولده يظهر من كلام ياقوت الحموى انه ولد فى يوم السبت سابع عشرين شعبان سنة تسع و تسعين و اربعمئة فى سبزوار من ناحيه بيهق. و الاظهر انه ولد سنة ۴۹۳ و يويد ذلك ما ذكره البيهقى نفسه فى كتابه تاريخ بيهق ان فخر الملك قد قتل يوم عاشوراء سنة خمسمئة و المولف كان طفلا يتدرس فى مكتبه فعلى هذا كيف يمكن مولده فى سنة ۴۹۹؟ و اما وفاته فكانت فى سنة خمس و ستين و خمسمئة بعد الهجرة.

۳. درباره تولد بیشتر خاندان فيض كاشانى: كما وجدت بخطه العلامة الفيضى المعاصر فى سنة... كما وجدت بخط والده... فى سنة سنة...

۴. درباره تولد و وفات نجم‌الدین ابی‌الحسن علی علوی: اما مولده فعلی ما ذکره السید شمس‌الدین محمد فی کتابه الاصلی فی انساب العلویین سنه ۳۴۸ ق بالبصره و اما وفاته سنه ۴۹۰ ق بالموصل و هذا بعید جدا اذ یلزم منه کون عمر المولف ۱۴۲ سنه اللهم الا ان یقال: و ان تسعین غلط و الصحیح تسع و خمسون بعد اربعمئه و یلزم منه کون عمر المولف مئه و احدى عشره سنین والله العالم و لم اجد فی کتب الانساب و معاجم التراجم ضبط ولادته و وفاته غیر صاحب الاصلی.

۵. درباره تولد شیخ علی علیاری: و ارخه نفسه بقوله:

انا علی بن عبدالله	فی ولرغ خامس شهرالله
کان بعون ربی العزیز	فی ست امیال من التبریز
میلا دی فی سعد السعود	و مسقطی قریه سرد رود

۶. درباره وفات الفاضل الجواد الکاظمی: لم اقف علی سنة وفاته بالتعین مع المراجعه اکثر المدارک الموجوده عندی و یتظهر من کلمات بعضهم انه توفی فی اواسط القرن الحادی عشر و دفن باصفهان...

۷. درباره وفات صاحب مجمع البحرین: توفی سنه ۱۰۸۷ و قیل ۱۰۸۹ و قیل ۱۰۸۵ و الارجح الاول اجاب دعوة ربه فی قرية الرماحیه و نقل جسده الی النجف الاشرف و دفن به و قبره یزار الی الآن فی محله البراق من محلات تلك البلدة المقدسة و لا سرته دور و مسجد هناك مشهوره.

۸. درباره وفات شاه میر مرعشی:

تاریخ وفات صدر فرخنده صفات	از هجرت مصطفی علیه الصلوات
باشد سه عدد مرتبه آحادش	ضعفش عشرات و جمع این هردو مئات
	(۹۶۳ ق)

۲۰. اطلاعاتی از عالمان شاعر

اهمیت این اطلاعات در این است که تمامی آنها از مجموعه آثار چاپی و خطی عالمان شاعر استخراج شده و در کتب تذکره ذکری از آنها یا نشده یا اطلاعات ناقصی ارائه شده است.

۱. علی بن عبد الحمید بن فخار:
طلاب العلی لا رغبه فی المكاسب
رعی الله قلبا لا یزال متیما
۲. ابوصالح محمد المهدی العاملی:
احمدک اللهم باری النسم
۳. ابوالحسن علی بیهقی:
یا خالق العرش حملت الوری
و عبدا الان طغی ماؤه
۴. تاج الدین شاه محمود بن علی الکاشانی: المتاله العارف الشاعر النابغه المحدث
النحریر المتخلص فی شعره بالفقیر کان من مشاهیر علماء کاشان و قبره بها.
۵. فیض کاشانی در تولد فرزندش:
بحمدالله که فرزندی مبارک
علی کنیت به او بخشید و احمد
۶. المولی صفی الدین احمد:
بک فی البدایه بسملوا
بک فی الکفایه حسبوا
۷. جمال الدین اسحاق الثانی: و له دیوان الشعر اکثره فی مدائح الائمة و مصائبهم و
مثالب اعدائهم يتخلص فی شعره بالخائف کما وجدت فی مجموعة العلامة الفيضی
المعاصر بخطه.
۸. عبدالله بن جمال الدین کاشانی: له کتاب تذکرة الشعراء و دیوان شعر و کتاب
خارستان علی نمط گلستان للشیخ السعدی الا انه کله فی ذکر الموت و مکاره انتهى.
اقول: و هو غیر خارستان لبعض ادباء الهند و غیر خارستان المنسوب الی الشیخ
السعدی و ان لم تثبت النسبه.
۹. محمد حسین المدرس:
سبحانه من لا یزال محسنا
۱۰. میرزا محمد حسن الکرمانشاهی: کان من افذاذ الشعراء و الافاضل يتخلص فی
شعره بکلمة بسمل و نظمه فی غایه الجوده من حیث السلالة و الجزالة و علو المضامین

سیما فيه من مدائح آل الرسول الاكرم و مراتبهم... و لیعلم انه غیر بسمَل المیرزا علی اکبر النواب الشیرازی صاحب کتاب تذکره دلگشا و غیره المتوفی سنه ۱۲۶۳ ق. و کذا غیر بسمَل محمّد یار خان الشاعر الهندی. و کذا غیر بسمَل المولوی علاء الدین ابن الحافظ عصمه الله الدهلوی. و کذا غیر بسمَل المولوی محمّد معین الدین خان الهندی الکاوری المتوفی فی اواسط القرن الثالث عشر. و کذا غیر بسمَل المیرزا محمّد شفیع خان النیسابوری صفدر جنگ نزیل الهند و کثیرا ما یختلط الامر فلا تغفل. ص ۲۳۰

۱۱. المیرزا محمّد ابراهیم: له منظومات فی الکلام و المدائح و المراثی و کان یتخلص فی شعره بالحافظ.

۱۲. محمّد علم الهدی:

لک الحمد فی البدء و الانتها	لک الحمد ذا المجد و الکبرياء
لک الحمد یا من دنا فی العلو...	لک الحمد یا من علا فی الدنو
غمگین دلم از تو شاد یاد تو بخیر	ای وصل تو ام مراد یاد تو بخیر
گر من شدمت ز یاد یاد تو بخیر	غایب نشوی از نظر من لختی

۱۳. شیخ حر عاملی: هو من المکثرین فی النظم الرائق و الارجیز و اکثره فی المسائل

العلمية و مناقب العترة و مصائبهم و الاخلاقیات:

و به قد توسل الانبیاء	کیف تخطی بمجدک الاوصیاء
السعدین هذه العلیاء	ما لخلق سوی النبی و سبطیه

۱۴. میرزا علی علیاری:

احدا و لا احد لذا یلقانی	فسكنت فی اقصائی حتی لا اری
فغدت کسم الابره اوطانی	ضاقت علی الارض بعد رحبها

۱۵. ابوطالب عزیز الدین مروزی:

قد صار مغلوبا و مسلوبا	قولوا لمن لبی حبه
هواء الایمان مکتوبا	و فی صمیم القلب منی اری
جسمی معلولا و معیوبا	و صحتی فی عشقه صیرت
منهمل فی الخد مسکوبا	و مدمعی منهمره ماوه

۱۶. محمّد مومن جزائری:

معاشرا اخوانی سلام علیکم لقد دمعت عینای شوقا الیکم

ولا غرو ان جسمی ثوی ارض غربه
۱۷. سید ابی الرضا راوندی:

انا و الدهر کلانا کاتب
فسواد فی بیاض رقمی
۱۸. ابی محمد الحسن دیلمی:

واخفیت ما بی منک من موضع الصبر
الی دمعتی سرا فتجری و لا ادری
۱۹. میر محمد اشرف حسینی مرعشی:

آن ماه دو هفته دلبر جانی من
یک روز نکرد فکر شبهای غم

۲۱. بیان سجایای اخلاقی علما

محمد علم الهدی: هو ممن من الله الکریم الوهاب علیه بالانصاف بالصفات الحمیده و الخصال الرضیه من لین العریکه و حلو المجلس و بهاء النظر کما یحکی وجوده القریحه و سلالة الکلام و عذوبة المنطق و کرم النفس و التعادل التقریبی فی القوى و فوق کل مزایاه شده و لائه فی حق آل الرسول و...

۲۲. سخنان بزرگان درباره علما (کلمات العلماء فی حقه)

۱. در ذکر محمد علم الهدی: کتاب امل الامل لسیدنا الموسوی الکاظمینی فانه قال فی حقه ما لفظه: عالم فاضل محدث فقیه رجالی جید الطریقه حسن الخط فاضل الادب خبیر بالحکمه جامع للفضائل...

و بالجمله الرجل جدير بان یقال فی حقه: هو ممن آتاه ربه الکریم الاهتداء الی التقاط الجواهر العلمیه الثمینه من زوايا الروایات و خبايا الزبر و الاسفار و لعمری رزقه الله ذوقا حسنا ذائقا مرهفا و حسا علمیا نقیا حساسا و دقة دقيقة نادرة فی الفهم و قدره فعاله فی التألیف و التصنیف باسرع وقت و احسن اسلوب...

۲. در ذکر نجم الدین ابی الحسن علی علوی: فخر الدین الرازی قال فی ذریة عمر الاطرف ما لفظه: فمن ولد علی بن محمد بن یحیی الصوفی الحسن ابو علی الادیب

الشاعر النسابة بالموصل و له مصنفات كثيرة منها كتاب المجدى فى انساب الطالبين.
٣. در ذكر نجم الدين ابى الحسن على علوى: السيد عزيز الدين المروزي فى كتابه
الفخرى حيث قال فى ذكر اعقاب عمر الاطرف ما لفظه: فمن هذا البيت مجد الشرف
الاديب الشاعر النسابة العالم بالبصره المعروف بابن الصوفى...

٤. در ذكر نجم الدين ابى الحسن على علوى: ابن عنبه در كتاب التحفة الجمالية فى
انساب الطالبية: شيخ ما ابوالحسن... علم نسب در عصر او بدو منتهى شد و سخن او
حجت ماند و مشايخ بزرگ در اين فن يافته بود و از مصنفات او كتاب المبسوط، كتاب
الشافى و كتاب المجدى (مى باشد).

٥. در ذكر الشيخ حر العاملى: السيد على خان المدنى فى كتابه السلافه حيث قال: علم
علم لا تباريه الاعلام و هضبه فضل لا يفصح عن وصفها الكلام ارجت انفاس فوائده
ارجاء الاقطار و احيت كل ارض نزلت بها فكانها لبقاع الارض امطار تصانيفه فى
جبهات الايام غرر و كلماته فى عقود السطور درر.

٦. در ذكر الشيخ حر العاملى: الشيخ احمد الحر حيث قال فى كتابه الدر المسلوک ما
لفظ فى بيان وفاته: كان مغرب شمس الفضيلة و الافاضة و الافادة و محاق بدر العلم و
العمل و العبادة شيخ الاسلام و المسلمين و بقية الفقهاء و المحدثين الناطق بهداية
الامة و بدايه الشريعة الصادق فى نصوص و المعجزات و وسائل الشيعة الامام
الخطيب الشاعر الاديب...

٧. در ذكر الشيخ حر العاملى: محمد الصادق المشهدى قال فى حق المؤلف: شيخنا و
مولانا و هادى الظلمة ظلالتنا افضل الافاضل و اكمل الاكامل صاحب اللواء المستقيم
و الهادى الى طريق النعيم ذو الطريقة الحسنى المدقق المحقق الكامل المعلم العامل
جامع اخبار الائمة الهداة...

٨. در ذكر الشيخ حر العاملى: الشيخ حسن بن عباس البلاغى قال فى كتابه تنقيح
المقال ما لفظه و منهم الشيخ الحر العاملى ثقة عين صحيح الحديث ثبت الطريقة فى
الاخبار نقى الكلام جيد التصانيف له كتب عديده فى الحديث و الرجال...

٩. در ذكر الشيخ حر العاملى: الشيخ اسدالله التستري فى مقدمة كتابه قال: العالم
الفاضل الاديب الفقيه المحدث الكامل الاربب الوجيه الجامع لشتات الاخبار و الآثار
و المراتب لابواب تلك الانوار و الاسرار...

۱۰. در ذکر الشیخ حر العاملی: میرزا حسین النوری فی خاتمة المستدرک حیث قال: عالم فاضل محقق مدقق متبحر جامع کامل صالح ورع ثقہ فقیہ نبیہ محدث... شیخنا الحر العاملی صاحب الوسائل الذی من علی جمیع اهل العلم بتالیف هذا الكتاب الشریف و الجامع المنیف الذی هو کالبحر لا یساحل...
۱۱. در ذکر ابوطالب عزیزالدین مروزی: فخر الرازی فی کتابه الشجرة المبارکة حیث قال: و هو شاب زکی حسن السیرة مرضی الطریقة صادق اللہجة.
۱۲. در ذکر ابوطالب عزیزالدین مروزی: یاقوت الحموی قال فی حقه ما لفظه: عزیزالدین حقا... قد طبع من حسن الاخلاق و سماحة الاعراق و حسن البشر و کرم الطبع و حیاء الوجه...
۱۳. در ذکر ابن مغزلی: قال السمعانی فی الانساب ص ۱۴۶ فی حقه: کان فاضلا عارفا برجالات واسط و حدیثهم و کان حریصا علی سماع الحدیث و طلبه.
۱۴. در ذکر الفاضل الجواد کاظمی: العلامة محمدعلی البلاغی قال فی کتابه النفیس تنقیح المقال ما لفظه فی حق المترجم: کان کثیر الحفظ شدید الادراک مستغرق الاوقات فی الاشتغال بالعلوم.
۱۵. در ذکر الفاضل الجواد کاظمی: العلامة الخوانساری فی کتابه قال ما لفظه بعد ذکر اسم المترجم: هو من العلماء المعروفین و العلماء المجتهدین صاحب تحقیقات انیقة و تدقیقات رشیقة فی الاصول و المعقول و المنقول و الرياضی و التفسیر.
۱۶. سید ابی الرضا راوندی: سمعانی فی کتابه النفیس الانساب: و ادركت بها السید الفاضل ابا الرضا فضل الله بن علی العلوی الحسنی القاشانی و كتبت عنه احادیث و اقطعا من شعره...
۱۷. سید ابی الرضا راوندی: عماد الکاتب قال فی کتابه ما لفظه: السید... الشریف النسب المنیف الادب العالم العامل المفضل الفاضل....

۲۳. ماده تاریخ هایبی در ولادت یا فوت علما

۱. در فوت میرزا یوسف طباطبائی:

آن که در اجتهاد بود تمام
سوی مصر بهشت کرد خرام

میرزا یوسف آن ملاذ انام
روحش از چاه تن برون آمد

بهر تاریخ او به من عربی

گفت بالخلد حجة الاسلام

(۱۲۴۲ق)

۲. در فوت رضی الدین شاه مرتضی الال: حیف از ملاذ اسلام (۱۰۰۹ق).

۳. در فوت نصیرالدین سلیمان:

دل کباب از الم چو ماهی شد
که رخ امر او تباهی شد
از شرف مرحمت پناهی شد
چهره اش بین چو چرخ گاهی شد
واصل رحمت الهی شد

داد از آتش غم ایام
حیف از نایب الصداره شرع
شد مجرد چو روح او ز بدن
در جوانی به حق چو شد واصل
سال فوتش قضا به قائل گفت

(۱۱۲۷ق)

۴. در تولد آیت الله وحید بهبهانی:

مجدد المذهب فی الثانی عشر
فبان للمیلاد کنه الغیب

والبهبهانی معلم البشر
ازاح کل شبهه وریب

(۱۱۱۸)

۵. در وفات سید علی اصغر جابلقی:

به گوش من ندا آمد «فمنهم من قضی نحبه»

برای ضبط تاریخ وفاتش از دم غیبی

۶. در وفات سید احمد حسینی عیدلی:

تاریخ فوت حضرت او بی هراس و باک
احمد چو جد خویش به معراج در سماک

روح القدس موید افسر بلند گفت
سال هزار و سیصد و پنجاه و نه برفت

۷. در وفات علامه الکرثی:

فالله یهدی باقی نوره الامما

تاریخ ما قد دهان «غاب نجم هدی»

(۱۱۱۵)

۲۴. اطلاعاتی از سنگ قبرها

۱. علامه معین الدین احمد کاشانی: علی قبره لوح مرمری هکذا کتب علیه: انتقل نورالله الاحد الصمد ابن محمد بن مرتضی معین الدین احمد من دار الغرور الی اقلیم السرور فی شهر رجب من شهر سنه سبع و مئه و الف و هو ابن احدی و خمسين سنه حشره الله مع الائمة المعصومین.

۲. ابو تراب بن نصیر الدین سلیمان: علی قبرہ لوح مرمری کتبت علہ ہذہ الاسطر بخط الثلث: قبض اللہ المعتصم بحبل العلی الاعلی المتمسک بولایہ ائمہ الہدی ابا تراب ابن نصیر المملہ والدین سلیمان ابن علم الہدی...

۳. میرزا محمد ملقب بہ صدر الدین: علی مرقدہ لوح مرمری کتب علیہ بخط الثلث ہکذا: کل شیء ہالک الا وجہہ. قد افل نجم الجلالہ و النبالہ فلک الشمس الضحی و قطب رحی الہدی حامی عدہ المشرعہ ماحی بدعۃ المبتدعہ من احکام سیّد المرسلین صدر المملہ و الدنیا والدین محمد الفیضی الملقب بصدر الدین...

۴. میرزا عبد الوہاب الفیضی: مکتوب علی لوحہ ہکذا: وفات مرحمت و غفران پناہ عمدہ العلماء العظام زائر بیت اللہ الحرام... ۱۳۲۲ ق.

۵. میرزا محمد الفیضی: قبرہ قریب من قبر جدہ صاحب الوافی مکتوب علی لوحہ ہذہ الابیات:

ہفتم اردی بہشت ماہ جلالی	رفت ز دنیا ی دون چو ماہ جمالی
بود چو آموزگار رفت بہ فرہنگ	لیک ندادش چو روزگار مجالی
سیصد و سی و دو الف اجل کرد	وای ز بستان فیض تازہ نہالی
نام محمد کہ سبط نائب صدر است	خفت بہ پهلوی جد امجد عالی

۶. میرزا حسن الفیضی: و اخبار نی امام الجمعہ بجلالته و فضلہ و انہ توفی فی شبابہ. اقول و بجانب قبر علم الہدی فی خارج المحوطہ قبران علیہما لوحان کبیران مرمریان لم یکتب علیہا شیء و یظن قوی قریبا ان المدفونین بہما من ہذا البیت الاصلی لمکان اختصاص المقبرہ بہم و ہکذا توجد فی قمصر عدۃ قبور فی مقبرۃ ہذہ الاسرۃ الکریمۃ یظن کون المدفونین بہا منهم واللہ العلم.

۷. فائدہ: و مما یناسب ایرادہ هنا هو انہ فی سنہ ۱۳۸۱ حیث تشرفت بزیارہ مشہد السیّد الجلیل ابی الحسن علی بن الامام ابی جعفر الباقر (ع) فی اردہال من توابع کاشان فتحوا لی باب السرداب الذی تحت الایوان الکبیر فنزلت فیہ و رایت هناک لوحا علی قبر مکتوب علیہ انہ قبر العلامہ الجلیل السیّد رکن الدین مسعود الحسینی الکاشانی و اطری فی الثناء علی ابنہ العلامہ السیّد خلیل و المظنون القوی هو والد ہذا السیّد النبیل المترجم واللہ العالم.

۲۵. اطلاعاتی از زنان فاضل

از نکات قابل تامل در تمامی آثار علامه مرعشی به ویژه در زندگینامه‌ها و نسب‌نامه‌های ایشان توجه به نام و یاد زنان عالم و فاضل و بیان نقش سرنوشت‌ساز آنها در تربیت و پرورش نسل مومن و متعهد است و این در حالی است که در بسیاری از تذکره‌ها و زندگینامه‌ها و شجره‌نامه‌ها نه تنها هیچ اشاره‌ای به زنان نمی‌شده بلکه در مواردی نیز بنا بر دلایلی علم و هنر آنها مخفی و پوشیده نگاه داشته می‌شده است.

۱. بی بی شمس‌الدین شرف‌الطباطبائی: کانت هذه السيّدة الجليلة من نوابغ عصرنا في العلم و الادب و التقى و رایت عدة اوراق و وصايا موشحة بامضائها و امضاء شمس شرف‌الطباطبائی.

۲. مادر ابوالحسن علی بیهقی: کانت عالمة فاضلة حافظة للقرآن متبحرة في التفسير.

۳. مادر محمد علم الهدی: امه الفاضلة الجليلة بنت العلامة محیی الفلسفة... صدر المتألّهین.

۴. زهراء خاتون کاشانی: کانت عالمة زاهدة عابدة شاعرة.

۵. زینب (عمة محمد علم الهدی): العالمة الشاعرة المكناة بام ابیها.

۶. ام کلثوم بنت صدر المتألّهین زوجة فیاض لاهیجی: الفاضلة الادبية الزاهدة.

۷. معصومه خاتون زوجة العلامة الميرزا قوام‌الدین النیریزی: الفاضلة العالمة الادبية.

۸. علیه بانو: المکننا بام الخیر کانت فاضله شاعره ادبية.

۹. سکینه المکننا بام سلمه: کانت زاهدة عابدة حافظة للقرآن الکریم.

۱۰. فاطمه المکننا بام سلمه: الفاضلة الشاعرة الكاملة الادبية المحدثه.

۱۱. مادر شیخ حر عاملی: هی الکریمه بنت العلامة الشیخ عبد السلام ابن الشیخ محمد

الحسین الحر المذكور قریبا و کانت فاضلة ادبية.

۲۶. اطلاعاتی از سند روایت کتاب‌ها

به عنوان مثال: بد نیست خوانندگان گرامی بدانند که ما حق داریم این کتاب (الاسدیه) و سایر آثار مولف را با اسانید و طرق خودمان که در اجازات متعددمان به او منتهی می‌شود از وی نقل کنیم. اسانید ما نخست از استاد نسب‌شناسم علامه سید رضا صائغ

صاحب کتاب المشجرات تمام کتب نسبیہ را کہ از آن جملہ این کتاب نفیس است از مولفشان با طرقتی کہ بہ آنها منتهی می شود نقل و روایت می کنم. دیگر از استاد بزرگ و مورد اعتمادم کہ در بیشتر علوم سمعی بہ او استناد می کنم یعنی پدر عالی مقدارم علامہ نسب شناس آیہ اللہ سید شمس الدین محمود حسینی مرعشی نجفی این کتاب را روایت می کنم با طرق معلومہ...

۲۷. امضای پایانی و اشارہ بہ خود

علامہ مرعشی در پایان بیشتر زندگینامہ ہا با القاب و تعبیری از خود یاد کردہ است کہ قابل تامل و بررسی است. با تاملی کوتاہ در این تعبیر می توان این گونه برداشت کرد کہ ایشان در این جملات بہ این موارد توجہ داشتہ است: خادم علوم اہل البیت بودن، خستہ بودن از زمانہ بہ ویژہ از دست طاعنان و حسودان و...

۱. این رسالہ را در حالی تالیف کردم کہ مورد حملہ امراض جسمانی و آلام روحانی قرار گرفتہ بودم کہ از نیش زدن های عقارب انسی و افعی های بشری کہ بہ وجود آمدہ بود. شکوہ ام در ہر حال بہ سوی خداست و او مکافات آنچه در حق من کردہ و می کند از آنها خواہد گرفت. درود بر کسانی کہ پیرو ہدایتند و از ہوی و ہوس گریزانند.

۲. و انا الداعی فضل ربہ الکریم خادم علوم اہل البیت المنیخ مطیتہ بابوابہم المعروض عن کل ولیجۃ دونہم و کل مطاع سواہم ابوالمعالی شہاب الدین الحسینی المرعشی النجفی حشرہ اللہ تحت لواء جدہ امیرالمومنین روحی لہ الفدائی یوم لا ینفع ہناک مال و لا بنون الا من اتی اللہ بقلب سلیم.

۳. و بعد فیقول العبد المستکین خادم علوم اہل البیت الوحی و الرسالۃ ابوالمعالی شہاب الدین الحسینی المرعشی النجفی رزقہ اللہ زیارہ مراقدم الشریفۃ فی الاولی و النیل بشفاعتہم فی الاخری آمین آمین.

۴. و بعد یقول العبد الکئیب المستکین خادم علوم اہل البیت الوحی و السفارۃ الایہ ابوالمعالی شہاب الدین الحسین المرعشی النجفی اذاقہ اللہ حلاوۃ مناجاتہ و احیی قلبہ بذکرہ.

۵. و قد فرغ من املائہ الداعی خادم علوم اہل البیت المعتکف بابوابہم و العائد

اللائذ بافئیتهم ابوالمعالی شهاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی حشره الله تحت لواء اجداده الميامین من آل طه و یاسین آمین آمین.

۶. و بعد یقول العبد المستکین اللائذ بابواب اهل البيت الوحی و السفارة و خادم علومهم و المستضی بانوارهم ابوالمعالی شهاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی حشره سیّده و بارئه مع موالیه البررة السادة القادة الخیرة.

۲۸. مصادر مورد استناد علامه نجفی در نوشتن زندگینامه‌ها

علامه مرعشی در پایان تمامی زندگینامه‌ها مصادر و منابع نگارش خود را آورده است که این منابع را می‌توان به دو دسته عمومی و تخصصی تقسیم بندی نمود. منابع عمومی منابعی هستند که بیشتر تذکره و زندگینامه نویسان به آنها مراجعه کرده و می‌کنند اما امتیاز بزرگ زندگینامه‌های نوشته شده توسط علامه مرعشی در استفاده و بهره گرفتن از منابع تخصصی است که شامل مجموعه آثار چاپی و نسخه خطی نویسنده مورد نظر است.

انجام این کار از عهده بیشتر زندگینامه نویسان خارج است، اولاً به دلیل آگاهی نداشتن به کارنامه علمی نویسنده مورد نظر، ثانیاً به دلیل دسترسی نداشتن به کتب و نسخ خطی که این هر دو ویژگی در علامه مرعشی به بهترین وجهی متجلی بوده است.

علامه مرعشی از یک سو به کارنامه علمی تمامی عالمانی که برایشان زندگینامه نوشته احاطه کامل داشت و از سوی دیگر از تمامی کتاب‌ها و نسخ خطی آنها آگاهی داشت و با تحمل رنج و سختی فراوان برای به دست آوردن آنها می‌کوشید و پس از گردآوری تمامی منابع و مصادر مورد نظر دست به نگارش زندگینامه می‌زد.

الف: منابع عمومی

۱. اعیان الشیعه، سید امین

۲. امل الآمل

۳. تاریخ بیهق، بیهقی

۴. روضات الجنات، خوانساری

۵. ریاض العلماء، افندی

۶. ریحانه الادب
۷. الفهرست، شیخ منتجب الدین
۸. كشف الظنون
۹. لباب الانساب، بیهقی
۱۰. مستدرک الوسائل، نوری
۱۱. معالم العلماء، ابن شهر آشوب
۱۲. معجم الادباء، یاقوت حموی
۱۳. النقص، علامه قزوینی
۱۴. الوافی بالوفیات، صفدی
۱۵. لغت نامه، دهخدا

ب: منابع تخصصی

مجموعه هزاران کتاب و نسخه خطی نویسندگان بزرگ جهان اسلام از جمله: آثار چاپی و خطی محمد علم الهدی، ابوالحسن علی بیهقی، نجم الدین علوی، ابوطالب عزیزالدین مروزی، اتمام فخر رازی، ابن فتال نیشابوری، ابی الحسن دیلمی، ابی الحسن یحیی عیبدلی، ابی رضا راوندی، شیخ حر عاملی و...
مثلا برای نوشتن زندگینامه نجم الدین علوی صاحب المجدی به بیش از سی کتاب تخصصی و دست اول نسب شناسی مراجعه کرده است:

۱. الاصلی، ابن طقطقی
۲. بحر الانساب، سید محمد نجفی
۳. التحفة الجمالیة، ابن عنبه
۴. سر السلسله العلویة، ابی نصر بخاری
۵. سراج الانساب، سید احمد جیلانی
۶. شجرة الاولیاء، سید احمد حسینی اردکانی
۷. الشجرة المبارکة، فخر رازی
۸. طبقات النسابین، سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی
۹. عمدة الطالب الکبری، ابن عنبه

۱۰. عمدة الطالب الوسطی، ابن عنبه
۱۱. الفخری، سید عزیزالدین مروزی
۱۲. المشجرات
۱۳. مناهل الضرب، سید جعفر حسینی بغدادی
۱۴. منتقلة الطالبیه، ابن طباطبا

نتیجه گیری

۱. زندگینامه نویسی، یکی از مهمترین راه‌های نشر علوم و معارف در جامعه به ویژه آگاهی دادن به نسل جوان است.
۲. زندگینامه‌هایی که علامه مرعشی برای سی تن از اندیشمندان جهان اسلام نوشته‌اند، در کارنامه فرهنگی و علمی دنیای اسلام از جهت حجم گسترده اطلاعات دقیق و دست اول و هم از نظر روش ارائه آنها کم‌نظیر است.
۳. مهمترین اهداف علامه مرعشی از نگارش این زندگینامه‌ها، شناساندن دقیق ذخائر فکری و علمی دنیای اسلام به نسل حاضر و نسل‌های بعدی است تا آنان با مفاخر دین و دانش خود به طور دقیق و مستند آشنا شوند.
۴. تمامی زندگینامه‌ها براساس یک روش و الگوی منطقی و منظم نوشته شده‌اند و از این ساختار برخوردارند: تحمیدیه، بیان اهمیت علوم و موضوعات، پیشینه تحقیق (کتاب‌شناسی موضوعی)، معرفی کامل نویسندگان (پدر، مادر، اجداد، برادران، فرزندان، دوستان، معاصران و...) اطلاعات نسب‌شناسی، کتاب‌شناسی نویسنده، بیان اهمیت و نقد و بررسی کتاب‌ها، توجه به کیفیت نشر کتاب، تصحیح خطاهای تاریخی، آگاهی دادن‌های تاریخ و جغرافیایی درباره نویسندگان و القاب و محل تولد و...

سخن پایانی

۱. از آنجا که بیشتر زندگینامه‌های نوشته شده توسط علامه مرعشی به زبان عربی است، بسیار ضروری است که این گنجینه‌های گرانسنگ به زبان فارسی ترجمه شوند تا محققان جوان از آن بهره ببرند؛ زیرا در این قلمرو (زندگینامه اندیشمندان مسلمان به زبان فارسی) به شدت با فقر منابع علمی و دست اول مواجه هستیم.

از سوی دیگر حیف است که دریای اطلاعات تاریخی و علمی علامه مرعشی از دید محققان دانشگاهی به دور بماند و آنها از این سرچشمه اطلاعات دقیق و دست اول محروم بمانند.

۲. الگوی مورد نظر علامه مرعشی و ساختار دقیق علمی این زندگینامه‌ها نیز می‌بایست برای مراکز تحقیقاتی که در زمینه سیره و زندگینامه اندیشمندان به ویژه عالمان دینی فعالیت می‌کنند، مورد توجه باشد و آنها با الگوگیری از این سبک و سیاق منطقی، ادامه دهنده و تکمیل‌کننده مجاهدت‌های آن عالم فرزانه باشند تا سیمای درخشان اندیشمندان مسلمان به دور از هر گونه تحریف و انحراف و افراط و تفریطی به شکلی مستند و علمی به نسل‌های آینده ارائه شود ان شاء الله.

این در حالی است که امروزه متأسفانه به دلیل کم توجهی به این گنجینه با ارزش، شاهد چاپ و نشر زندگینامه‌های بسیار سطحی و بعضاً مبتذل و غیر علمی توسط مؤسسات فرهنگی و دینی درباره اندیشمندان مسلمان هستیم که جای بسی افسوس و دریغ دارد و با وجود داشتن گنجینه‌ای چون زندگینامه‌های نوشته شده توسط علامه مرعشی، هیچ گونه عذر و بهانه‌ای از سوی آن مؤسسات عریض و طویل دینی و فرهنگی قابل قبول نیست.

دیوان غزلیات بنایی هروی

علی حیدری یساولی

کمال‌الدین شیر علی فرزند محمد سبز معمار هروی، «از شاعران بنام ایران در قرن نهم و چند سال اول قرن دهم»^۱ و به گفته شماری از پژوهشگران برجسته ادبیات شریف پارسی، «بعد از عارف بزرگوار حضرت جامی، بزرگترین شاعر قرن نهم هرات»^۲ و «برجسته‌ترین غزلبرداز دوره تیموری»^۳ است که در دانشهای گونه‌گون «نادره زمان و اعجوبه دوران»^۴ بوده؛ گنبد با شکوه مزارشریف بلخ^۵ و رساله ادوار موسیقی^۶، دو یادگار و نماینده بس عالی از هنرهای معماری و موسیقی این دانشمند سخن‌پرداز هروی است و در مقام علمی اش همین بس که فیلسوف موصوف به «عقل حادی عشر»، میر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ هـ) وی را «مکملی شاعران

۱. نک: «تاریخ ادبیات در ایران» ذبیح‌الله صفا، ج ۴، ص ۳۹۳.

۲. نک: «مجله آریانا»؛ مقاله «استاد سبز معمار و بنایی هروی» فکری سلجوقی، شماره ۴، سال ۳.

۳. به نقل از «در دریای ذری» جلال‌الدین کزازی.

۴. سراج‌الدین علی‌خان آرزو در «مجمع الفانس» (ج ۱، ص ۲۱۹) پس از این تمجید و بزرگداشت، با به میان کشیدن نقلی، بر جامع‌الاطراف بودن بنایی چنین تصریح می‌کند: «نقل است که سلطان یعقوب حسن بیگی از پیش سلطان حسین بایقرا استدعا نموده که از هرگونه هنرمندی که در سر کار بود، شخص نادر و استاد ارسال فرمایند. میرزا به جای همه، بنایی را فرستاد، چه او در جمیع فنون کامل بود».

۵. در «عجایب الطبقات» نوشته محمدطاهر بن ابوالقاسم بلخی چنین آمده که بنایی به همراه پدرش این عمارت عالی را در سال ۸۸۶ هـ بنا نهاده است.

۶. نک: «رساله در موسیقی» نوشته کمال‌الدین شیر علی» زیر نظر نصرالله پور جوادی، چاپ نشر دانشگاهی.

و شاعر ملایان^۱ خواننده و امیر علی شیر نوایی (م ۹۰۶ هـ) وزیر دانشمند و پرآوازه تیموری در تذکره خود این‌گونه بر دانش و هنرش مَهر تأیید زده است: «فضایل او بسی است، اوّل به تحصیل علوم مشغول گشته، آخر چون در میان اهل علم نامدار شده، از اکابر ایشان گردیده، به تحصیل خط میل فرموده و چون حظّ کامل از حُسن خط حاصل کرده، یکی از خطاطان زمان گشته و در علم موسیقی عالم است و استاد».^۲

بنایی نه تنها در خراسان بزرگ، بلکه در عراق و آذربایجان نیز مورد استقبال و توجه صاحبان قدرت، اهل نظر و اصحاب علم و ادب قرار گرفت. در شیراز، مورد عنایت پیشوای نوربخشیه، شیخ شمس الدّین محمّد لاهیجی (م ۹۱۲ هـ) و در آذربایجان، مصاحب سلطان یعقوب (م ۸۹۶ هـ) بود و در همان سالیان اقامت در آنجا مثنوی «باغ ارم» معروف به «بهرام و بهروز»^۳ را در وزن حدیقه سنایی غزنوی^۴ به نام این خانِ آق‌قویونلو پرداخت. پس از بازگشت به خراسان و شهر هرات، اختلافش با امیر علی شیر نوایی، وی را به ماوراءالنهر و دستگاه سلطان علی میرزا نواده ابوسعید تیموری سوق داد و پس از چندگاهی به مقام ملک‌الشعرایی دربار شیبک‌خان (ک ۹۱۶ هـ) دست یافت و فتوحات وی را به رشته نظم کشید.^۵

گفتنی است این شاعر برجسته تیموری، به سبب نوگرایی در کنار تتبع دیوانهای

۱. نک: «تحفه سامی» سام میرزای صفوی، ص ۹۸.

۲. نک: «مجالس النفايس» مير نظام الدّین علی شیر نوایی، به سعی و اهتمام شادروان علی اصغر حکمت، ص ۲۳۲، ش ۱۳۴.

۳. اساس این داستان، روی عشق بهرام و بهروز دو برادر که هر دو به گلچهر دختر عمّ خویش عاشق بودند، گذاشته شده و در ذیل این داستان بسی مطالب سودمند اخلاقی و قصص و حکایات لطیف منظوم به متن گنجانده شده. این کتاب نفیس یک نوبت ظاهراً در تاشکند یا سمرقند به طبع رسیده که نسخه‌ای از آن در دست است و یک نوبت هم انتخابی از آن به نام بهرام و بهروز در غزنی با سه رساله دیگر از حکیم سنایی چاپ شده و پنداشته‌اند که از منظومات سنایی‌ست». (مجله نامه هرات، مقدمه فکری سلجوقی بر غزلیات بنایی هروی، ص [ج]).

۴. بحر خفیف مسدس مخبون مقصور.

۵. واله اصفهانی، نویسنده «خلد برین» (ص ۲۱۱) در باره جای گرفتن بنایی در منصب ملک‌الشعرایی، آن را مصداق «می‌رود چون کفش کج بر پای کج» دانسته است. نک: «تاریخ ادبیات ایران» یان ریپکا، ترجمه خسرو کشاورزی، ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

سخن‌پردازی گذشته، در میان سرانیدگانِ همروزگارش جایگاهی ویژه داشت و همین جستجوی مدام وی برای یافتن شیوه‌ای تازه در غزل پارسی به‌همراه درخشش‌های چند غرلپردازِ معاصرش چون آصفی (م ۹۲۸ هـ) و هلالی جغتایی (ک ۹۳۶ هـ)، مقدمه ظهور سبکی شد که مضمون‌پردازی، خیال‌پروری و ایهام‌اندیشی، از اختصاصات آن به‌شمار می‌رود. البته شاعر «صاحب اختراع»^۱ و «صیاد معانی غریبه و نکته‌دان»^۲ عهد تیموری، افضل المتأخرین، مولانا کاتبی تُرشیزی (م ۸۳۹ هـ) که به داشتن «اسلوب خاص»^۳ و «معانی گونه‌گون»^۴ در سروده‌هایش بویژه غزل، شهره بود، تأثیری انکارنشدنی بر بنایی و معاصرانش داشت.

واصفی در بدایع الوقایع، توجّه بنایی و دیگر شاعرانِ حوزه هرات به کاتبی را چنین به تصویر می‌کشد: «... در مسجد هرات که اشرف مواضع شریفه و اعظم بقاع منیعه هرات است، بعد از ادای صلات جمعه در سر صفة مقصوره، جمعی از شعرا و فضلا که چشم روزگار نظیر ایشان جز عکس ایشان در آینه سپهر ندیدی، و گوش هوش دوران مثل صدای گفتگوی ایشان جز ندای همان مقالات از کوهسار کیهان نشنیدی، مثل مولانا بنایی و خواجه آصفی و مولانا محمد بدخشی و مولانا ریاضی تربتی و مولانا هلالی و مولانا اهلی و مولانا فضلی و مولانا امانی و غیرهم، مجمعی می‌ساختند و سخن شعر و شعرا در میان می‌انداختند. روزی نشستند و از هر بابی سخنی در پیوسته، حکایت به تعریف شعرا انجامید و در وصف کاتبی سخن بدانجا رسید که او را معانی خاصه دلاویز و خیالات غامضه بانگیز بسیار است و الحق این شیوه‌ای است بس خوب و اسلوبی است به غایت مرغوب».^۵

۱. به گفته امیر علی شیر نوایی در «مجالس النفاثات».

کاتبی خود در نکوهش کهنه‌گرایی و ستایش نوآوری در سخن‌پردازی، می‌گوید:

شاعر نباشد آن کو هنگام شعر گفتن
ز اشعار اوستادان آرد خیال بر هم
هرخانه‌ای که آن را از خست پاره سازند
نبود چو خانه نو هرگز بناش محکم

۲. به گفته دولتشاه سمرقندی.

۳. نک: «بهارستان سخن» جامی، تصحیح استاد حاکمی، ص ۱۰۷: «وی را معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی اسلوب خاص دارد».

۴. نک: «مذکر احباب» ص ۱۱۳: «گویند مولانا کاتبی چهارصد معنی خاص دارد که زاده طبع اوست».

۵. نک: «بدایع الوقایع» و صفی، ج ۲، ص ۹۷.

شاید بتوان انتخابِ تخلصِ «حالی» از پسِ «بنایی» را همان دغدغه‌نوگویی و پرهیز از تقلیدِ صرف در زمانه‌ای دانست که قالبهای شعری و بخصوص غزل، مسیر انحطاط و اضمحلال لفظ و معنی را می‌پیمود؛ از این روست که بنایی با رویکرد ارائه غزلِ آراسته و پیراسته، به جوابگویی بعضی از غزلهای سعدی و حافظ می‌پردازد^۱ و در آنها حالی تخلص می‌نماید. البته انتخابِ تخلصِ «حالی» توسط شاعر، باید پیشتر از تاریخ ۸۹۶ هـ، سالِ تألیفِ «مجالس النفاثس» صورت گرفته باشد، چرا که امیر علی شیر نمونه‌ای از استقبالِ وی از لسان‌الغیب را در این تذکره آورد؛ «این بحر و قافیه را که خواجه حافظ گفته:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

اکثر شعرا تتبع کرده‌اند، مولانا بنایی از آن جمله چنین گفته:

«می‌کنم جامه خود در ره میخانه گرو که مرا جام می کهنه به از جامه نو»^۲
 به هر روی، اگر چه طومار زندگی پربار «کمال‌الدین شیرعلی هروی» به تبع وزیر اعظم شاه اسماعیل صفوی، یار احمد اصفهانی (نجم ثانی) در سال ۹۱۸ هـ در نور دیده شد، ولی مقام شامخ ادبی و هنری او به عنوان یکی از چهره‌های موفق شعر پارسی، در کنار بزرگانی چون عبدالرحمان جامی (م ۸۹۸ هـ)، امیر شاهی سبزواری (م ۸۵۷ هـ)، لطف‌الله نیشابوری (م ۸۱۶ هـ) و کاتبی ترشیزی (م ۸۳۹ هـ) می‌درخشد و دوره یکصد و بیست ساله تیموری را به «متانت سخن»^۳ خود مفتخر می‌سازد.

* * *

دستنویس بسیار ارزشمند شماره ۷۷۶۵ کتابخانه حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی^۴، دیوانِ دوران نخستین شاعر با تخلص بنایی است که در ۶۸ برگ و به خط نستعلیق

۱. برای نمونه:

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
 که آن یاقوتی آمد قوت جانها قوت دلها

حافظ: الا یا ایها الساقی أدر کأساً و ناولها
 بنایی: سقاک الله یا ساقی افض راحاً و ناولها

۲. نک. «مجالس النفاثس» ص ۷۴.

۳. به نقل از تقی‌الدین اوحدی؛ «از شعرای خراسان، به متانت او سخن نگفته‌اند».

۴. نک: تصویر «الف».

متوسط^۱ و خوانا، ۲۱۴ دُرّ غزلِ دریایِ دَری را به همراه ۷ قطعه (۱۶ بیت) عرضه می‌نماید. این مجموعه نفیس ۱۳۶۳ بیتی، یک سوم ابیاتِ گویندهٔ آن (با تخلص بنایی) می‌باشد^۲ که نه تنها از بخش مهمی از آثار این سخنور توانا پرده برداری می‌کند، بلکه از پس آن نمونه‌های زیادی از مضمونهای دقیق، نکته‌های ظریف و یکدستی و روانی و صراحتِ کلامِ بنایی که همهٔ سخن‌شناسان و ناقدانِ شعر تیموری بر آن پای می‌فشرند را به نمایش می‌گذارد و جای خالی یک دیوان منسجم که بتواند از هویت این گویندهٔ نامبردار نمایندگی کند را پُر می‌نماید. دستنویس مزبور با دو غزل هفت بیتی، به ترتیب با مضامین توحید حضرت حق و نعت پیغامبر گرامی آغاز می‌شود؛ با بیت‌های نخستین:

ای ذات تو بنموده رخ از پردهٔ اسما اسمای تو از رای عیان عین مسما

و

ای ز خورشید رُخت نور نبوت را ظهور وز مه روی تو روشن معنی الله نور
بیشتر غزل‌های این دستنویس، بنا بر سنت غزله‌دازانِ شاخصی چون
کمال‌الدین مسعود خجندی (م ۸۰۳ هـ) و کاتبی ترشیزی، شش - هفت بیتی‌اند^۳
و در آنها درونمایه‌هایی چون اظهار عشق، خاکساری به درگاه محبوب، شکایت
از هجران و جفای یار، و آرزومندی دیدار، با واژگان و عباراتی ساده و در عین
حال گیرا و روان، ارائه می‌شود که حاکی از عواطف لطیف و احساساتِ نازک
شاعر است.

از نکات قابل توجه در این غزلیات، می‌توان به موارد ذیل اشارت کرد:

الف) عنایت خاص بنایی به امیر خسرو دهلوی (م ۷۰۵ هـ) و حسن دهلوی
(م ۷۳۸ هـ) که از غزله‌دازانِ بنام و تأثیرگذار ساکن در هند بوده‌اند و بنایی از سبک
و «طرز» سرایش این دو تأثیرپذیر بوده است:

۱. کاتب آن، شهاب‌الدین حسین بن روح‌الله می‌باشد.

۲. به گفتهٔ تقی‌الدین اوحدی، شمار دفتر نخست غزلیات، با تخلص بنایی، شش هزار بیت بوده است.

۳. کمال خجندی:

پنج گنج از لطف آن عشر عشیر

هفت بیت آمد غزل‌های کمال

کاتبی:

بشنو این معنی جز فرد جهان مشمارم

جهتی هست که اکثر سخنم شش بیت است

شد بنایی به جهان خسرو اقلیم سخن

تا ز جان بنده آن شاه سخندان شده است^۱

* * *

چو آن غزال بنایی نمی‌کند تحسین

چه سود اگر به غزل خسرو و حسن شده‌ام^۲

* * *

بنایی گر به هندستان برند این نظم مستحسن

به تحسین تو احسنت آید از خاک حسن بیرون^۳

* * * *

بنایی در طریق شعر می‌رفت از پی خسرو

که در طرز غزل همراه شد طرز حسن با او^۴

ب) انتقاد از شاعر همروزگار خود، سیفی بخاری^۵، در قطعه‌ای دو بیتی:

سپهر فضل سیفی بخاری که او از شعر خود دعوی ندارد

بدیدم سر به سر دیوان او را مثل دارد ولی معنی ندارد^۶

ج) بیان اعتقاد پاک خود به امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} در قطعه‌ای سه بیتی:

مرا گفتم ابلهی هر کو به عالم ز ایمان خویش را غافل نگیرد

به دل گیرد جوی بغض علی را که تا در هاویه منزل نگیرد

منش گفتم کسی کو خر نباشد جوی بغض علی در دل نگیرد^۷

۱. دستنویس، برگ ۱۰، الف.

۲. همان، برگ ۳۶، ب.

۳. همان، برگ ۵۳، ب.

۴. همان، برگ ۵۷، الف.

۵. «تاریخ ادبیات در ایران» شادروان صفا، ج ۴، ص ۱۲۰: «از بزرگان مؤلفان فن معما، مولانا سیفی بخاری، از معاصران امیرکبیر علی شیر نوایی است. وی مدتی در هرات به تحصیل علوم گذراند و سرانجام به موطن خود بخارا بازگشت و همانجا بدرود حیات گفت...»

۶. وی شهرانگیز یعنی منظومه‌ای درباره‌ی ارباب صناعات دارد به نام صنایع البدایع که به صورت غزل در وصف ارباب صناعات و حرف ساخته...»

۷. همان، برگ ۶۷، الف.

د) اظهار گله از ناسازی سلطان حسین بایقرا (م ۹۱۱ هـ) در مقطع غزلی پنج بیتی:
ای بنایی گر نسازد با تو آن سلطان حسین

زان مشو غمگین که شاهان با گدا کم ساختند^۶
ه) بزرگداشت محمد شاهی بیگ معروف به شیبک خان (م ۹۱۵ یا ۹۱۶ هـ) در
مقطع غزلی شش بیتی:

ای بنایی شده خاک قدمم افسر چرخ تا که خاک قدم شاه محمد شده ام^۷

* * *

گفتنی است که به جز این دستنویس نفیس، دستنویسی هم در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می شود که شانزده سال پس از کشته شدن بنایی، به سال ۹۳۴ قمری در شیراز کتابت شده و حاوی شماری از غزلیات وی با دو تخلص بنایی و حالی، چند قطعه و شماری رباعی و مفرد می باشد.^۱ همچنین دستنویسهایی از غزلیات بنایی در شبه قاره هند معرفی شده است. با این همه دستنویس کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی^۲ از دو جهت دارای اهمیت فوق العاده می باشد: یکی تاریخ کتابت آن، که سال ۹۷۰ قمری است و دیگری از این جهت که به احتمال بسیار زیاد، دیوان مزبور، یکی از نخستین مجموعه های تدوین شده از غزلیات بنایی است که می تواند مرحله آغازین سرایش تا به کمال رسیدن غزل وی را به خوبی بنمایاند. شناسایی دستنویسی از غزلیات این شاعر اواخر دوره تیموری، گامی است بس استوار به سوی تهیه و تدوین دیوان کامل بنایی هروی. و البته یکی از گامهای نخست در این مسیر را، چندین سال پیش، محقق معاصر افغانستان، جناب فکری سلجوقی با گردآوری شماری از غزلیات سراینده مورد نظر از جنگها، بیاضها و مجموعه های شعری گونه گون دیگر، برداشته است.^۳ وی در مجله «نامه هرات»^۳ ۷۱ غزل (ص ۲۶-۴۹) را ارائه نموده که از این تعداد، ۴۸

۶. همان، برگ ۲۳، الف.

۷. همان، برگ ۴۲، ب.

۱. نک: «نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس» بلوشه، ج ۳، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۲. فکری سلجوقی، در صفحه «الف» مقدمه اش می نویسد: «هر چند این دیوان، ناقص و نامکمل است باز هم غنیمت است که اندکی از آثار مفقوده شاعری نامدار به دسترس دوستداران ادبیات می رسد.»

۳. نک: تصویر «ب».

غزل با تخلص بنایی و ۲۳ غزل با تخلص حالی است و به جز این غزلیات، ۸ قصیده شاعر (ص ۱-۲۵) را نیز به ترتیب ذیل در ابتدای آن مجموعه آورده که مغتنم است:

۱) [در شکایت از فارسیان گفته] (۱۳ بیت):

بدا النجم لیلاً کنجد الکواعب فروزنده از حلقه‌های ذوائب^۱

۲) در مدح سلطان یعقوب پادشاه عراق و عذر گفتن (۷۸ بیت):

دگر ز تاب خور آتش فتاد در گلزار سمندری ست در آتش نشسته بلبل زار

۳) در ستایش یعقوب بیگ ترکمان (۵۱ بیت):

بیا که لشکر یا جوج دی رسید دگر

که بست آب روان یخ چو سد اسکندر^۲

۴) در مدح محمدخان و شکایت از خرابکاری ترکان در خراسان (۸۹ بیت):

خوش است می ز کف یار خاص فصل بهار

که شد بنفشه و گل همچو زلف و عارض یار^۳

۵) در مدح سلطان یعقوب ترکمان، پادشاه عراق (۱۹ بیت):

لاله رخ بنمود عالم را گلفشان کرد باز

کوه را دامن پر از لعل بدخشان کرد باز^۴

۶) در مدح قاضی صفی الدین عیسی (۸۴ بیت):

شد چنان باز هوا گرم که در آب روان

سینه بر ریگ نهاده ست ز گرماسرطان^۵

۷) در مدح شیخ محمد (۳۴ بیت):

ای بی گمان نهاده بر اعیان داد و دین

هر خشت آستان تو آیینه یقین

۱. شادروان استاد صفا در «تاریخ ادبیات» ج ۴، ص ۴۰۴-۴۰۶، ۴۸ بیت از این قصیده را آورده‌اند.

۲. «تاریخ ادبیات» استاد صفا، ۱۸ بیت قصیده را آورده است.

۳. با تخلص «حالی» می‌باشد.

۴. با تخلص «بنایی» می‌باشد.

۵. «تاریخ ادبیات» استاد صفا، ۱۵ بیتش را آورده است.

- ۸) قصیده «مجمع الغرائب» به زبان هروی عصر تیموری در مدح امیر علی شیر نوایی (۱۰۶ بیت) [شادروان فکری، هر بیت را به فارسی دری ترجمه کرده‌اند].
- نویسنده این سطور، با مقایسه غزلیات چاپ فکری با دستنویس کتابخانه، دریافت که ۲۹ غزل با تخلص بنایی در این مجموعه، در دستنویس نیست. ^۱ بیت‌های آغازین آن غزلها، به ترتیب «نامه هرات» از این قرارند: ^۲
- ۶-۱) کنم چون لاله چاک از غم لباس زندگانی را
چه دارم در لباس از مردم این داغ نهانی را
- ۷-۲) چون کشیدم آه رو در هم کشید آن آفتاب
باد چون پیدا شد آری موج می‌افتد در آب
- ۵-۳) ازان لب بوسه‌ای خوردم من مست
ز شیرینی لبم بر یکدگر بست
- ۷-۴) قد تو دید نیشکر از جای خویش جست
ده جامیان خود ز پی خدمتت ببست
- ۵-۵) به هر چمن که در او سرو گل‌گذارم نیست
اگر بهشت برین باشم قرارم نیست
- ۷-۶) نه تنها ماه من نامهربان است
که این آیین خوبان جهان است
- ۷-۷) کارم از زلف گر بر موجب دلخواه نیست
هرگز سر رشته امید ازو کوتاه نیست
- ۷-۸) وه که باز امروز دیگر بی رخ یارم گذشت
حاش لاله روز چون گویم شب تارم گذشت
- ۷-۹) چه قصد کشتن من می‌کنی به قول حسود
مکن مکن که پشیمان شوی ندارد سود

۱. پانزده غزل، میان دستنویس کتابخانه مرعشی و چاپ فکری مشترک است.

۲. شماره‌های سمت راست خط تیره، تعداد ابیات هر غزل را نشان می‌دهد.

- ۷-۱۰) زینگونه که بیداد و ستم کار تو باشد
بیچاره اسیری که گرفتار تو باشد
- ۷-۱۱) کاکل از طرف کلاه تو اگر پیدا شد
بهر جانم دگر این فتنه ز سر پیدا شد
- ۷-۱۲) دل سوزان من در داغهای سینه پنهان شد
مرادر مهر او همچون خلیل آتش گلستان شد
- ۶-۱۳) گُل گُل به زُخت ز می عیان شد
گُل بود رخ تو گلستان شد
- ۷-۱۴) گفتم از دل گم شود بار غم او گم نشد
یا شود صبر من افزون در غمش آن هم نشد
- ۸-۱۵) هیچکس آگه ازین کلبه احزان نشود
که به حال من ماتم زده گریان نشود
- ۷-۱۶) شاد بودم بر امید آنکه یارم می کُشد
وہ که هجران پیش دستی کرد و زارم می کُشد
- ۷-۱۷) مه را به دور روی تو دعوی حسن بود
آیینہ جمال تو آن را به نمود
- ۷-۱۸) عشق پنهان من آخر سر به شیدایی کشید
سر ز شیدایی بر آورد و به رسوایی کشید
- ۷-۱۹) ز خونم ناتوان آن چشم و دایم میل آن دارد
بلی بیمار میل آن کند کو را زیان دارد
- ۷-۲۰) نیست شبها اینکه بینی بر فلک اختر سفید
کز غمت چشم ملایک گشته سرتاسر سفید
- ۷-۲۱) مغنی باز کردی چنگ را ساز
زدی چون چنگ ناخن بر دلم باز
- ۵-۲۲) لله الحمد که بار دگر ای شمع طراز
چشم امید به روی چو گلت کردم باز

- ۵- ۲۳) زلف چون آویزد از رخ دل کند آسان هوس
مرغ نالد چون بیاویزند در بستان قفس
- ۵- ۲۴) گل به حال بلبل شیدا نمی پرداخت دوش
کرد بلبل کارپردازی که گل بگرفت
- ۷- ۲۵) ساقی ای نوشین لبی جام محبت گفت نوش
جرعه ای نوشیدم و دیگر نمی آیم به هوش
- ۵- ۲۶) بود روزی که بینم طلعت خورشید سیمایش
رَوم از خویش و بر رو افتم چون سایه در پایش
- ۶- ۲۷) فکن ای بخت یکره استخوانم زیر دیوارش
که غوغای سگان از حال من سازد خبردارش
- ۵- ۲۸) نمی خواهم کند در جسم و دل پیکان او منزل
که گیرد ز آب چشم رنگ و بگذارد ز سوز دل
- ۵- ۲۹) می روم تا بی تو در صحرای غم مأواکنم
لاله سان داغ بر دل روی در صحراکنم^۱
- به جز این ۲۹ غزل، ۵ غزل دیگر با تخلص بنایی را از یک جنگ شعری نفیس (دستنویس مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۷، کتابت سده ۱۲، به خط نستعلیق خوش) به دست آوردم که یک غزل آن، نه در دستنویس کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی رحمته الله علیه دیده می شود و نه در چاپ فکری سلجوقی^۲:

۱. شادروان صفا در «تاریخ ادبیات» ج ۴، ص ۴۰۹، غزلی ۷ بیتی با تخلص بنایی را می آورد که در دستنویس کتابخانه آیت الله مرعشی رحمته الله علیه و چاپ فکری دیده نمی شود؛ با مطلع:
چو هیچ کار تو ای دل به اعتبار نباشد
به هیچ کار همان به تو را که کار نباشد

۲. مطلع چهار غزل مشترک این جنگ شعری و دستنویس مرعشی از این قرارند:
الف) چو آرد در جنون سرو روان را نخل بالایش
که گاه جلوه می پیچد کمند زلف در پایش
ب) ز بس که ناوک آن چشم می رسد به تنم
شده است همچو زره چشمه چشمه پیرهنم
ج) به جان از ناله من خلق و من از ناله کردن هم
کجایی ای اجل تا وا رهند ایشان ز من من هم
د) نه از تاب تب آمد در عرق جسم فکار من
که دارد هر سو مو گریه ای بر روزگار من

روی سیاهم از گنه کاش به عذر خواهی ام
سرخ کند رهم به خون گریه صبحگاهی ام
روی سپید بودمی گر نشدی زیخت بد
سرخی روی شاهدان موجب روسیاهی ام
دعوی دین اگر کنم قاضی عقل نشنود
زانکه به کفر می دهد عشق بتان گواهی ام
زاهد اگر ز مسجدم راند به علت گنه
شکر که نیست همچو او علت بی گناهی ام
گر چه بنایی از گنه راه نماند عذر را
ماند امید مرحمت از کرم الهی ام

به دنبال ابن ندیم

عبدالحمید معرف زاده

روزی به گذشت زمان فکر می‌کردم و در اندیشه به جستجوی یافتن نوری که بتوان نقطه‌های تاریک گردآوری اندیشه‌ها را، روشنایی بخشید بودم. انبوهی کتاب در برابرم و هزاران سؤال بی‌جواب در ذهنم آزارم می‌داد، ناگاه صدایی سکوت ظاهر و هیاهوی درونی را در هم شکست، به خود آمدم. صدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد و از میان غبار زمان پیری در برابرم نمایان شد. جامه‌ای مندرس از گذشت تاریخ بر تن و کوله‌باری انباشته از تجربه دوران بر دوش داشت. ناباورانه نگاهش کردم، اما او خسته‌تر از آن بود که حال مرا دریابد، تنها به دنبال آن بود تا کوله‌بارش را بر زمین نهد و دمی بیاساید. او را دعوت به نشستن کردم. گفتم: ای پیر راه درازی را پیموده‌ای، اینک زمان آسودگی است. کوله‌بارت را به من واگذار تا گردوغبار دوران از آن بزدايم. با دیدگانی سرشار از تجربه نگاهم کرد و گفت: تو کیستی که آسایش مرا می‌خواهی؟ گفتم: من هیچ... تنها در اندیشه‌ام که از راهی پی به گذشته پیشینانم ببرم و فقط یکی از هزاران هزار نگهبانان اندیشه مکتوب بشریت هستم. اما ای پیر تو کیستی که این چنین به اندیشه من آمدی؟ گفت وای بر تو چگونه نگهبان اندیشه‌ها هستی که مرا نمی‌شناسی؟! گفتم: معذورم؛ زیرا خالصانه جستجو نکرده‌ام. حال خود بگو تا دانشم افزون کنی. کوله‌بارش را زمین گذاشت و کنار آن نشست و با صدایی دلنشین سخن آغاز کرد:

«من محمد بن اسحاق ابن ندیم هستم» گفتم: وای شما همان که الفهرست را نوشته

هستید. گفت: افسوس که تنها اوست که آشنای همگان است و مرا به فراموشی دوران پرده‌اید. آری من بودم که آن همه رنج را بر خود هموار کردم تا آن کتاب را بنویسم و اینک کسی مرا نمی‌شناسد. گفتم: اشتباه می‌کنید، اندیشمندان همه از شما سپاسگزارند و ما این زمان که نگهبان اندیشه‌ها هستیم کار شما را ارج می‌نهمیم و هزاران بار از آن درس آموخته‌ایم. حال که به اندیشه‌ام راه یافته‌ای از تو تمنّایی دارم، می‌خواهم از سفرت برایم بگویی، از شهرهایی که گذشته‌ای، از امانت‌داران اندیشه‌ها، از خزانه‌های علم، علمایی که دیده‌ای، سلاطینی که در کنارشان بودی، از هر آنچه دیده و شنیده‌ای برایم بازگو تا بدانم کار کدامیک از ما سخت‌تر است، تو که تجربه کرده‌ای یا من که فقط شبی از آن را از لابه‌لای کتب تاریخ یافته‌ام؟... چهره‌اش به لبخندی روشن شد و بارویی گشاده سخن آغاز کرد: من اهل بغداد هستم. بعضی می‌گویند در سال ۲۹۷ قمری به دنیا آمده‌ام. در بغداد به کار و زحمت و کتاب‌فروشی مشغول بودم. منتهی یک وراق یا کتاب‌فروش ساده نبودم که برای صحافی یا نسخه‌نویسی تألیفات علما مشغول باشم. کتاب الفهرست شاهد زنده‌ای بر هنر و درایت و دقت من در ارزیابی و سنجش آثار باستانی ملل جهان است. و این کار در آن دوره که تحقیق دشوار و محدود بود کار بسیار شاقی بوده، و این برای من که جز عربی، زبان دیگری نمی‌دانستم جای تقدیر و اعجاب بوده است.

گفتم: البتّه استاد بزرگ. بدانید که چراغی که شما افروختید تا دنیا دنیااست پرتو انداز زاویه‌های تاریکی است که دانشمندان، اشتیاق به کنجکاوی در آنها را دارند. و اگر در آن زمان شما به وراق و کتاب‌فروش معروف بودید، امروزه مورّخی هستید که تحقیقات و گفته‌هایش مأخذ و مستند رجال علم و ادب است. از گفته‌های من اشک شوق از دیده جاری کرد و شرح سفر آغاز کرد:

در ابتدا به دنبال کتابت به زبان عربی بودم که با کاوش فراوان اسماعیل فرزند ابراهیم نبی را اولین کسی یافتم که زبان عربی آموخت و کتابت کرد و در خزانه مأمون نوشته‌هایی بر پوست آهوان دیدم که بر آن به خطّ عربی نگاشته بودند.

ابتدا بگذار خزانه مأمون را برای تو صیّف کنم تا پی به عظمت علم در آن دوران ببری: «خزانة الحکمة یا بیت الحکمة^۱ یا خزانه بیت الحکمة» مرکز تجمع دانشمندان

۱. کتابخانه بغداد در عصر مأمون.

و اهل فضل و ادب و مترجمان کتب علمی به زبان‌های مختلف بود که به دستور هارون الرشید تأسیس شد و در زمان مأمون به اوج خود رسید، نخستین کسانی که در بیت‌الحکمه آمد و شد می‌کردند ایرانیان بودند و این در دوره مأمون نیز وجود داشت. همان‌طور که از اسمش پیداست یک مرکز علمی و خاص کتب علمی و فلسفه بود و در این کتابخانه به ترجمه، و گروهی برای استفاده و تحقیق و مطالعه کتب مراجعه می‌کردند. مترجمان رئیس داشتند و از جمله کارکنان آن خازنان کتاب، مجلّدان و رزاقان که همه رئیس به نام «صاحب بیت‌الحکمه» داشتند. بیت‌الحکمه تا زمانی که من دیدم رونق بسیار داشت و چون به قصر مأمون متصل می‌شد آن را «خزانة الحکمة مأمون» یا «گنج‌خانه مأمون» می‌گفتند. استاد بزرگ: در تاریخ آمده که خلفای مصر با تقلید مأمون محلی بنا کردند که در دارالحکمه ترتیب داد و کتابخانه‌ای به نام «دارالعلم» بر آن افزودند، که مرکز اطبا و فلاسفه و دانشمندان شد. البته ممکن است، بشر همیشه در تکاپو است حالا برای هر چیز...

بعد از یافتن تاریخ کتابت به دنبال اخبار و احوال نحویان و لغویان بودم که در شهر حدیثه^۱ با شخصی به نام محمدحسین معروف به ابن بعره آشنا شدم که کتاب جمع‌آوری می‌کرد و خزانه‌ای پر از کتاب‌های عربی زیادی در نحو و لغت و آداب، کتاب‌های قدیمی داشت که من مانند آن را نزد کسی ندیده بودم. او کتابدانی به من نشان داد که محتویات آن عبارت بود از: پوست گورخر، و سگ و کاغذهای مصری و چینی و تهامی^۲ و پوست شتر و کاغذهای خراسانی. من تمام آنها را دیده و زیر و رو کرده و چیزهای شگفت‌انگیزی در آنها مشاهده کردم. و با اینکه گذشت زمان شامل حال آنها شده بود باز در یکایک آن جزوه‌ها، نوشته‌ها و لوله‌ها و کتاب‌ها، امضاهایی از علما و بزرگان دیده می‌شد. از جمله قرآنی به خط خالد بن ابوهیاج از اصحاب علی (ع) و نامه‌هایی به خط امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و امانات و عهدنامه‌هایی به خط امیرالمؤمنین علی (ع) و خط سایر کاتبان پیغمبر (ص). البته بعد از وفات این شخص، آن کتابدان و هر چه در آن بود ناپدید گشت و خبری از آن به دست نیامد و من با جستجوی بسیار که از آن نمودم جز همان قرآن نه چیزی از آن دیدم و نه شنیدم.

۱. نام چندین شهر و قصبه مانند حدیثه الموصل.

۲. منصوب به تهام.

روزی به دنبال سوابقی از کتاب العین^۱ بودم که پس از یافتن آن در خزانه طاهریه خراسان به وجود آن کتابخانه پی بردم. و زمانی که در اخبار پادشاهان و صاحبان دیوان و نویسندگان جستجو می‌کردم، ابوالحسن عبدالعزیز بن ابراهیم را دیدم که یگانه مرد آن زمان در فضل و بزرگواری بود که در دوران معزالدوله دیوان اسداد را داشت. و کتابخانه‌ای بهتر از کتابخانه او ندیدم؛ زیرا محتوی بر عین کتاب و دیوان‌های یگانه‌ای به خط علما صاحب کتاب بود.

حال بگذار از سوق الوزاقین بغداد برایت بگویم که بازاری بود در میان طاق‌الحرانی و قنطرة الجديدة، و محلّ ناشران و کتابفروشان که بیش از صد دکان در آنجا بود که اشخاصی که در آموختن ادب به کاتبان به مهارت می‌رسیدند، جایی را در بازار به خود اختصاص داده بودند، در آنجا به کسب و کار می‌پرداختند. گفتم: استاد بزرگ چقدر جالب است و تعجب آور؛ زیرا ما همواره در تاریخ خوانده‌ایم که تعداد افرادی که قادر به خواندن و نوشتن بودند در آن زمان اندک بودند، اما با توجه به تعریف شما از آن بازار که ناشران و کتابفروشان در آنجا مشغول به کار بودند در صحّت این اخبار دچار تردید شده‌ام و اظهارات شما قابل تحسین است. لبخندی زد و ادامه داد....

زمانی به دنبال اخبار و احوال شاعران و فقها و علما فرقه‌های گوناگون بودم، و با چه اشخاصی که آشنا نشدم، و چه چیزها که از نزدیک شاهد آن نبودم. صوفیان و عارفان را دیدم و آثارشان را ثبت کردم. اسماعیلیان و احوال آنها، حلاج و زندگی او را بررسی کردم، بر مرگش تأسف خوردم تا به علم باستان رسیدم.

در اخبار قدیم خواندم که ضحاک پسر کیومرث در زمین‌های سودا که از ناحیه سلغا در عراق بود شهری را بنا کرد، و نام آن را از نام مشتری در آورده و آن را جایگاه علم و علما قرار داد. و دوازده کاخ به شمار برج‌های آسمان در آن بر پا نمود و هر کاخی را به نام برجی نامید. و برای کتابهای علمی خزینه‌هایی در آن ساخت و علما را در آن کاخها منزل داد....

و حکایت دیگری شنیدم که پادشاهان ایران به اندازه‌ای به نگهداری علوم، و باقی

ماندن آن بر روی زمین علاقه‌مندی داشتند که برای محفوظ ماندن آنها از گزند و آسیب زمانه، و آفت‌های زمین و آسمانی گنجینه کتاب‌ها را از سخت‌ترین و محکم‌ترین چیزها برگزینند. و وقتی که بهترین وسیله را برای نگهداری علوم به دست آوردند، برای یافتن بهترین جا و محل به جستجوی زمین‌ها و شهرستان‌ها برخواستند که بهترین آب و هوا را داشته باشد. و پس از آنکه همه جای مملکت را سخت کاویدند جایی بهتر از اصفهان را نیافتند، در آنجا به قهندز آمده و محلی احداث کردند که آثاری از آن را به چشم خود دیدم که آن را سارویه می‌گفتند که عمارتی در این ساختمان بود که آن را سغی می‌گفتند. و در میان آن کتاب‌هایی از پیشینیان در علوم گوناگون باستانی به خط فارسی نوشته شده بود و کتاب‌ها را بر پوست خدنگ^۱ می‌نوشتند که از گزند حوادث بر حذر بماند.

و بعد از آنکه سغی خراب شد کتاب‌هایی را دیدم که به زبان یونانی بود، و هیچ کس توانایی خواندن آن را نداشت. می‌گفتند سارویه از نظر عظمت در شرق همانند اهرام مصر در مغرب است، و یکی از بناهای محکم باستانی است که ساختمانی معجزه‌آمیز دارد. در باره کتابخانه اصطخر «تخت جمشید» نیز شنیدم که الواح زیادی از گل وجود داشته که بر آنها علوم مختلف حک و نوشته شده بود، و اسکندر دستور داد تا مطالب آنها را استنساخ و به کتابخانه اسکندریه حمل کنند و آنجا را به آتش کشید.

از عهد ساسانیان هم دو کتابخانه را به یاد داریم و می‌توانم از آنها نام ببرم. یکی کتبی که اردشیر و پسرش شاپور اول جمع‌آوری کردند، و دیگر کتابخانه‌ای که در عهد انوشیروان در جندی شاپور برای دانشگاه آن فراهم شد که یکی از شهرهای علمی آن روزگار و مراکز نشر طریقه نسطوری^۲ در عصر ساسانی بوده است. در این شهر انوشیروان بیمارستان بزرگ و مدرسه طب بنا کرد، و دانشمندان ملل مختلف را به آنجا آورد، و دستور داد تا تعدادی از سانسکریت و کتب یونانی را به فارسی ترجمه کردند.

یک روز در مجلسی بودم از اسحاق بن شهرام شنیدم که می‌گفت زمانی که مأمون

۱. درختی که از پوست آن برای نوشتن استفاده می‌شد.

۲. پیروان دین مسیحیت در ایران در دوره ساسانیان.

برای جمع‌آوری کتب فلسفه از یونان و ترجمه آن به عربی علاقه‌مند شد، عده‌ای را به آن سرزمین فرستاد که او جزء آنها بود و می‌گفت: بتکده‌ای را دیدم که از قدیم ساخته شده بود و دری بزرگ از آهن داشت که مانند آن، دیده نشده. و در زمان قدیم که یونانیان ستاره و بت پرست بودند آن را گرامی می‌داشتند و در آنجا عبادت می‌کردند، و به اصرار و پافشاری زیاد اجازه ورود به آنجا را گرفتم و در آنجا ساختمانی دیدم از سنگهای مرمر، سنگهای بزرگ و رنگارنگ بنا گردیده، و کتیبه‌ها و نقش‌های فراوانی داشت بسیار زیبا، و کتاب‌هایی در آنجا دیدم که به اندازه بار هزار شتر بود. بعضی از آنها پاره، و قسمتی موربانه خورده بود، و پاره‌ای دیگر به حال خود رها شده بود. در آنجا آلات و اسباب شگفت‌انگیزی برای قربانی دیدم که از طلا و چیزهای ظریف ساخته شده بود. خلاصه به دنبال فلاسفه و کتب آنها از یونان تا ایران و عراق همه را جستجو کردم، و بسیار یافتم که در کوله‌بارم انباشته‌ام. و پس از آنها به جستجوی اطباء و آثار آنها سخت کاویدم. اطبای یونان و مصر و ایران را شناختم و آثارشان را جمع‌آوری کردم. بعد از آن رنج سفر، لذت افسانه را چشیدن، گواراست. عشاق قدیمی را شناختم و بعد از آن شعبده‌بازان و ساحران و دعانویسان را ناباورانه شناختم. و کتاب‌های ایرانیان و هندیان و رومیان و عرب‌ها را در تخیلات درونی و فال و پیشگویی تألیف شده بود، گردآوری کردم.

سپس به جستجو در احوال مذاهب گوناگون پرداخته و عقاید و رفتار و آثار کلدانیان و مانویان، خرمیه و مزدکیه را تحقیق کردم و به رشته تحریر در آوردم. و پس از آن کیمیاگران که فیلسوف نیز بودند شناختم و آثار و احوالشان را نگاهشتم.

البته کتاب‌هایی که در این زمینه تألیف شده شاید، به شمار نتوان آورد، اما من تمام سعی و تلاش خود را در این راه به کار گرفتم، و در پایان وصیت‌نامه ارسطو را آوردم تا حافظ اندیشه او نیز باشم. و با ادای آخرین کلام، سر در گریبان فرو برد. به کنارش آمدم تا تسلی خاطرش باشم و جوایای احوالش شدم. گفتم: استاد بزرگ از چه اندوهگین شده‌ای؟ گفت: دلم می‌خواهد بدانم که آیا تمامی این سال‌ها که بر من گذشته و رنج‌هایی که متحمل شده‌ام، قادر به بیان غنای فرهنگی سرزمینم شده‌ام؟ آیا کسی بوده است که رسالت مرا بر دوش گیرد و این راه سخت را هموار کند؟!

گفتم: آری به تو اطمینان می‌دهم، اینک هزاران هزار گنجینه کتاب بعد از دوران

شما تأسیس شده که شاید هیچ بلای آسمانی و زمینی نتواند آن را تخریب کند، و صدها هزار نگاهبان این گنجینه‌ها پرورش می‌یابد تا همچنان پیر و راستین شما بزرگ مرد تاریخ کتابت شود. آسوده خاطر باشید که این زمان دیگر گنجینه‌های کتاب مختص سلاطین نیست، و همگان به راحتی به دانش بشری دست یافته‌اند، و آن قدر تکنولوژی رو به گسترش است، که آخرین تکنیک‌های علمی در امر پاسخگویی به نقاط مبهم ذهن بشریت به کار برده می‌شود. و ما کتابداران که شما خازنان کتاب خطابمان می‌کنید با روی گشاده و قلبی مالا مال از عشق به گسترش دانش در خدمت انسان‌ها هستیم، و دنیای ما دنیای بدون کاغذ است. و اینک با استفاده از مدرن‌ترین وسایل اطلاع‌رسانی دیگر هراسی از نابودی کتاب و کتابخانه نداریم، آری ما زمان را تسخیر کرده‌ایم....

پیر مرد حرف‌های مرا فهمیده نفهمیده نفسی به آسودگی از نهران برآورد، و چوب‌دستش را تکیه‌گاه قامتش کرد و برخاست. گفتم: استاد بیشتر بمانید و از تجارب خود بهره‌مندمان کنید. گفت: نه، فرزند باید به سال ۳۸۰ قمری بازگردم و از آنجا به سرای ابدیت رهسپار شوم. آخر تاریخ مرگ مرا در این سال رقم زده‌اند. گفتم: استاد هرگز نمرده‌اید، و هزاران سال نام نیکتان بر سر زبان‌هاست، و همچنان زنده و جاوید خواهید ماند. کوله‌بارش را به دستم داد تا حافظ آن باشم، و خود به دوردست‌های افق نظر دوخت و به همان آرامی که آمده بود، به همان لطافت همراه با نسیم بیداری سحر در مه صبحگاهی اندیشه‌ام به گذشته‌های دوران پیوست. و زمانی که به خود آمدم کتاب الفهرست را در دستم دیدم، دیگر مطمئن بودم که چگونه باید حافظ آن باشم....

● منابع:

الفهرست / ابن ندیم، ترجمه محمد رضا تجدد (تهران، بی‌نا، ۱۳۴۶).

ایرانشهر / تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۲. ج ۱، ص ۷۵۱.

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی / ذبیح‌الله منصوری. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۴۸-۵۴.

MIIRAS-E

SHAHAB

Journal of

The Grand Library of Ayatollah Mar'ashi Najafi

- The world Treasure of Islamic Manuscripts -

Managing Director: Dr. Seyed Mahmoud Marashi Najafi

under the supervision of the Editorial Board Reza

Editor: Hosein Rafiei

Typesetting and Layout: Mohammad Mohammadi

Address: Ayatollah Marashi Najafi st.

Qom - 37157. I.R. IRAN

Tel: + 0251 - 7741970-8

Fax: + 0251 - 7743637

[http:// www.marashilibrary.com](http://www.marashilibrary.com)

[http:// www.marashilibrary.net](http://www.marashilibrary.net)

[http:// www.marashilibrary.org](http://www.marashilibrary.org)

E-mail: info@marashilibrary.org

- **Miras-e Shahab**, covers the news of the Grand Library of Ayatollah Marashi Najafi, as well as the following issues:
- To introduce Manuscripts of the Library.
- To introduce the incunabula kept in the Library.
- To introduce the Publications of the Library.
- Reports from tours by Library's researchers.
- Articles on Criticism and Authorship.
- Articles on Librarianship and Bibliography.
- Articles on introducing various Libraries.

- The use of the articles from this journal is permitted only if reference is made.
- The views presented in this journal are those of the authors.
- No article received will be sent back to the sender.
- The received articles will be edited technically by the editorial board.
- **Miras-e Shahab** is published quarterly at the end of each season.



The first page of **Sharh al - Fūṣool - e - Bughrādh** , by
 Abūl - Ghāssem Abdūl - Rahmān Ibn-e- Ali Ibn-e- Abi Sādegh,
 in Arabic, in Medicine , dated 13th/th7 A.H. Century,
 The Precious & Valuable Manuscript, No. «15826»
 of this Grand Library.

